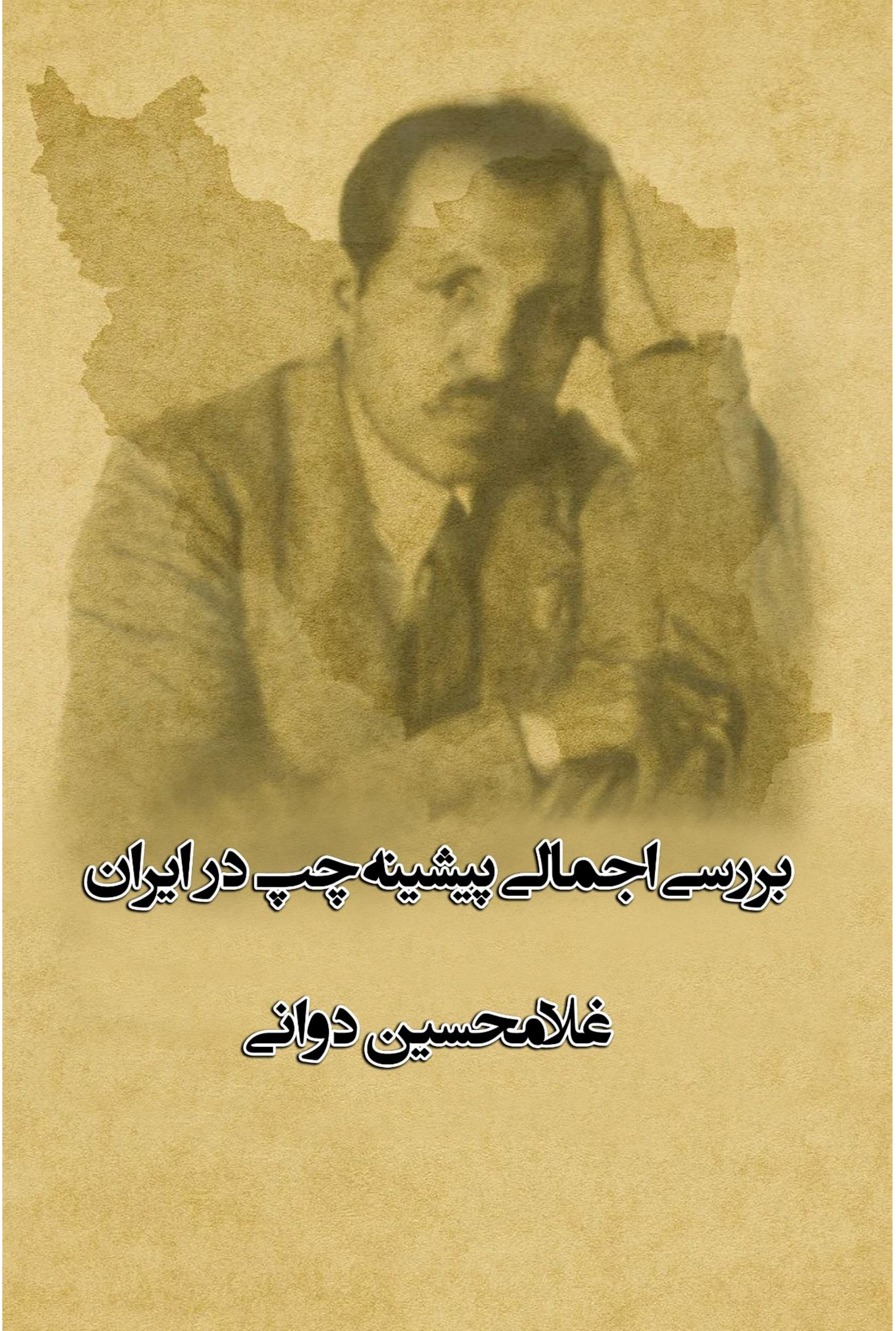

بررسی اجمالی پیشینه چپ در ایران
غلامحسین دوانی

فهرست مطالب

بررسی اجمالی پیشینه چپ درایران

قبل از شروع بحث تذکر این نکته ضروری است که در این گفتار چپ در مفهوم وسیع، هر شخص و جریانی که خواستار تغییر وضع موجود به وضعیتی بهتر و در جهت پیشرفت و تعالی جامعه است و در جهت آن فعالیت می کند، به نوعی و درجاتی چپ است. در این جا بر سه عامل تاکید می کنم؛ یکی خواستِ تغییر، دیگری جهت تغییر، و سومی فعالیت در جهت تغییر. قبلا جهتِ تغییر یک چیزِ فرض شده بود و پیشرفت در آن مستتر بود، اما در دنیای امروز با رشد واپسگرایانه ی بنیادگرایی مذهبی و نیز راستِ افراطی دیگر چنین نیست چرا که جریاناتی هستند که خواستار تغییر، اما در جهت عقبگرد جامعه اند. تغییر ترقی خواهانه جنبه های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و زیست محیطی را در بر می گیرد، یعنی خواست جامعه ای آزادتر، با توان رشد امکانات مادی و اقتصادی، عدالت اجتماعی، و مشارکت مردم در تصمیم گیری ها. و این طیفی را تشکیل می دهد که در یک حد آن طرفداران اصلاحاتی بسیار محدود و در نهایت دیگرِ آن چپ طرفدار تغییر بنیانی جامعه و اقتصاد و گذار از سرمایه داری یا به عبارت دیگر چپِ سوسیالیستی قرار دارد.

چپ وراست ازکجا آمده است؟

واژه های «چپ» و «راست» در سیاست ریشه در انقلاب فرانسه دارند، در سال ۱۷۸۹، در جریان انقلاب فرانسه، نمایندگان مجمع ملی بر اساس محل نشستنشان تقسیم‌بندی شدند.مخالفان نظام سلطنتی و طرفداران تغییرات اساسی اجتماعی و سیاسی در سمت چپ مجلس می‌نشستند ودر مقابل، مدافعان سلسله‌مراتب سنتی و مخالف اصلاحات رادیکال، در سمت راست مجلس قرار می‌گرفتند.این دو واژه به تدریج به مفاهیم گسترده‌تری برای توصیف طیف سیاسی تبدیل شدند. به طور سنتی، گرایش «چپ» به جنبش‌های اجتماعی‌ای اشاره دارد که به دنبال تحولات بنیادین در جامعه و ایجاد برابری بیشتر هستند. و«راست» نیز به گرایشاتی اطلاق می‌شود که تمایل به حفظ نظم موجود، سنت‌ها و سلسله‌مراتب اجتماعی دارند .اما در دنیای امروز این واژه ها در بسیاری از کشورها برای توصیف احزاب و گرایش‌های سیاسی استفاده می‌شوند، هرچند ممکن است معانی دقیق آنها در فرهنگ‌های مختلف کمی متفاوت باشد.به عنوان مثال، در ایالات متحده وکانادا «چپ» اغلب با لیبرالیسم و «راست» با محافظه‌کاری پیوند خورده است.

بخش اول -آغازفروپاشی دردوران قاجار:

فصل فروپاشی تاریخی ایران درفاصله سالهای ۱۲۰۷-۱۱۹۲ مقارن با ۱۸۲۸-۱۷۱۳ یعنی قرن هیجدهم بوده که در پس آمدجنگهای با روسیه وقراردادهای کلستان وترکمن چای که روحانیون ارتجاعی وشاه زن باره فتعلیشاه بانی آن بودند بیش از ۲۵۰ هزار کیلومتر اراضی ولایات شمالی کشور توسط روسیه تزاری از خاک ایران جداشد.با این شکست مردمان ساکن این ولایات شمالی که شامل« آذربایجان -قفقاز-شیروان وگنجه وبخش شمالی تالش» بودند نیز به شهروندی روسیه درآمدند درحالی که بسیاری بستگان وفامیل آنها در سایر ایالت وولایت ایران باقی مانده بودند.بعدها نیز درسال های۱۲۳۴ تا ۱۲۷۹ ایرانیان بسیاری برای کار ومعیشت به نواحی قفقازو باکوی آذربایجان رفتند وهمین موضوع موجبات اتصال این زحمتکشان را با مردم ان مناطق درمبارزه علیه تزاریسم واعتصابات کارگری فراهم کرد .

ازطرف دیگر ازدوران صفویه وپس ازفروکش کردن اختلافات دوکشورایران وعثمانی بسیاری ایرانیان در استانبول وشهرهای مرزی عثمانی ساکن و مشغول کسب وکاربودند.

اعزام دانشجویان ایرانی به خارج برای تحصیل، ابتدا در دوره صفویه و به دنبال روابط نزدیک ایران و اروپا آغاز شد. در دوره صفویه، به دنبال گسترش روابط با اروپا، برخی از دانشجویان به ایتالیا اعزام شدند. عمده این آقا زاده و از ترک زبانان ایران و خطه اذربایجان محسوب می شدند. این افراد عموما در انقلاب مشروطیت فعال بودند .به عنوان مثال، شاه عباس دوم، چند تن از جمله محمد زمان خان را برای فراگیری هنر نقاشی به ایتالیا فرستاد.سپس باشکست ایران درجنگ روسیه، نخستین بار میرزا بزرگ قائم مقام که وزیر عباس میرزا ولیعهد بود، او را تشویق به فرستادن دانشجو به خارج از کشور کرد. عباس میرزا با وجود مشکلات فراوان اقدام به این کار کرد و راه سفر به اروپا را برای تحصیل باز کرد. یکی از راه‌های کسب علوم و فنون اروپایی اعزام محصل به اروپا بود. نخستین بار میرزا بزرگ قائم مقام که وزیر عباس میرزا ولیعهد بود، او را تشویق به فرستادن دانشجو به خارج از کشور کرد. عباس میرزا با وجود مشکلات فراوان اقدام به این کار کرد و راه سفر به اروپا را برای تحصیل باز کرد. در عصر قاجار در ۶ دوره، حدود ۱۰۰ نفر برای تحصیل به هزینه دولت به اروپا رفتند.بسیاری از این افراددربازگشت به منصب وکالت ووزارت وصاحب دیوانی هم رسیدند

اگرچه ایران درقرون هجده ونورده هرگز در وضع استعماری قرار نگرفت اما بر خورد با غرب و شکست‌های نظامی از روسیه و انگلیس و سپس نفوذ مسالمت‌آمیز این کشورها موجب شد که ایران در یک حالت وابستگی به سر برد و خود داوطلبانه به اخذ تمدن غرب توجه کند و چون به دلیل دوری جغرافیایی، با اروپا تماس مستقیم نداشت و آن را به درستی نمی‌شناخت؛

لذا روسیه و عثمانی و هند وسیله انتقال این تمدن شد. ایرانیانی که در قفقاز زندگی می‌کردند با ایران و خصوصاً ایالات مرزی آن- آذربایجان و گیلان- در رفت و آمد بودند و همچنین روابط میان پارسیان و دیگر ایرانیان مقیم هند با ایالات مرزی و حاشیهٔ خلیج فارس قابل توجه بود.

نخستین تجربه سوسیالیستی بشر که کمون پاریس -۱۲۵۰/۱۸۷۱- خوانده می‌شود، همزمان شد با کشف نخستین چاه نفت باکو. باید در نظر داشت که نخستین چاه نفت ایران ۳۷ سال بعد -۱۹۰۸/۱۲۸۷- در مسجدسلیمان کشف شد. چاه‌های نفت باکو به‌زودی گسترش یافت و در فاصله ۳۰ سال به ۱۷۰۰ حلقه رسید. در این زمان باکو شهری مهم با ۱۱۲هزار نفر جمعیت درمقابل تهران با جمعیتی حدود ۱۵۰ هزارنفر بود . در نتیجه، دهقانان فقیر ایران از سراسر نوار مرزی، به‌ویژه آذربایجان ایران روانه باکو شدند تا نان خود را از چاه‌های سیاه نفت و دیگر مراکز کشاورزی و صنعتی قفقاز به دست آورند. شرایط کار وحشتناک بود و کنسولگری ایران هم که از ورود و خروج غیرقانونی کارگران آگاه بود، آنها را می‌دوشید. با این وجود کارگران و دهقانان ایران دسته دسته به سوی قفقاز، به‌ویژه باکو روانه بودند. کار به آنجا کشید که سالانه ۳۰۰ هزار نفر از نقاط مختلف ایران -گیلان، آذربایجان و خراسان- راهی روسیه می‌شدند. کارگران ایرانی ۵ درصد مجموع کارگران صنایع ماوراءقفقاز و ۵۰ درصد کارگران نفت باکو را تشکیل می‌دادند. در فاصله سال‌های بین ۱۹۰۱-۱۲۸۰/۱۹۰۴- ۱۲۸۳ حزب سوسیال‌دموکرات روسیه رهبری اعتصاب‌های متعدد کارگری در باکو، تفلیس و باتومی را بر عهده داشت. کارگران ایرانی با شرکت در این اعتصاب‌ها، نخستین تجربه‌های مبارزاتی خود را کسب کردند.

بخش دوم - نخستین کنفرانس حزب عدالت

پس از قلع و قمع فرقه اجتماعیون عامیون، دموکرات‌هایی هم که در مواضع انقلابی پافشاری می‌کردند و تا اندازه‌ای پیگیر بودند- حزب دموکرات نماینده آن‌ها بود-، پراکنده شدند و اغلب ناگزیر به جلای وطن گردیدند. اما مبارزه و فعالیت «اجتماعیون عامیون» قطع نشد. در دوران جنگ جهانی اول -۱۹۱۴–۱۹۱۸، که سرزمین ایران، علی‌رغم اعلام بی‌طرفی، توسط دو گروه دول امپریالیستی «متحدین و متفقین» عملاً اشغال شده بود- مبارزه توده‌ها و در صفوف مقدم آن «اجتماعیون - عامیون» چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور در مهاجرت ادامه یافت. چندی بعد حیدرخان نیز، که مجبور به ترک ایران شده بود، به اروپا می‌رود و به فعالیت خود در مهاجرت ادامه می‌دهد.

سوسیال دمکرات‌های ایران، پس از شکست انقلاب مشروطیت و بعد از آن، طی جنگ جهانی اول، چه در ایران و چه در مهاجرت -در اروپای غربی و به ویژه در روسیه- فعالیت خود را ادامه دادند. اوائل جنگ جهانی -۱۲۹۳- گروهی از مجاهدین» اجتماعیون عامیون «و کارگران معادن نفت باکو، به رهبری اسداله غفارزاده -صدرمیرزا اقوام- کاتب، بهرام آقایف، باباهاشم زاده پس از کشته شدن میرزا اقوام در هجوم مسلحانه مساواتی‌ها در اسماعیلیه، او کاتب «عدالت» شد .رستم کریم زاده، سیف اله ابراهیم‌زاده و دیگران، که تظاهرات و میتینگ‌های اعتراضی کارگران را تشکیل می‌دادند، خود را گروه «عدالت» نامیدند.

پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ -بهمن ۱۲۹۵ - در روسیه و سقوط حکومت تزاری و تشکیل حکومت بورژوائی به ریاست کرنسکی، انقلابیون آذربایجانی و ایرانی مقیم روسیه امکان یافتند که فعالیت سیاسی خود را علنی ، متشکل تر و مراکز رهبری خویش را برپا نمایند.

مقارن با ماه مه ۱۹۱۷ -اردیبهشت ۱۲۹۶-- حزب سوسیال دمکرات -اجتماعیون عامیون - ایرانیان، «عدالت» رسماً شروع به کار کرد و مرامنامه خود را به دو زبان آذربایجانی -مفصل - و فارسی -مختصر - در باکو چاپ و منتشر کرد. در بخش فارسی این مرامنامه در صفحه ۱۲ از جمله چنین آمده‌است: «از جمله طلبات عدالت آنست که اصول حیات و معیشت باید اساساً موافق قانون اجتماعیت-سوسیالیسم - تبدیل شود، تا اینکه به ثمره زحمت زحمتکشان تنها دولتمندان صاحب نباشند».

دراین زمان گروه «همت» نیز شروع به فعالیت سازمانی و تبلیغاتی کرد و روزنامه خود را منتشر ساخت. در نخستین شماره روزنامه «همت» -۳ ژوئیه ۱۹۱۷ برابر ۱۲ تیر۱۲۹۶- حزب مقصد اصلی خود را سرنگونی سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم اعلام کرد و برای نیل به این مقصود «همه مسلمانان، کارگران، زحمتکشان، روشنفکرانی که وجدانشان بیدار است» را به زیر پرچم اجتماعیون عامیون -همت- فرا خواند».

پیروزی انقلاب اکتبر، دوران نوین تاریخی را گشود. زحمتکشان ایرانی مقیم روسیه امکان گسترده‌ای جهت فعالیت اجتماعی- سیاسی و ایجاد حزب خود بدست آورند. البته این امکان چند ماه بعد- ماه اوت ۱۹۱۸- مرداد ۱۲۹۷ -بعلت شروع مداخلات مسلحانه دول امپریالیستی علیه نخستین دولت سوسیالیستی جهان و اشغال نواحی جنوبی آن کشور تا اندازه‌ای محدود شد. اما «اجتماعیون عامیون» در صفوف «همت» و «عدالت» در شرایط دشوار زیرزمینی به مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم ادامه دادند.

هنگامی که خطر اشغال باکو به‌وسیله انگلیسی‌ها -به کمک اس ارها، مساواتچی‌ها، داشناک‌ها و غیره- می‌رفت در۱۷ ژوئیه ۱۹۱۸ -تیر۱۲۹۷-، کنفرانس انقلابیون برگزار شد، که طبق قطعنامه آن، هر دو حزب «عدالت» و «همت» در اعلامیه مشترکی همه اعضای خود را برای دفاع از انقلاب به خدمت ارتش دعوت کردند.

پس از اشغال باکو توسط انگلیسی‌ها -اوت ۱۹۱۸- اولین کمیته حزب «عدالت» سپتامبر ۱۹۱۸ -شهریور ۱۲۹۷- منحل شد، اما فعالیت حزب ادامه یافت، تا ماه مارس ۱۹۱۹ -اسفند ۱۲۹۷-، که دومین کمیته «عدالت» تشکیل شد و به انتشار مطبوعات زیرزمینی خود «حرمت» و «یولداش» به زبان‌های فارسی و آذربایجانی را شروع کرد.

۲۰ مارس -اسفند ۱۲۹۷- این حزب پیام تبریک خود را به کنگره مؤسسان انترناسیونال سوم کمونیستی- کمینترن -که به ابتکار و رهبری لنین در مسکو تشکیل شده بود، ارسال کرد.

واقعیات و اسناد انکارناپذیر تاریخی نشان می‌دهد که این جنبش و حزب اگرچه توسط عناصری بیرون از ایران ومتولدین باکووقفقاز و با رهنمود کمینترن و یاری جنبش سوسیال دمکرات های روس تاسیس شد اما مبنای تشکیل آن واقعیات اجتماعی- اقتصادی کشور و براساس ضروریات رشد تاریخی آن و در ارتباط ذاتی با انترناسیونالیسم پرولتری تکوین یافته، رشد پیدا کرده و شکل گرفته‌است.مضافا برآن که باکوونواحی قفقاز قبل از فتعلیشاه در قلمرو اراضی ایران بودند.

لنین و همرزمانش همواره با انقلابیون و سوسیال دمکرات‌های دیگر کشورها، از جمله کشورهای مسلمان -مانند حیدرخان عمواغلی و سلطانزاده از ایران، مصطفی صبحی از ترکیه و دیگران- از نزدیک در تماس بوده، با آن‌ها مشورت و تبادل نظر کرده، از هیچ یاری فکری و سازمانی به آن‌ها دریغ نکردند. این انترناسیونالیسم پرولتری، که از مشخصات عمده جنبش کارگری و کمونیستی است - چون سبب نیروی پرتوان آنست - همواره در معرض هجوم بدخواهان قرارگرفته‌است.

جالب آن که بعضی از محققین سیدجمال الدین اسدآبادی را یکی از اولین مبشرین سوسیالیسم در ایران می دانند. پس از «رساله موسومه به یک کلمه »- تالیف میرزا یوسف خان مستشارالدوله، چاپ پاریس، ذیعقده الحرام ۱۲۸۷-، که نخستین بار در تاریخ کتب فارسی به تفصیل از«قانون اساسی » و ضرورت آن برای ایران صحبت کرده- که باعث بی خانمانی و نابودی مولفش شد-، سید جمال الدین ۱۱ سال بعد از آن مسئله«انواع حکومات چه حکومت جمهوریه بوده باشد و چه

حکومت مشروطه و چه حکومت مطلقه » را آشکارا در ایران مطرح کرد- که او نیز مغضوب ناصرالدین شاه شد و از ایران تبعید گردید-.

بخش سوم - فعالیت حزب عدالت در ایران

مستندات تاریخی و شواهدآشکار بیانگر آن است که تاریخچه حزب کمونیست ایران از تاریخ جنبش ضد ملی و ضد امپریالیستی ایران معاصر جدا نیست. «حزب عدالت» همیشه با انقلابیون در ایران در تماس بوده و اعضای آن از ایران به باکو و از باکو به ایران رفت‌وآمد کرده‌اند. از جمله در ماه مه ۱۹۱۸ -اردیبهشت ۱۲۹۷- حزب ۱۸ نفر را به رهبری صدر خود، اسداله غفارزاده، برای برقراری ارتباط با میرزا کوچک خان اعزام می‌دارد که فقط ۳ نفراز آن‌ها به ایران می‌رسند، ولی آن‌ها هم موفق به ملاقات با کوچک خان نمی‌شوند اسداله غفارزاده در اثر تحریکات مخالفین در شهر رشت کشته می‌شود. حزب در سال‌های بعد نیز گروه‌هایی را اعزام می‌دارد تا با سازمان‌های موجود و پراکنده در ایران تماس بگیرند. اسناد موجود و خاطرات کوشندگان اجتماعیون عامیون، که در دست است -کامران آقازاده، داداش حسین‌زاده، علی عسکر علی‌زاده و دیگران- نشان می‌دهد که اواخر سال ۱۹۱۹ -آذر۱۲۹۷- گروه‌های اجتماعیون عامیون در شهرهای تبریز، تهران، رشت، قزوین، زنجان، مشهد، مازندران، مرند، خوی، اردبیل و خلخال فعالیت داشته اند..

در شرایط دشوار فعالیت های مخفیانه زیرزمینی، اوائل سال ۱۹۲۰ مقدمات تشکیل حزب کمونیست آذربایجان فراهم می‌شود. ۱۱ فوریه -بهمن ۱۲۹۸- احزاب «همت» و «عدالت» در باکو به‌طور کلی به سازمان‌های محلی حزب سوسیال دمکرات کارگری -بلشویک- روسیه می‌پیوندند و «حزب کمونیست آذربایجان را بوجود می‌آورند. در عین حال یک «هیئت مرکزی» از حزب عدالت به صدارت آقایان یوسف زاده و دبیری پیشه‌وری تشکیل می‌شود، تا به رسیدگی به امور مربوط به اجتماعیون عامیون ایران ادامه دهند. در همین ماه فوریه، کمیته مرکزی حزب «عدالت» برای برگزاری کنفرانس سازمان‌های خود در آسیای میانه -در آن هنگام در بیش از۵۰ نقطه از شهرها و قشلاق‌های آسیای میانه نیز سازمان‌های «عدالت» وجود داشته‌است - اعضای کمیته مرکزی علیخان زاده و فتح اله زاده را اعزام می‌دارد. از یکم تا سوم آوریل -فروردین ۱۲۹۹- در شهر تاشکند، با حضور ۱۷ نفر نماینده با رأی قطعی و عده‌ای مهمان، کنفرانس تشکیل می‌شود. نمایندگان حزب کمونیست -بلشویک- روسیه، کمیته مرکزی حزب کمونیست ترکستان و شورای تبلیغات بین‌المللی خاور کمینترن افتتاح کنفرانس را تبریک می‌گویند. در کنفرانس، حیدرخان عمواغلی پیرامون وضع سیاسی و اقتصادی در ایران، علیخان زاده درباره تاکتیک حزب و مصطفی صبحی -بنیان‌گذار حزب کمونیست ترکیه، از شرکت کنندگان کنگره یکم کمینترن - درباره مسئله سازمانی و سلطان زاده -آوتیس میکائلیان- درباره تشکیل دسته‌های کارگری و شوراهای کارگری - دهقانی گزارش می‌دهند .

آوتیس سلطانوویچ میکائیلیان، که به نام سلطان زاده شناخته می شود متولد ۱۲۷۷ که درسال ۱۳۱۷ درتصفیه های استالین اعدام شد. او از نظریه پردازان حزب کمونیست ایران بود که در مراغه -دراستان آذربایجان شرقی- ودر خانواده ای فقیر، که حاصل ازدواج پدری مسلمان با مادری مسیحی بود، بدنیا آمد..اعضای کمیته مرکزی شامل آوتیس سلطان زاده،

جعفر جوادزاده، کامران آقازاده، باتربیک لقمانویچ آبوکوف، ماتیلدا بولا، سید قلی حدادزاده، نعمت بصیر، محمد قلی علیخانوف بودند. از جمله مصوبات کنفرانس، لزوم کمک و مساعدت همه‌جانبه به جنبش دمکراتیک و رهایی‌بخش ملی در ایران بود.

بخش چهارم - اولین تحلیل درون شناختی مارکسیستی از جامعه ایران

در تابستان ۱۹۰۵م. در شهر تبریز گروهی ۲۸ نفره از ارامنه‌ی تبریز با گرایش مارکسیستی گرد هم آمدند تا در مبارزات اقشار و طبقات بخشی از جامعه علیه استبداد سلطنتی و حامی قدرتمند خارجی‌اش روسیه‌ی تزاری نقشی تأثیرگذار داشته باشند. گروه مزبور در اسناد تاریخی با نام «گروه سوسیال‌دموکرات تبریز» شناخته می‌شوند. اعضای این گروه از ارامنه‌ی تبریز و در عین حال از روشنفکران مرتبط با دنیای بیرون از ایران محسوب می‌شدند که از جنبش کارگری و سوسیال دموکراسی قفقاز تاثیر پذیرفته بودند.

این گروه تحت تأثیر شرایط موجود در کشور به دو تحلیل متفاوت از جامعه رسیده و بر اساس این دو تحلیل دو تاکتیک متفاوت اتخاذ کرده بودند. جناح اول معتقد بود جامعه‌ی ایران وارد مرحله‌ی سرمایه داری شده، تولید صنعتی در کنار کارگاه‌های دستیِ بزرگ ایجاد شده است، در نتیجه زارعین و صنعتگران خرد به پرولتر تبدیل شده و این روند در حال گسترش و رشد است. بنابراین وظیفه‌ی گروه سازمان‌دهی سوسیالیستی کارگران است. شخصیت‌های شناخته‌شده و تئوریک این جناح آرشاویر چلنگریان و واسا خاچاطوریان بودند. جناح دوم معتقد بود ایران به‌تازگی در مسیر سرمایه‌داری قرار گرفته اما در مرحله‌ی صنعتی قرار ندارد. لذا مبارزه بایستی به شکل دموکراتیک و همراه با خواست‌های مشروطه‌خواهان صورت پذیرد. نماینده‌ی تئوریک این جناح سدراک آواکیان و ورام پیلوسیان نام داشتند.

از دو جناح بالا آرشاویر چلنگریان نماینده‌ی فکری جناح چپ پس از مکاتبه با رهبران برجسته‌ی بین‌الملل دوم از جمله کائوتسکی اقدام به نوشتن مقاله‌ای تحلیلی در مورد جامعه‌ی ایران کر که در نشریه‌ی «نئو زیت» ارگان حزب سوسیال‌دموکرات آلمان، در تاریخ ۲۰ مه ۱۹۱۰ منتشر شد. این مقاله «ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی انقلاب ایران» نام داشت و تاریخ تنظیم آن نوامبر ۱۹۰۹ -۷ ماه قبل از انتشار- بود. آرشاویر چلنگریان از ارامنه‌ی تبریز و کارمند بانک شاهنشاهی ایران در این شهر بود. آن‌چه از مقاله‌ی او بر می‌آید نشان می‌دهد فردی روشنفکر و تئوریک است.

در این مقاله‌ی تحلیلی شرایط و مناسبات اقتصادی- اجتماعی و سیاسی جامعه در ۹ بند توضیح داده می‌شود. در ابتدای این مقاله و در بند اول ضمن پرداختن به شکل حکومت و شیوه‌ی تولید به نکته‌ی مهمی اشاره می‌کند که نشان می‌دهد نویسنده‌ی مقاله به تفاوت‌های تاریخی جامعه‌ی ایران با جوامع اروپایی واقف است. او می‌نویسد: « انکشاف اقتصادی همه‌ی جای کره‌ی ارض همسان به پیش نمی‌رود. ایرانیان از نظر اقتصادی از همسایگان خود عقب‌تر بودند» . وی بدون آن که به جزییات تاریخی یا عدم سیر تکامل ابزار تولیدی در فلات ایران بپردازد خواننده را با این واقعیت تاریخی ایران آشنا می‌سازد که « فهمیدن این نکته آسان است، زیرا شیوه‌ی تولید طی قرن‌ها در ایران تغییر نیافته بود. یک نظم اجتماعی که بر پایه‌ی این مناسبات استوار بود، و تا این مدت حفظ شده بود، طبیعتاً می‌بایست بر همه‌ی زندگی ملت‌های ایرانی اثرات عمیقی بگذارد». چلنگریان در بند دوم به تجارت در ایران و محدودیت آن به شهرهای بزرگ و خارج بودن روستاها از مدار روابط کالایی اشاره کرده است. از متن مقاله و ارجاعات آن این گونه بر می‌آید که منبع او برای مسئله‌ی تجارت خارجی کتاب «موقعیت اقتصادی ایران« اثر نویسنده‌ی

روس «م. ل. توماراً» است. چلنگریان در بند دوم گسترش تجارت خارجی و مشخصا واردات «کالاهای آماده، اشیای فلزی، شکر، چایی، نفت» از شرکت‌های بازرگانی فرانسوی، ایتالیایی، انگلیسی و روسی را مورد بررسی قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که تراز صادرات نسبت به واردات منفی است و دلیل این حجم بالای واردات به ایران را چنین توضیح می‌دهد: «هم‌زمان با واردات کالاهای خارجی به ایران سرمایه‌های خارجی نیز به ایران سرازیر شدند، در این‌جا نرخ بهره‌ی بیشتری به دست می‌آورند تا در اروپا. صاحبان این سرمایه‌ها دفاتر اعتباری باز کردند. گذشته از دیگر بانک‌های اروپایی، تنها بانک‌های روسی و انگلیسی در تمام شهرهای بزرگ ایران شعبه‌های خود را مستقر کرده، عملیات‌شان به صدها میلیون [تومان] بالغ می‌شود». آن چه در این نتیجه‌گیری قابل‌تأمل است درک چلنگریان از سرمایه‌داری انحصاری بین‌المللی است. او بیشتر بر نرخ بهره به‌عنوان عامل پایه در جهت صدور سرمایه تأکید دارد. بدین معنا صدور سرمایه که توسط سرمایه‌داری بانکی- ربایی هدایت می‌شود مورد نظر او است. آیا چلنگریان جلد سوم کتاب «سرمایه» اثر کارل مارکس. در مورد ربح و بهره‌ی بانکی را مطالعه و یا از مضمون کتاب «امپریالیسم» اثر جان هابسون در مورد سیاست امپریالیستی کشورهای سرمایه‌داریِ مادر در کشورهای پیشاسرمایه داری آگاه بوده است؟ یا آن که اثر اقتصادی کارل کائوتسکی موسوم به « سوسیالیسم و سیاست مستعمراتی]«۷ [به دست آن‌ها رسیده بوده؟ ما در این‌باره هیچ مدرک و سندی را در دست نداریم. همین قدر اطلاعاتی در دست است که کار گروه سوسیال‌دموکرات تبریز با یک هسته‌ی مطالعاتی شروع شده است و به‌طور یقین منابع آن‌ها آلمانی، روسی و یا انگلیسی بوده است. مکاتبات گروه با کائوتسکی یا پلخانوف به آلمانی و روسی بوده و چلنگریان نیز به خاطر کار در بانک شاهنشاهی قطعاً به انگلیسی مسلط بوده است. بنابراین احتمال مطالعه‌ی این آثار یا جزواتی در مورد سرمایه‌ی بانکی و صنعتی و یا رانت ارضی در دستور کار آن‌ها قرار داشته است.

چلنگریان در ادامه‌ی مقاله به قدرت فئودال‌ها در مناطق و قدرت بلامنازع آن‌ها که تا ضرب سکه به نام خودشان پیش می‌رفته می‌پردازد و بر این نکته دست می‌گذارد که استثمار دهقانان توسط اربابان شدت یافته است. اما خطای تئوریک وی در این جا باز خود را نشان می‌دهد. وی تصور می‌کند که با رشد مناسبات سرمایه‌داری در ایران تمرکز سیاسی هم پدید آمده است: «به‌راستی اکنون هنوز می‌توان آخرین بقایای خان نشین‌های کهن، سلطه‌ی اربابان فئودال را در ایران یافت، اگر چه قسمت اعظمِ خانات پیشاپیش در عصر ناصری از میان رفتند و به جای محلیت پیشین، تمرکز سیاسی [حکومت] به وجود آمد... با تمرکز سیاسی، اربابان فئودالِ پیشین اهمیت خود را از دست داده‌اند، اما دولت کوشید خسارات اشراف بزرگ را از طریق اجاره‌ی مناصب جبران کند.». این در حالی است که تا زمان به قدرت رسیدن رضاشاه عدم‌تمرکز بزرگ‌ترین مشکل سیاسی برای دولت مرکزی ایران محسوب می‌شد و این روند بین جنگ جهانی اول تا شروع سلطنت پهلوی شدت گرفت و تضعیف بیشتر دولت منجر شد. در بند چهارم به شرح بیشتری در مورد وضعیت دهقانان پرداخته می‌شود. اما توضیحات او در مورد اشکال مالکیت بر زمین، رانت ارضی -بهره‌ی مالکانه- و انواع مالیات‌های دهقانی دقیق نیست و یا توضیحی درباره‌ی آن‌ها داده نشده است. این موضوعی است که بعدها در کتاب «ایران معاصر» آوتیس سلطان‌زاده به‌طور دقیق و مفصل‌تری بدان پرداخته است.

چلنگریان در بند پنجم به این نکته‌ی کلیدی می‌پردازد که «صاحبان قدرتِ سیاسی، وزرا و حکام محلی و غیره، اکنون با زمین‌داران بزرگ در زمینه‌ی وقیحانه‌ترین نوع احتکار متحد می‌شدند تا مصرف‌کننده‌گان شهری را احتکار کنند. اینان دست به تشکیل اتحادیه می‌زدند، قیمت‌ها را به تحریک بالا می‌بردند و قحطی مصنوعی به وجود می‌آوردند». در بندهای ششم و هفتم به دخالت «دول خارجی» و یا «سرمایه‌دارانِ خارجی» و گرفتن امتیازات از رجال و دولت توسط آن‌ها می‌پردازد. در بند هفتم از ازدیاد قدرت روحانیت مذهبی و زمین‌داری این لایه تحت عنوان «وقف» صحبت کرده و آن را مالکیتی عمومی در کشورهای

اسلامی قلمداد می‌کند. او می‌نویسد: «روحانیت آن قدر قوی شد که می‌توانست دستورهای دولت و حکومت را با یک چشم‌به‌هم‌زدن خنثی کند. امکانات حقوقی روحانیون به همان اندازه‌ی قدرت اقتصادی و سیاسی آن‌ها رشد یافت. این امر نمایندگان دولت را به نحوی جدی دچار نگرانی می‌کرد. هنگامی که مردم به محاکم شرعی روی آوردند، محاکم ایران به یک منبع غنی درآمد برای ایشان تبدیل شد». او در ادامه به ایجاد قحطی مصنوعی توسط این لایه‌ی اجتماعی اشاره کرده و قحطی ۱۸۹۵م. را به‌نوعی به آن‌ها منتسب می‌کند. آن‌چه در این مقاله جالب توجه است تأکید نویسنده بر نفوذ روسیه در ایران است. و این بیشتر به تضاد بخشی از نیروهای سیاسی کشور با نفوذ امپریالیسم روسیه بر هیأت حاکمه‌ی ایران ازجمله شخص محمدعلی شاه بر می‌گردد.

در بند هشتم چلنگریان شمایی از وضعیت سیاسی و فکری جامعه‌ی ایرانارائه می‌دهد او انکشاف حیات اجتماعی و اقتصادی ایران را علت تحول در روشنفکران ایرانی می‌داند و معتقد است: «روشنفکر ایران اصل خود را مدیون سقوط فئودالیسم هستند. اشرافیت کوچک و میانه‌حال با توجه به ویرانی اوضاع، راه نجات را در تربیت فرزندان خود می‌دید. اینان به اروپا فرستاده می‌شدند تا در آن‌جا تربیت نظامی بیابند و بتوانند منصب نظامی در ارتش به دست بیاورند. پس امیدهای اشرافِ ویران شده و فرزندان تعلیم‌دیده‌ی ایشان بیهوده از آب درآمدند. مام میهن نسبت به این روشنفکران بسیار بامحبت ننمود». وی در این تحلیل بر جنگ روسیه و ژاپن و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به‌عنوان عامل مهمی در «جنب‌وجوش» مردم ایران تأکید کرده و تحولات مهم را از تابستان ۱۹۰۶ منشأ اثر برمی‌شمارد. توضیحات نویسنده در این بند در مورد نقش روحانیت در اتفاقات و تضادهای این لایه با بخشی از خواست‌های مردم و رابطه‌ی آن‌ها با شاه نشان می‌دهد که چلنگریان به‌عنوان یک عنصر سیاسی تحولات تهران بین سال‌های امضای فرمان مشروطیت تا بمباران مجلس شورای ملی را به‌دقت دنبال کرده است.

بند نهم مقاله جمع‌بندی و تحلیل طبقاتی چلنگریان و همفکران‌اش در گروه سوسیال‌دموکرات تبریز از ایران است. چلنگریان معتقد است علی‌رغم این که انقلاب ایران غیرمنتظره شروع شد اما «بورژوازی، یعنی لایه‌ای از نظر طبقاتی آگاه در میان انقلابیون، توانست به‌زودی رهبری انقلاب را در دست بگیرد». بدون شک در این‌جا منظور چلنگریان بورژوازی تجاری -تجار و بازرگانان- است که تحت تأثیر تضاد منافع‌شان با سرمایه‌ی بین‌المللی وارد میدان مبارزه شده بودند. او دایره‌ی مبارزه‌ی این طبقه را محدود به آزادی می‌داند و انتقاد از مذهب را در این آزادی که طبیعتاً آزادی بیان و اعتقادات را هم دربر می‌گیرد غیر قابل اجرا می‌داند: «دو روز پیش سردبیران روزنامه‌ی حبل‌المتین و... صحبت دستگیر و به زندان افکنده شده‌اند، زیرا این دو طی مقالاتی از مذهب انتقاد کرده، آزادی زنان را مورد حمایت قرار داده بودند. همین امر در مورد اجتماعات نیز صادق است.». به این صورت او بدون هیچ توضیحی نشان می‌دهد بورژوازی تجاری برخلاف هم طبقه‌ای هایش در انقلاب فرانسه و دوران روشنگری به مذهب اعتقاد دارد و پایبند است و نقد خود از مذهب را آغاز نکرده. او مقاله‌اش را با یک سؤال بازمی‌گذارد «آیا دهقانانی که از پرداخت مالیات سر باز می‌زنند و زمین‌ها و اموال زمین‌داران بزرگ را تصاحب کرده‌اند، تنها به اصلاحات سیاسی رضایت خواهند داد، این را آینده‌ی نزدیک به ما خواهد آموخت.«

آن چه در تحلیل چلنگریان برجسته‌تر است: اول موضوع تجارت خارجی و دوم موضوع مذهب و نقش قدرتمند روحانیت شیعه است. موضوع دوم موضوعی است که در تحلیل‌های مقطع انقلاب ۱۳۵۷ بخش بزرگی از عناصر و نیروهای چپ جای آن خالی بود. تحلیل و نگرش به این مقوله‌ی عینی در جامعه‌ی ایرانی یا نادیده انگاشته و یا غیر ضروری تشخیص داده شده و که در مقطع انقلاب ۵۷ نتایج فاجعه‌باری برای جنبش چپ ایران داشته است.

نقطه ضعف و کمبود مقاله‌ی چلنگریان عدم وجود تحلیل بر روی طبقه‌ی کارگرِ درون اصناف و همچنین کارگران ایرانی مهاجر در منطقه‌ی قفقاز و ماورای خزر است. با وجود آن که او بر روی انکشاف سرمایه‌داری و ورود به مرحله‌ی صنعتی باور و تأکید دارد اما در تحلیل نامبرده آماری از وضعیت طبقه‌ی کارگر در بخش‌های مانوفاکتور یا ساختمانی،و کارگران مهاجر ایرانی موجود نیست. این در حالی است که در اصناف –چاپخانه‌ها، تجارتخانه‌ها، پست، نانوایی‌ها، دباغی‌ها و . . .- و مراکز معدود صنعتی طبقه‌ی کارگر یا وجود داشت و یا در حال شکل گرفتن و گسترش بود که بخشی از آن را کارگران ماهر و استادکار تشکیل می‌دادند.

دومین تحلیل اجتماعی-اقتصادی و سیاسی از جامعه‌ی ایران: کتاب «ایران معاصر» نوشته‌ی آوتیس میکاییلیان – آ. سلطان زاده-

پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م. برای رهبران این انقلاب به خصوص و. ا. لنین مدخلی برای شروع یک انقلاب جهانی آن هم از اروپای مدرن و صنعتی بود. تأسیس بین الملل کمونیستی -کمینترن- یا بین‌الملل سوم و مرزبندی با احزاب موسوم به سوسیالیست و سوسیال‌دموکرات که به سیاست و تاکتیک‌های بین الملل دوم -بین‌الملل سوسیالیست- وفادار بودند درست از همین منظر بود. رهبران انقلاب اکتبر که از تشکیل کمینترن رهبران آن تشکیلات بین‌المللی نیز محسوب می‌شدند ضمن برقراری ارتباط سازمان‌یافته و تشکیلاتی با سوسیالیست‌های رادیکال و فعالین کارگری انقلابی در اروپا سیاست کمک و برپاییِ انقلاب را در این قاره پی‌گرفتند. حکومت جمهوری شورایی در مجارستان -۲۱ مارس تا ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹م.- و جنگ با رژیم دست‌راستی پیلسودسکی در لهستان –مه ۱۹۲۰م.- عواملی بود که در مقطع تشکیل کمینترن اهمیت بسیاری به این نهاد می‌بخشید.

شکست دو جنبش انقلابی در آلمان و مجارستان و توقف جنبش کارگری انقلابی در بقیه‌ی کشورهای سرمایه‌داری و حفظ استیلای اتحادیه‌های کارگری سوسیال‌دموکرات بر کارگران اروپا افق انقلاب در این قاره را برای رهبران کمینترن کمرنگ ساخت.

از سویی لنین بر این باور بود که امپریالیسم به‌مثابه سرمایه‌داری انحصاری جهانی علاوه بر صدور کالا بر صدور سرمایه یعنی افزونه‌ی ارزش اضافی دگردیس شده‌ی تولیدی به جوامع پیشاسرمایه‌داری آسیا و آمریکای لاتین و آفریقا تمرکز کرده است. این به‌اصطلاح مافوق سود حاصل از صدور سرمایه، به سرمایه‌داری این قدرت را داده تا با ایجاد یک اشرافیت کارگری قدرتمند در طبقه‌ی کارگر اروپایی جنبش آن‌ها را از شکل انقلابی به ورطه‌ی رفرمیسم و مبارزه‌ی محدود صنفی بکشاند. در میان نظریه‌پردازان کمینترن «مانابندراناث روی» کمونیستِ هندی از این هم فراتر رفته و قطع رابطه‌ی کشورهای سرمایه‌داری متروپل با مستعمرات و انقلاب در شرق را به معنای «شالوده‌ی تمام نظام سرمایه‌داری» قلمداد می‌کرد.بر همین اساس قطع این رابطه را به معنای ضربه‌ی بزرگی به ساختار جهانی سرمایه‌داری بین المللی می‌دید. بنابراین جنبش ملی و ضدامپریالیستی در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره ارزش و جایگاه ویژه‌ای می‌یافت و می‌توانست جای خالی انقلاب خاموش‌شده در غرب را پر کند و به موتور محرکه‌ای برای آن تبدیل شود. این دیدگاه مبنای مادی‌ای نیز داشت و آن جنبش‌های رهایی‌بخش در شرق بود. از ابتدای قرن بیستم تا سال ۱۹۱۹ جنبش‌های سیاسی و نظامیِ متعددی در چین، ایران، مصر، ترکیه، کره، اندونزی و هندوستان علیه سلطه‌ی کشورهای امپریالیستیِ انگلستان و فرانسه آغاز و گسترش یافته و از دل آن انجمن‌ها و احزاب

سیاسی با گرایش‌های ناسیونالیستی و یا بعضاً سوسیال‌دموکرات پدید آمده بود. بر همین اساس بخش مهمی از مباحث کنگره‌ی دوم کمینترن به نوع برخورد با جنبش‌های موجود در شرقِ مستعمره و نیمه‌مستعمره اختصاص یافت.

با پایان کنگره‌ی دوم بین‌الملل کمونیستی -سوم- یا کمینترن در ۷ اوت ۱۹۲۰م./ ۱۶ خرداد ۱۲۹۹ خ. و انتشار قطعنامه‌ی مسئله‌ی ملی و مستعمراتی از سوی کمیسیون ملی و مستعمراتی این کنگره، رهبران کمینترن و پیشروان کمونیست آسیایی نگرش و رویکرد جدیدی در قبال کشورهای شرق اتخاذ کردند. تأسیس دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق که اختصارا --KUTVخوانده می‌شد در - آوریل ۱۹۲۱م./ اردیبهشت ۱۳۰۰خ. -، تشدید روند تأسیس احزاب موسوم به کمونیست در آسیا و برپایی کنگره‌ی ملل شرق -سپتامبر ۱۹۲۰م./شهریور ۱۲۹۹ خ.- در شهر باکو انعکاس این رویکرد جدید بود.

بر همین اساس از نیمه‌ی دوم سال ۱۹۲۰م. بخش خاورزمین در کمینترن و کمیساریای خلق امور ملیت‌های شوروی دست به یک پژوهش گسترده در مورد ویژگی‌های جوامع شرقی زدند. این پژوهش‌ها دربرگیرنده‌ی مناسبات اجتماعی -وضعیت طبقات و نیروهای اجتماعی-، ساختار سیاسی و اقتصادی و بعضاً فرهنگی این جوامع بود. پژوهش‌ها درباره‌ی چین، هند، ایران و ترکیه در اولویت و تحقیق و تحلیل درباره‌ی مصر بیشترین حجم کار به خود را اختصاص داده بود. سؤالات مهمی پیش روی کمینترن و رهبران آن قرار داشت. آن‌ها باید به رابطه‌ی بین مناسبات پیشاسرمایه‌داری و دهقانان، نقش بورژوازی تجاری، نوع گرایش‌های سیاسی بوروکرات‌های دولتی، وضعیت طبقه‌ی کارگر نوپا و محدودِ این جوامع پی می‌بردند. از طرفی نقش این نیروهای اجتماعی در این جنبش‌ها برای اعمال تاکتیک‌های سیاسی بسیار حائز اهمیت بود.

پیشینه‌ی تحقیق درباره‌ی جوامع شرقی توسط شرق‌شناسان روس به قرن نوزدهم و پیش از انقلاب اکتبر برمی‌گشت اما این‌بار این تحقیقات شکل مدون تازه‌تری را داشت و تحت حمایت و نظارت بزرگ‌ترین سازمان‌های دولتی و سیاسی اتحاد شوروی قرارداشت. این تحقیقات هدف خود را کمک به انقلاب در مشرق‌زمین و ریشه‌کن ساختن امپریالیسم انگلستان در این بخش از جهان قرار داده بود. در همین راستا در سال ۱۹۲۱م./۱۳۰۰خ. بولتنی تحت عنوان «شرق مستعمره» آغاز به انتشار کرد که در برگیرنده‌ی مقالات مفصلی درباره‌ی کشورهای شرقی بود. در این بولتن محققان و نظریه‌پردازانی چون «میخاییل پاولوویچ»، «ک. تروپانووفسکی»، «ولادیمیر گورکو کریاشین» مقالات مختلفی را در مورد شکل‌بندی و وضعیت کشورهای شرقی به رشته‌ی تحریر درآوردند. ویراستاری انتشار این بولتن بر عهده‌ی آوتیس میکاییلیان معروف به سلطان‌زاده بود. سلطان‌زاده کمونیست ارمنی زاده‌ی مراغه در آذربایجان ایران بود. او که در دوران تحصیل در رشته‌ی بازرگانی دانشگاه اقتصاد مسکو به سال ۱۹۱۲م. با حزب سوسیال‌دموکرات روسیه شاخه‌ی بلشویک ارتباط یافته بود به شکلی فعالانه در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شرکت داشت. وی در اولین سازمان‌های اقتصادی دولت شوروی فعالیت کرده و در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ م. در سازمان دادن تشکیلات ایالتی «فرقه‌ی اشتراکیون عدالت ایران» در منطقه‌ی ترکستان نقش مهمی ایفا کرده بود. سلطان‌زاده از بنیان گذاران «حزب کمونیست ایران» و برپاکننده‌ی کنگره‌ی اول این حزب در ژوئن ۱۹۲۰م./تیر ۱۲۹۹خ. در شهر انزلی محسوب می‌شد. او یکی از سه نماینده‌ی این حزب در کنگره‌ی دوم کمینترن و از اعضای «کمیسیون ملی و مستعمراتی» این کنگره و عضو برگزیده‌ی هیأت اجراییه‌ی این تشکیلات جهانی بود. فعالیت سلطان‌زاده در زمینه‌ی پژوهش در مورد جوامع شرقی و مشخصا ایران از همین دوران آغاز شد و دو اثرِ «خاور و انقلاب- اقتصاد و مسایل ملی در کشورهای خاور دور و نزدیک» و «ایران معاصر» نتیجه‌ی تحقیقات او در این دوران است.

«ایران معاصر» کتابی مشتمل بر حدود ۱۰۰ صفحه است که مقدمه‌ی سلطان‌زاده بر آن تاریخ ۲۱ ژوییه ۱۹۲۲م./۲۹ تیر ۱۳۰۱ خ. را دارد. این کتاب به زبان روسی نوشته شده و توسط مترجمی با نام مستعار ط. ن در همان زمان به فارسی برگردانیده شده است. کتاب زیر نظر میخاییل لازارویچ پاولویچ و توسط انتشارات کمیساریای خلقی امور ملیت‌ها و انجمن شرق‌شناسی سراسری روسیه -بخش سیاسی- اقتصادی- منتشر شد. سلطان‌زاده در پیشگفتار کتاب هدف خود را از نگارش آن چنین اعلام می‌کند: «مراد از نوشته‌ی حاضر توصیف فشرده‌ی جوانب عمده‌ی زندگی ایران و در ضمن عطف توجه خوانندگان به حوادث جاری است. مآخذ لازم برای نگارش این نوشته در جریان مسافرت اخیر ما به ایران -سپتامبر- دسامبر ۱۹۲۱م./ شهریور تا آبان ۱۳۰۱خ.- گردآوری شد. در ضمن به مسئله‌ی ارضی توجه خاصی معطوف گردید زیرا این مسئله تاکنون کم‌تر از همه‌ی مسایل مورد تحقیق قرار گرفته است. غیر از مآخذ کتبی، ما در نواحی مختلف ایران با خودِ دهقانان مصاحبه‌ای طولانی به عمل آوردیم و آن‌ها بی‌ریا درباره‌ی شرایط طاقت‌فرسای ناشی از خودکامگیِ بی‌سابقه‌ی ملاکان برای ما صحبت داشتند. متأسفانه به علت عزیمت فوریِ ما از تهران، میسر نگشت. قسمتی از اسناد و مدارک وزارت مالیه درباره‌ی تعداد املاکِ بزرگ که مشمول مالیات‌های دولتی هستند را با خود بیاوریم. با تمام این اوصاف ما تصور می‌کنیم که نوشته‌ی حاضر بتواند خدمتی به کلیه‌ی آن کسانی باشد که مایل‌اند با واقعیت زندگیِ امروزِ ایران آشنا شوند. گنجایش محدود نوشته به ما امکان نداد که روی مسایلِ مورد بحث، با تفصیلِ بیشتری تأمل کنیم، ازاین‌رو پاره‌ای مسایل از طرفِ ما به کلی مطرح نگردید یا فقط به آن اشاره‌ای رفته است. سلطان زاده- مسکو ۲۱ ژانویه سال ۱۹۲۱». پیشگفتار حاکی از آن است که کتاب براساس تحقیقات میدانی در روستاها و همچنین اسناد و مدارک سازمان‌های دولتی نوشته شده است. تحقیق و مصاحبه با دهقانان توسط سلطان‌زاده و شخص دیگری از کادرهای حزب کمونیست ایران به‌نام س. آواکیان بیشتر در مناطق شمال ایران و مشخصاً آذربایجان صورت گرفته است. در این زمان سلطان‌زاده درگیر مبارزه‌ای درون حزبی در تشکیلات حزب کمونیست ایران بود. در این مقطع حزب دارای دو کمیته‌ی مرکزی بود که کمیته‌ی اول تحت رهبری وی قرار داشت و مورد تأیید کمینترن بود اما در تقابل با سیاست‌های دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه‌ی شوروی قرار داشت. یکی از دلایل حضور مخفیانه‌ی سلطان‌زاده در این مقطع زمانی در ایران علاوه بر کار پژوهشی و تحقیقاتی سازمان‌دادن موافقین جناح خویش در داخل کشور و مبارزه علیه جناح رقیب بود.

آن چه در در مورد سلطان زاده تا کنون منتشرشده و برای اولین بار بدون سانسور در وب سایت نقد اقتصادسیاسی درج گردیده حکایت از ان دارد که سلطان زاده در سال ۱۲۶۸ خورشیدی در مراغه، در آذربایجانشرقی در خانواده ای ارمنی و فقیر بدنیا آمد. پدرش نجار و مادرش رختشو بود. پدر و مادرش خیلی زود از هم جدا شدند. او پنج سال در مراغه به مدرسه رفت، اما از آنجائیکه مادر آوتیس توان تامین هزینه تحصیل او را نداشت، در نوجوانی و در ۱۳ سالگی او را به مدرسه ای وابسته به کلیسای ارامنه، در نزدیکی ایروان فرستاد. او پس از اتمام مدرسه علوم دینی به جنبش کارگری قفقاز پیوست و در سال ۱۹۱۲ عضو بلشویکها شد. در پرسشنامه ای که برای بلشویکها پر میکند، خود را «فرزند رختشو و انقلابی حرفه ای» معرفی میکند. او در جریان انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ در سن پترزبورگ بود و در انقلاب اکتبر شرکت فعال داشت. آوتیس میکائیلیان نام سلطان زاده را به یاد پدر خود بعنوان اسم مستعار و یا اسم سیاسی انتخاب می کند و به این نام نیز مشهور است. او از بنیانگذاران حزب عدالت در سال ۱۲۹۶بود. پس از آن او نقش فعالی در جذب اعضاء جدید به ارتش سرخ در آسیای مرکزی ایفا کرد. او همچنین نقش فعالی در تشکیل اولین حزب کمونیست ایران در ژوئن ۱۹۲۰ در کنگره بندرانزلی، اولین کنگره حزب ایفا کرد و جناح چپ حزب را رهبری میکرد، جناح راست توسط حیدرعمواوغلی هدایت میشد. خط مشی سیاسی حزب و اسناد کنگره اول توسط سلطانزاده تدوین گردیده بود و در همان کنگره به دبیر اولی

حزب انتخاب گردید. او به همراه چند تن دیگر بعنوان نماینده در دومین کنگره کمینترن شرکت کردند. سلطانزاده در سال ۱۹۲۱ بعنوان مشاور لنین به سمت ریاست خاور نزدیک در کمیسرهای امور خارجه برگزیده شد.

سلطانزاده بخاطر دانش مارکسیستی، توانائی به عضویت هیات اجرائیه کمینترن در آمد. از اسناد دومین کنگره کمینترن در سال ۱۹۲۰میتوان به «انقلاب کارگری و بین الملل کمونیست» اشاره کرد که در آن تاکید شده کمینترن حزب جهانی قیام کارگری و دیکتاتوری پرولتاریا است، امضای سلطان زاده در کنار نام لنین، تروتسکی، بوردیگا، پانکهرست و غیره به چشم میخورد. در دومین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیست در یکی از حساس ترین مباحث کنگره یعنی بحث پیرامون مسئله ملیتها و مستعمرات نماینده کمونیستهای ایران در کنار جناح چپ کنگره قرار میگیرد. سلطانزاده در پنجمین نشست کنگره چنین می گوید:

«فقط فرض کنیم که در هندوستان انقلاب کمونیستی آغاز شده است. آیا کارگران این کشور میتوانند بدون کمک یک جنبش انقلابی در انگلستان و اروپا در مقابل حمله بورژوازی سراسر جهان مقاومت کنند؟ طبیعتا نه. ... انقلابی که در غرب آغاز شده است زمینه را در ایران و ترکیه نیز آماده ساخته و به انقلابیون نیرو بخشیده است. عصر انقلاب جهانی آغاز گشته است.....مسئله بر سر این است که باید بر خلاف جنبش های بورژوا دمکراتیک یک جنبش خالص کمونیستی بوجود آورده و بر پا نگه داشته شود. هر ارزیابی دیگری از واقعیت ها می تواند به نتایج تاسف انگیزی منجر گردد.»

چند ماه پس از اولین کنگرهٔ حزب کمونیست ایران در یک اقدامی کودتائی ۱۲ نفر از ۱۵ عضو کمیتهٔ مرکزی منتخب کنگرهٔ اول منجمله سلطانزاده از رهبری حزب اخراج می شوند. علت این امر این بود که سلطانزاده با ارزیابی که از بورژوازی ملی ایران داشت، بورژوازی ملی را ارتجاعی ارزیابی میکرد، معتقد بود که مبارزه مستقیما کمونیستی و تلاش در راستای انقلاب جهانی باید در دستور روز قرار گیرد. این افکار مورد تائید دفتر سیاسی بلشویک قفقاز و آذربایجان نبود، آنها رضا شاه را مترقی ارزیابی میکردند. ابهامات کمینترن در رابطه با بورژوازی ملی موجب تقویت رضا خان در ایران و آتاتورک در ترکیه شد. کمینترن در سال ۱۹۲۴ در رابطه با رضاخان اظهار داشت «رهبر جنبش انقلابی- ملی ایران، مردی که موفق به تضمین استقلال ایران شد.»

سلطانزاده به مخالفت جدی با این سیاست بلشویک قفقاز و آذربایجان بر می خیزد و با نوشتن مقالاتی این سیاست مخرب و نقشی که این سیاست به جامعه ایران و جنبش طبقاتی پرولتاریا ایفا میکرد را افشا میکند. با توجه به نقش ارزندهٔ سلطانزاده در حزب بلشویک و انقلاب اکتبر، در ژانویه ۱۹۲۲ مجددا در ترکیب رهبری حزب قرار می گیرد و به عنوان نماینده حزب کمونیست ایران در کمینترن پذیرفته می شود.

سلطان زاده از سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۶ نقش مهمی در هدایت حزب نداشت، علت این امر ممانعت محترمانه از بازگشت مخفی او به ایران توسط کمینترن و مشغول کردن او با دیگر کارها بود. در این مدت او بیشتر مشغول امور مربوط به کمینترن و فعالیت های حزب در اروپا بود و بعنوان یک اقتصاددان برای شوروی کار کرد و در ایجاد انستیتوی بانکداری شوروی نقش به سزایی داشت و سر دبیر مجله بانکداری شوروی بود. سلطان زاده حداقل هفت کتاب تدوین کرده -اخیرا یک کتاب او به فارسی ترجمه شده- و نقش مهمی در ترجمه آثار مارکسیستی بفارسی ایفا کرد.

سیاست های نادرست کمینترن در رابطه با بورژوازی ملی و در مورد مشخص در رابطه با ایران و در مورد رضاخان ابتدا بعنوان نخست وزیر و سپس بعنوان پادشاه معضلات جدی برای جنبش کارگری و سازماندهی اعتراضات کارگری بوجود آورد. نوعی توهم برای عده ای بوجود آورد که در روند خود موجب سرکوب گسترده کمونیستها گردید. بدنبال آن امکان برگشت قانونی سلطانزاده به ایران منتفی شد و او با پاسپورت جعلی برای شرکت در پلنوم کمیته مرکزی مخفیانه وارد ایران شد. سلطانزاده با توانائی حتی توانست بریتانیائی ها را فریب دهد، آن موقع صنایع نفت ایران در دست بریتانیائی ها بود. بریتانیائی ها او را بعنوان نماینده یک شرکت چکسلواکی به کمپانی نفت در آبادان دعوت کردند و تمام موسسات نفتی را به او نشان دادند. او به شوخی به رفقایش میگفت شما در ایران زندگی می کنید، اما قادر نیستید به جاهائی که من در صنایع نفت رفتم، بروید.

در ششمین کنگره کمینترن سلطانزاده از موضع کمونیستی درگیر بحث شدیدی با هیلفردینگ و بوخارین -مدافعان استالین- بر سر ماهیت سرمایه مالی، جنبش های انقلابی و نقش پرولتاریا در کشورهای مستعمره شد. کمینترن به رهبری استالین- بوخارین نظریات پیشنهادی سلطانزاده را در پیش نویس نهائی کنگره منتشر نکرد.

پس از پادشاه شدن رضا خان که تحمل فعالیتهای کمونیستها را نداشت در سال ۱۳۰۷ رضا خان سفیر شوروی را فراخواند و مراتب اعتراض خود را علیه فعالیت کمونیستها اعلام کرد. عوامل استالین نیز دستور توقف هر گونه فعالیت علیه رضاخان را صادر کردند. گمانه زنی هائی است مبنی بر اینکه نقش کمونیست ها در سازماندهی اعتراضات و اعتصابات کارگری و بخصوص اعتصاب معروف کارگران نفت جنوب ایران، سرکوب آن دسته از کمونیستهای "ایرانی" را که در روسیه گیر کرده و به استالین تمکین نکرده بودند، چند سالی به عقب انداخت.

از آذر ۱۳۱۰ سلطانزاده زدائی شتاب بیشتری گرفت. طرفداران استالین، سلطانزاده را مسئول تمامی شکست ها معرفی کردند و اعلام کردند که سلطانزاده با کنار گذاشتن «رهبری جمعی»، رهبری فردی خود را جانشین آن ساخته است و اجازه رشد گروهای واقعا کمونیست را نداده است. از این تاریخ سلطان زاده اجازه انتشار نظرات خود را نداشت.در سال ۱۳۱۱ سلطانزاده از سوی حکومت استالین به ضدیت با لنین متهم شد و حزب کمونیست ایران منحل اعلام شد. او همچنان به انتقادهای خود از سیاست های کمینترن ادامه داد. زندگی سیاسی و فعالیت سلطانزاده از این تاریخ تا لحظه دستگیری در هاله ای از ابهام قرار دارد. تاریخ دقیق دستگیری سلطانزاده مشخص نیست. در ۲۵ تیر ۱۳۱۷ این تئوریسن بزرگ پرولتاریا توسط قاتل کمونیستها به اتهام «جاسوسی برای آلمان» در مسکو تیرباران شد. اخیرا در فضای مجازی ویدئوئی منتشر شده است که در آن عده ای کتیبه یادبودی به یاد سلطانزاده در آخرین آدرسی که او میزیسته نصب کردند. میرات استالینیسم این ستاره سرخ را که در فضای سیاسی پرولتری درخشید، به زمین اش کشید، بر خاک اش افکند، اما او همچنان از موضع کمونیستی، منتقد ضد انقلاب بود. در لحظه به خون تپیده شدن همچون یک انترناسیونالیست به خون غلتید. سر تعظیم فرود آوردن در مقابل چنین ستارگانی، چنین انترناسیونالیستهائی ادای احترام نمی کند بلکه باید بخاطر مواضعی که آنها بخاطر آن به خاک افتادند، به مبارزه ادامه داد. پافشاری کردن به پرنسیپهای پرولتری که او باور داشت و مبارزه کردن با آن نظام اجتماعی بربری که او علیرغم عمر کوتاهش جنگید، بهترین گرامیداشت یاد و خاطره عزیز سلطانزاده و سلطانزاده ها خواهد بود.

بخش پنجم- ظهور جنبش های رهائی بخش چپ در ایران

درباره جنبش‌های رهایی‌بخش ملی ضد امپریالیستی در گیلان، آذربایجان و خراسان، که پس از پیروزی انقلاب اکتبر اوج گرفتند، در مقالات و کتب عدیده صحبت شده‌است. همین قدر یادآور می‌شویم که با استقرار حاکمیت شوروی در آذربایجان -۲۸ آوریل ۱۹۲۰ برابر۸ اردیبهشت ۱۲۹۹- نیروهای اشغالگر انگلیسی، زیر ضربات ارتش نو بنیاد سرخ، در حال فرار -ماه مه ۱۹۲۰- به انزلی عقب‌نشینی کردند. جنبش انقلابی گیلان اوج گرفت» .اجتماعیون عامیون ایران» امکان یافتند کنگره خود را در این سامان برگزار کنند. با تدارک مقدماتی که در این استان دیده شده بود، اوائل ژوئن ۱۹۲۰ -اواسط خرداد ۱۲۹۹- بیست نفراز کوشندگان حزب از باکو به انزلی آمدند. اسامی این هیئت ۲۰ نفری نشان می‌دهد که هم «هیئت مرکزی» متشکل شده در باکو و هم کمیته هفت نفری منتخبه در کنفرانس تاشکند، در تدارک کار کنگره اول فرقه کمونیست ایران سهم به سزایی داشته‌اند. در اول تیرماه ۱۲۹۹ حزب عدالت نام خودرا به حزب کمونیست ایران تغییر داده و نخستین کنگره حزب کمونیست ایران، که کنگره موسسان حزب محسوب می شود، درهمین تاریخ در شهر انزلی رسما تشکیل حزب را به جهانیان اعلام داشت. برپایه اسناد موجود و پژوهش های محققین نشان می دهد، تکوین طبقه کارگر ایران بمعنای خاص علمی کلمه - طبقه محروم از وسائل تولید، که برای زندگی چاره ای جز فروش نیروی کار خود همچون کالائی در بازار ندارد- و نخستین آشنائی جامعه ایران با اندیشه های سوسیالیسم علمی، به دوران گذار جامعه ما از مناسبات ارباب - رعیتی -فئودالی- به روابط سرمایه داری -بورژوائی- یعنی نیمه دوم قرن ۱۳ هجری - اواخر قرن ۱۹ و اوائل قرن ۲۰- بر می گردد. طبقه کارگر ایران در شرایط مبارزه با بورژوازی نورسته علیه دو نیروی اجتماعی: خود کامگی فئودالی و نفوذ روزافزون امپریالیسم، بوجود آمده رشد می کندااما به علت ناقص الخلقه دنیا آمدن بورژوازی ایران وخصلت دلالی -تجاری ذاتی آن تعداد کارگران در زمان تشکیل حزب کمونیست حدود ۱۳۰ هزارنفر یا ۱.۵ درصد جمعیت وقت کشور بودند.بنظر نکارنده ضعف اساسی چنبش چپ جه در گذشته و چه بعدها تا انقلاب ۱۳۵۷ عدم تسلط بر مباحث اقتصاد مارکسیستی بوده که اگر انها مفاهیم بنیادین کتاب سرمایه را هضم کرده بودند می توانستند بفهمند نظامی سرمایه داری است که بیشترین ارزش افزوده آن توسط مزدبگیران تامین شود چه در غیراین صورت سهم بخش های ماقبل سرمایه داری و بطور مشخص کشاورزان در آن روزگا بیشتر بوده لذا مرحله انقلاب بنا به اصلی نبودن تضادکاروسرمایه نمی توانسته سوسیالیستی باشد. اساس و شاکله مانیفست و سرمایه بر همین موضوع تکیه دارد که انجا که سهم کارگران در اضافه ارزش آن چنان شود که بخش اصلی تولید ناخالص داخلی را تشکیل دهد تضاد اصلی ان جامعه تضادکاروسرمایه و نیروی اصلی پیش برنده انقلاب مزدبگیران خواهندبود. نگاهی به ساختارجامعه و ترکیب طبقاتی حداقل تا سال های ۱۳۴۱ بیانگر بالاتربودن سهم کشاورزی نسبت به سهم صنعتی و لاجرم برتری سیاسی دهقانان وکشاورزان به طبقه مزدبگیر بوده است. بنابراین تزهائی نظیر « نیمه فئودال- نیمه مستعمره » از دوجنبه مضحک تلقی می شد زیرا اولا جامعه ایران نه توسط خارجیان و نیروهای مستقر آنها اداره می شد که عموم صنایع کشور و حتی نفت بدست ایرانیان اداره می شد و مفهوم

«نیمه فئودال » نیز پس از اصلاحات ارضی که برآمده از مناسبات ارضی بعد از سال ۱۳۳۲ بوده ولی نقطه عطف آن در اصلاحات ارضی نمودارشد بیانگرواقعیت اقتصادی نبود.

درباره اندیشه های سوسیالیسمِ علمی، برای نخستین بار در ایران، در مقاله ای که روزنامه ایران - شماره ۴۰۲ اسفند۱۲۵۹- به نقل از روزنامه مترقی و مهاجر- اختر چاپ استانبول- بمناسبت نهمین سالگرد کمون پاریس - ۱۸ مارس ۱۸۷۱- درج کرد، به تفصیل سخن رفته است. روزنامه سبب درج مقاله را چنین توضیح می دهد: « سوسیالیست ها.... روز به روز در ترویج دادن مقاصد خودشان ترقی می نمایند... و الان قریب بیست سال می شود که در جمیع اروپ منتشرشده اند." در حدود یک سال و نیم بعد، روزنامه «فرهنگ » چاپ اصفهان، در یک سلسله از پاورقی هایش نخستین بار در ایران «رساله عمده الحکمه» جمال الدین حسینی در ابطال مذهب نیچری ها -طبیعیین - را به چاپ رساند. این اثر مشهور سید جمال الدین اسد آبادی، در شرایط ایران آن روز، روی هم رفته نقش روشنگرانه و مترقی داشت. بعضی از محققین حتی او را یکی از اولین مبشرین سوسیالیسم در ایران می دانند. پس از انتشار رساله موسوم به« یک کلمه» تالیف میرزا یوسف خان مستشارالدوله، چاپ پاریس، ذیقعده الحرام ۱۲۸۷ ، که نخستین بار در تاریخ کتب فارسی به تفصیل از«قانون اساسی » و ضرورت آن برای ایران صحبت کرده، در خارج از ایران به طبع رسید و در ایران منتشر می گردد -که باعث بی خانمانی و نابودی مولفش شد-، اثر سید جمال الدین ۱۱ سال بعد از آن مسئله «انواع حکومات چه حکومت جمهوریه بوده باشد و چه حکومت مشروطه و چه حکومت مطلقه » را آشکارا در ایران مطرح کرد- که او نیز مغضوب ناصرالدین شاه شد و از ایران تبعید گردید-. البته در این سلسله مقالات به صراحت و قطعیت از ضرورت حکومت مشروطه یا جمهوری و تدوین قانون اساسی پشتیبانی نشده بود. معذالک مولف متذکر می شد که حکومت باید قانون داشته باشد و «خزانه حکومت که فی الحقیقه خزینه عمومی رعایاست حفظ شود... و بر سبیل اقتصاد در منافع عمومیه اهالی چون بنای مدارس و مکاتب و انشاء قناط و طرق و بنیاد دارالشفاها صرف شود».گذار تاریخی جامعه ایران از صورت بندی اجتماعی ـ اقتصادی ارباب ـ رعیتی - فئودالی- به نظام سرمایه داری - بورژوائی- بی برگشت شده بود. سرمایه داری نورسته ایران، گرچه با کندی بسیار ولی درهر حال رشد می کرد. اما جریان فکری- سیاسی دمکراتیسم انقلابی از جریان دیگر- دمکراتیسم لیبرال- که بیانگر نیات محافل واقع بین و وطن پرست نزدیک به محافل حاکمه بود - با چهره هائی نظیر میرزا ملکم خان ناظم الدوله- میرزا یوسف خان - مستشارالدوله - و دیگران- هنوزجدا نشده بود- امری که بعدا در جریان انقلاب مشروطیت صورت گرفت. اسلام ایرانی و مخالف نفوذ امپریالیسم -با چهره هائی نظیر میرزا شیرازی، جمال الدین اسد آبادی، شیخ احمد روحی، ملک المتکلمین، طباطبائی، بهبهانی و دیگران - با آن ها همراه بود. مضمون اصلی مبارزات مردم ایران از جنبش تنباکو به بعد مبارزه ضدامپریالیستی بوده است.

بخش ششم – نقش منورالفکران و روشنفکران

در نیمه دوم قرن نوزدهم یعنی از ۱۸۵۰ به بعد مظاهری از تمدن غرب از این دو راه به ایران رسید و پس از آن گروهی از روشنفکران و زمامداران به فکر اخذ تمدن غرب افتادند و اصلاحات محمد علی پاشا در مصر و تنظیمات عثمانی نظرشان را جلب کرد، بدین‌سان شهرهایی از کشورهای همسایه و پیرامونی به عنوان نخستین منازل یا بودباش‌ها برای انتقال اندیشه‌ها نقش مهمی پیدا کردند از آن جمله « استانبول، تفلیس، بادکوبه، قاهره، بمبئی و کلکته» . در این شهرها به دلایل سیاسی و اقتصادی گروهی از روشنفکران و بازرگانان ایرانی زندگی می‌کردند و در کنار روشنفکران ترک و عرب و تاتار در نهضت‌های فرهنگی و سیاسی عمده آن زمان به فعالیت پرداختند. از میان شهرهای مذکور، استانبول جایگاهی ویژه داشت که مرکز روشنگران مذهبی و نوعی لائیک ایرانیان فراری نظیر ابواب شیخیه، بابیه وازلی هابود. ازایرانیان صاحب نام مشروطیت میرزاجهانگیرخان صوراسرافیل – ملک المتکلمین- میرزا حبیب اصفهانی، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی – میرزا آقاخان کرمانی – حاج سیاح- ناظم الاسلام کرمانی -و حتی درویش ایرانیْ، بیشترآنها از ناموران ازلی و زبان فرانسوی را در استانبول فرا گرفته بودند

استانبول به عنوان یکی از مهمترین منازل تجدد ایران در امتداد کاروان تجدد غرب، واسطهٔ ارتباط ایران با دنیای غرب بود که دو دوره مهم را در بر می‌گیرد؛ دورهٔ نخست که می‌توان آن را دورهٔ تجدد آزادیخواهان نامید شامل دهه‌های پایانی قرن نوزدهم می‌گردد که در آن ایرانیان مقیم استانبول با افکار تنظیمات آشنا شدند و کسانی که از استبداد قاجاریه بدان پناه برده بودند زمینه‌های انقلاب مشروطیت ایران را فراهم آوردند،

دورهٔ دوم که می‌توان آن را دوره تجدد مشروطه طلبانه نامید، سال‌های نخستین قرن بیستم را در برمی‌گیرد که در آن مهاجرین دوره استبداد صغیر در این شهر با ترکان جوان هم‌آواز گردیدند و استقرار واقعی مشروطیت و اخذ تمدن جدید را خواستار شدند.بیشترین چاپخانه ها و انتشارات دوران مشروطیت در استانبول توسط ایرانیان تجدد طلب مشروطه خواه راه اندازی شده بود.

اولین گروه از تحصیلکردگان ایرانی مانند میرزا ملکم خان و طالبوف بیشتر طرفدار حکومت بودند زیرا اولاً از داخل قشر حاکمه بودند و ثانیاً توسط دولت رشد کرده بودند. در دوران امیرکبیر شکاف بیشتری میان اصلاح گرها و محافظه کاران در دربار قاجار شکل گرفت که نهایتاً به پیروزی محافظه کاران انجامید.

یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های ایرانی مؤثر بر جریان روشنفکری ایرانی، میرزا فتحعلی آخوندزاده -آخوندوف- بود. او اهل تبریز ولی مقیم گرجستان روسیه بود، با اینحال کتاب‌های مهمی به فارسی نوشت که از جمله آن‌ها «مکتوبات جلال الدوله » است. این کتاب را می‌توان بیانیه‌ای شورانگیز ضد سنت‌های ایران عصر قاجاری دانست. رنسانسی در بازگشت به ارزش‌های ایرانی و اعتراضی بر اندیشه‌های رایج ایران در سنجش با اندیشه‌های اروپایی.

در اواخر دوران ناصرالدین شاه روزنامه‌های ممنوعه که در خارج از کشور به چاپ رسیده و در داخل ایران مخفیانه پخش می‌شد نقش مهمی در جریان روشنفکری داشتند. به ویژه سه شخصیت« میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم خان و عبدالرحیم طالبوف تبریزی» ادبیات مشروطه خواهی ایران را که بر پایه رنسانس ایرانی و روشنفکری ، را سامان دادند. از میان این سه« آقاخان کرمانی » به ویژه با کتاب جنجالی خود« سه مکتوب» و کتاب‌های دیگری که در نقد تاریخ ایران داشت، تلاش کرد فلسفه تاریخ ایرانی را بنیاد بگذارد. آقاخان مقیم استانبول بود و در روزنامه‌های آوانگارد آن زمان یعنی روزنامه قانون و روزنامه اختر قلم می‌زد. او از آثار روشنفکران و فیلسوفان مدرن فرانسوی و انگلیسی به ویژه روسو، ولتر و اسپنسر بهره گرفت . آقاخان نهایتاً به دستور مظفرالدین شاه قاجار اعدام شد و شاید بتوان او را نخستین روشنفکر اعدام شده ایران دانست. چپ ایرانی متبلور در حزب عدالت و سپس حزب کمونیست در دوران مشروطیت و رضاشاه کمترین توجه را به تقابل « سنت و مدرنیته» که در قالب فضایای عرفی و شرعی هویدارشده بود نداشت و همین کم توجهی متاسفانه تا انقلاب ۱۳۵۷ ادامه داشت به طوری که زیر گوش چپ مدعی رهبری بناگاه «شارعان شرع » حکومت را بدست گرفتند.البته که همین ایراد به حکومت محمدرضاشاه هم وارد است ولی ما که وکیل مدافع آن حکومت نبوده و نیستیم بلکه ما باید در مورد اشتباهات خسارت بارخودمان گفتگو کنیم تا نقاط ضعف تاریخی چپ را دریابیم شاید که اگرفردائی برای چپ متصورباشد مجددا در همان چاه ویل سقوط نکنیم.

در این دوران گروه‌های روشنفکر در گروه‌ها و انجمن‌های پنهانی متشکل شدند. از جمله این انجمن‌ها می‌توان به «فراموشخانه میرزا ملکم خان» ، «لژ بیداری ایران»، «انجمن آدمیت »و «انجمن ترقی» اشاره کرد. این گروه‌ها با پخش اعلامیه‌ها و انتشار روزنامه‌ها افکار خود را منتشر می‌کردند. این گروه به لزوم اصلاحات سیستم ارضی و اداری و کم شدن نقش روحانیون از جامعه و نیز محدود ساختن حاکمان در چهارچوب قانون تأکید می‌کردند. در دوران مشروطیت روشنفکران مشروطه بیشتر مروج اندیشه آزادی و قانون‌گرایی بودند تا نظریه‌پرداز اجتماعی و فعالان سیاسی نیز همچنین بیشتر نیروهای انقلابی یا رهبران میدانی بودند، نه نظریه‌پردازان. دوگروه در مشروطیت نقش فعالی داشتند .

۱-عناصر فعال سیاسی -رهبران و عمل‌گرایان مشروطه-

ستارخان ، باقرخان ویفرم خان را می توان از فرماندهان گردان های مردمی مشروطیت و حیدرعمواوغلی ، ملک المتکلمین ، ثقه الاسلام تبریزی ، یحیی دولت آبادی ، سیدجال واعظ اصفهانی را سخنوران و فعالان ومبلغان مشروطیت نامید.

۲-روشنفکران مشروطه -مبلغان فکری، نویسندگان، روشنفکران قلمی-

این دسته پایه‌گذاران فکر مشروطه در ایران بودند، متأثر از اندیشه‌های روشنگری غرب، بعضاً با آثار مکتوب نظیر «میرزا ملک خان پایه گذاراندیشه قانون گرائی ونویسنده کتاب قانون ، میرزاآقاخان ازپیشگامان آزادیخواهی بانقد دینی ،سید

جمال الدین اسدآبادی مصلح دینی -سیاسی ،طالبوف تبریزی مدافع ترقی وتجدد نویسنده کتاب احوال طالبوف ،میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل روزنامه نگارشجاع که علیه استبداد روشنگری میکرد ، دهخدا که مقالات طنزسیاسی به نام چرندوپرند می نوشت ، زین العابدین مراغه ای یا عبداله بهزادی که در سیاحت نامه ابراهیم بیگ ، استبداد را به نقد کشیده بود و سیدحسن تقی زاده روشنفکرسیاسی منتقد استبداد و حامی تجدد غربی».،

عناصرفعال چپ که در جنبش مشروطیت نقش فعالی داشتند شامل « علی موسیو- میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل – ملک المتکلمین -طالبوف تبریزی- حیدرعمواوغلی -ستارخان –باقرخان – فتحعلی اخوندزاده –میرزا ملکم خان – میرزا آقاخان حسن تقی زاده – محفل ازلی ها » . من در اینجا عامدانه واژه چپ را بکاربردم تا کاربرد این واژه در جنبش مشروطیت مشابه انقلاب فرانسه و همسان ان گردد. یعنی عناصری – نه لزوما کمونیست یا مارکسیست - که خواستار تغییرات بنیادین و رادیکال بودند و می خواستند از نظم فعالی عبور کنند.

بخش هفتم - جریانات عمده سیاسی درآستانه مشروطیت:

براساس آن چه ازروایات جنبش مشروطیت استخراج شده در آستانه انقلاب مشروطیت سه جریان عمده چپ فعال بودند.

۱- سوسیال دمکراسی انقلابی- اجتماعیون- عامیون-

۲- حزب عدالت

۳- حزب کمونیست ایران

سوسیال دمکراسی انقلابی ایران -اجتماعیون ـ عامیون- از نخستین مراحل جنینی اش، در ارتباط با انترناسیونالیسم پرولتری بوجود آمد. کوشندگان اولیه آن عمدتا از هموطنان ارامنه و بعضا کوچندگان ایرانی الاصل قفقازی بودند که بعدها -۱۲۹۶- حزب عدالت و ۳ سال بعد -۱۲۹۹- حزب کمونیست ایران را تشکیل دادند بدون شک ، نقش فعالی در تدارک و برگزاری انقلاب مشروطیت -۱۲۹۰- ۱۲۸۴- ایفا کردند. فعالین این جنبش، که همیشه در صفوف مقدم انقلاب جانبازی می کرند، از دو طریق اصلی نقش تاریخی خویش را ایفا می کردند:

۱ ـ از راه کوشش جهت تشکل و ایجاد حزب انقلابی بربنیادهای نظری سوسیالیسم علمی و روابط سازمانی انترناسیونالیسم پرولتری،

۲ ـ از راه یاری به تجمع و تشکل کارگران در صفوف سازمان های اتحادیه ای، انجمن های صنعتی و جنبش کارگری.

اواخرقرن ۱۹ تا اوایل قرن۲۰ -مقارن با اواخردهه ۸تا اوایل دهه ۹ قرن ۱۳ هجری- مرکزجنبش جهانی سوسیال دمکراسی انقلابی ازغرب به روسیه منتقل شد. ماه مارس ۱۸۹۶ -فروردین ۱۲۷۵- کنگره اول حزب سوسیال دمکراسی کارگری روسیه تشکیل حزب را اعلام کرد. اما پس از کنگره، کمیته مرکزی حزب بازداشت شد. فعالیت دامنه دار برای تشکیل حزب سراسری روسیه، با انتشار روزنامه لنینی " ایسکرا" -جرقه- -۱۱ دسامبر ۱۹۰۰ – آذر۱۲۷۹- درمهاجرت آغازشد. یکی از مقالات این روزنامه نشان می دهد که در آن راجع به زحمتکشان ایرانی، که در نواحی جنوبی روسیه تزاری، بویژه آذربایجان، به همراه کارگران دیگر ملیت ها در صنایع نفت زحمت می کشیدند، توجه خاصی شده است.

اسناد موجود نشان می دهند که در آن زمان انقلابیونی در ایران بوده اند که به ارسال "ایسکرا" و دیگر مطبوعات سوسیالیستی از اروپای غربی به روسیه -از راه برلن ـ وین ـ تبریز- باکو- کمک می کرده اند. این امر مهم انقلابی تحت نظر شخص لنین و همسر او، کروپسکایا صورت می گرفت. بطوری که از مکاتبات نمایندگان«ایسکرا » و دیگر کوشندگان جنبش سوسیال دمکراسی روسیه اروپای غربی دیده می شود، ایران، به ویژه شهر تبریز، از همان زمان یکی از نقاط مهم ارتباطی بوده است. نشریات انقلابی از مونیخ به وین و سپس به تبریز می آمده است.

اسناد موجود و پژوهش ها نشان می دهد که در برقراری این گونه ارتباطات، به همراه اشخاص مختلف، انقلابیون و سوسیال دمکرات های ایران نیز-مانند اسدالله غفارزاده- و دیگران کوشش فراوان داشته اند.

از آنجا که بسیاری کارگران ایرانی برای کار به باکو ایالات قفقاز مهاجرت کرده بودند لذا برای سازمان دادن به فعالیت سوسیال دمکراسی انقلابی میان زحمتکشان آذربایجانی و ایرانی، در سال ۱۲۸۳ گروه«همت» در شهر باکو تاسیس شد. این گروه است که برای نخستین بار کلمه «سوسیال دمکرات » را به«اجتماعیون ـ عامیون » ترجمه می کند، تا برای اقشارساده و زحمتکش که به زبان های اروپائی آشنائی نداشتند، آشنا تر و تا اندازه ای قابل فهم باشد.

در سال ۱۲۸۳ حیدرخان عمو اوغلی، - که محل تولد وی مورد مناقشه است بطوری که عده ای اورا ازمجاهدان قفقازروسیه می دانستند که برای سازماندهی جنبش کمونیستی به ایران امده بوده اماکسروی و عده ای دیکر مستندا وی را متولد سلماس ارومیه دانسته که در قفقاز بزرگ شده بود- پس از مراجعت از روسیه، با جمعی از کارگران و همفکران در شهر مشهد، نخستین حوزه های سوسیال دمکراسی انقلابی ایران را تشکیل داد. سال بعد ۱۲۸۴ در آستانه انقلاب مشروطیت، در جلسه ای در شهر مشهد، اولین سند رسمی جنبش سوسیال دمکراسی در ایران – دستور نامه ای که متن آن منتشرشده است- تدوین و تصویب شد.بررسی تاریخی نشان می دهد که در تابستان ۱۹۰۵م. مقارن ۱۲۸۴ در شهر تبریز گروهی ۲۸ نفره از ارامنه‌ی تبریز با گرایش مارکسیستی گرد هم آمدند تا در مبارزات اقشار و طبقات بخشی از جامعه علیه استبداد سلطنتی و حامی قدرتمند خارجی‌اش روسیه‌ی تزاری نقشی تأثیرگذار داشته باشند. گروه مزبور در اسناد تاریخی با نام «گروه سوسیال‌دموکرات تبریز» شناخته می‌شوند. اعضای این گروه از ارامنه‌ی تبریز و در عین حال از روشنفکران مرتبط با دنیای بیرون از ایران محسوب می‌شدند که از جنبش کارگری و سوسیال دموکراسی قفقاز تاثیر پذیرفته بودند.این گروه تحت تأثیر شرایط موجود در کشور به دو تحلیل متفاوت از جامعه رسیده و بر اساس این دو تحلیل دو تاکتیک متفاوت اتخاذ کرده بودند. جناح اول معتقد بود جامعه‌ی ایران وارد مرحله‌ی سرمایه داری شده، تولید صنعتی در کنار کارگاه‌های دستیِ بزرگ ایجاد شده است، در نتیجه زارعین و صنعتگران خرد به پرولتر تبدیل شده و این روند در حال گسترش و رشد است. بنابراین وظیفه‌ی گروه سازمان‌دهی سوسیالیستی کارگران است شخصیت‌های شناخته‌شده و تئوریک این جناح آرشاویر چلنگریان و واسا خاچاطوریان بودند. جناح دوم معتقد بود ایران به‌تازگی در مسیر سرمایه‌داری قرار گرفته اما در مرحله‌ی صنعتی قرار ندارد لذا مبارزه بایستی به شکل دموکراتیک و همراه با خواست‌های مشروطه‌خواهان صورت پذیرد. نماینده‌ی تئوریک این جناح «سدراک آواکیان و ورام پیلوسیان» نام داشتند. از دو جناح بالا «آرشاویر چلنگریان » نماینده‌ی فکری جناح چپ پس از مکاتبه با رهبران برجسته‌ی بین‌الملل دوم از جمله کائوتسکی اقدام به نوشتن مقاله‌ای تحلیلی در مورد جامعه‌ی ایران کر که در نشریه‌ی «نئو زیت» ارگان حزب سوسیال‌دموکرات آلمان، در تاریخ ۲۰ مه ۱۹۱۰ منتشر شد. این مقاله «ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی انقلاب ایران» نام داشت و تاریخ تنظیم آن نوامبر ۱۹۰۹ -۷ ماه قبل از انتشار- بود..«آرشاویر چلنگریان » از ارامنه‌ی تبریز و کارمند بانک شاهنشاهی ایران در این شهر که فردی روشنفکر و تئوریک بوده است.

تاریخ تکوین سوسیال دمکراسی در ایران

اسناد موجود، این عقیده مشترک اکثر قریب به اتفاق نویسندگان و محققین ایرانی و خاورشناسان خارجی را تایید می کند که، سال های ۱۲۸۴- ۱۲۸۳، آغاز روند تاریخی تکوین سوسیال دمکراسی انقلابی در ایران و پیدایش اولین سازمان های اجتماعیون عامیون است.

از آذر ماه ۱۲۸۴، یعنی پس از تشکیل نخستین حوزه ها و سازمان های اجتماعیون ـ عامیون و تدوین اولین دستورنامه آن، به تدریج تظاهرات خیابانی و بست نشینی در اماکن مقدسه شروع می شود. در نتیجه گسترش جنبش مشروطه خواهی در اکثر شهرهای بزرگ ایران، پس از درگیری ها و زد و خوردها با نیروهای دولتی، بالاخره تحت فشار افکار عمومی، مظفرالدین شاه در تیر ماه ۱۲۸۵ فرمان تدوین قانون اساسی و در شهریور ماه فرمان انتخابات اولین مجلس شورای ملی ایران را صادر می کند. مجلس اول، نخستین قانون اساسی ایران را - مهر ماه- تدوین و پس ازتوشیح شاه در آذر ماه ۱۲۸۵ تصویب می کند.

خرابکاری ها و قیام های ضد انقلاب در دی و بهمن همان سال از جانب نیروهای انقلابی«جمعیت مجاهدین »، که هسته مرکزی آن را اجتماعیون ـ عامیون تشکیل می داد و در واقع سازمان توده ای این حزب و نیروی مسلح و تعیین کننده سرنوشت انقلاب بود، در تهران، تبریز، رشت، اصفهان، مشهد وغیره سرکوب می شود.

طبقه کارگر ایران در این دوره که مقارن با جنبش کارگری درروسیه بود برای نخستین بار در تاریخ کشور شروع به تشکیل اتحادیه های خود می کند. آن چه محقق است این است که، دوران تدارک بلافاصله انقلاب مشروطیت، در عین حال دوران تکوین جنبش کارگری و تدارک اولین اتحادیه های کارگری در ایران است.

بدین ترتیب نهضت اعتصابی به تدریج شکل می گیرد، در جریان تدارک انقلاب مشروطیت برای اولین بار درآذر ماه ۱۲۸۴ کارگران چاپخانه در تهران اتحادیه خود را تشکیل می دهند. اوایل دی ماه ۱۲۸۵، کارگران و کارمندان واگون های تهران، به دستوراتحادیه خود، بعلت اخراج عده ای از همکارانشان دست از کار کشیدند. این اعتصاب که ۱۲ روز بطول انجامید با پیروزی اعتصاب کنندگان خاتمه یافت و وزارت فوائد عامه مجبور به اقداماتی جهت بهبود وضع اقتصادی کارگران واگون های شهر شد.

جنبش کارگری از همان آغاز با کمک مستقیم و شرکت فعال سوسیال دمکرات های ایران رشد و گسترش یافت. «اجتماعیون ـ عامیون » نه فقط در اتحادیه های کارگران موسسات تولیدی و خدماتی، بلکه در همه انجمن های صنفی فروشندگان -اصناف بازار-، انجمن های کارمندان دولت و غیره شرکت فعال داشتند. در عین حال باید متذکرشد که در انجمن ها ئی مانند «انجمن اصناف» و غیره، صاحبان کارگاه های پیشه وری، صنایع دستی کوچک و متوسط نیز شرکت داشتند و این نتیجه ضعف کمی و کیفی طبقه کارگر و از مشخصات دوران اولیه جنبش کارگری و اتحادیه ای بود.

درباره فعالیت«مرکزغیبی » که از کوشندگان و مجاهدین «اجتماعیون ـ عامیون » در تبریز نظیر «علی مسیو، حاجی علی دوا فروش، حاجی رسول صدقیانی و دیگران-» تشکیل شده بود، در اغلب کتب مربوط به انقلاب مشروطیت یاد شده است.

باید اضافه کرد که با کوشش این گروه از «اجتماعیون ـ عامیون » و ارتباط با گروه «همت » اقدام به ترجمه مرام نامه حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه به فارسی و سپس تدوین مرامنامه حزب «اجتماعیون ـ عامیون » می شود.
روزنامه «فریاد » چاپ ارومیه - ۱۹ خرداد ۱۲۸۶- در مقاله ای «خطاب به عموم روسای فرقه های -مجاهد- » پس از ذکر اهمیت مسئله« مجاهد» در ایران، خصوصا آذربایجان« از دو وظیفه خیلی مهم... که همانا « تدوین مرامنامه صحیح و نظام نامه صحیح » است، صحبت به میان می آورد. سه ماه بعد -۱۹ شهریور۱۲۸۶- چنین مرامنامه و نظام نامه ای در کنفرانس مجاهدین در شهر مشهد به تصویب می رسد -متن آن درمجله دنیا سال ۱۳۴۱، شماره ۴ به چاپ رسیده است.
پس از دفاع مجدانه -۱۱ ماهه- شهر تبریز در مقابل ارتجاع دربارشاهنشاهی و با هجوم مجاهدین سوسیال دمکرات از گیلان و سپس اصفهان به تهران و شکست مفتضحانه محمد علی میرزا و احیای رژیم مشروطیت، مجلس دوم گشایش می یابد.
در این زمان است که احزاب دیگر«اتحاد و ترقی » و « اعتدالیون » و غیره بوجود می آیند. بین این احزاب، یگانه حزبی که نماینده دمکراتیسم پیگیر بود و از مواضع جنبش انقلابی پشتیبانی می کرد، «حزب دمکرات» است، که با مجاهدت و همکاری مستقیم «اجتماعیون ـ عامیون » تشکیل شد وشروع به کار کرد. ارگان این حزب، روزنامه «ایران نو » -شماره اول آن ۷دوم شهریور ۱۲۸۸ برابر ماه اوت ۱۹۰۹ از چاپ خارج شد- نقش موثری در ترویج اندیشه های مارکسیسم ـ لنینیسم در ایران ایفا کرد.
در این روزنامه، طی ده ها مقاله، به تفصیل از مارکس و انگلس نقل قول می شود، برای این که تصویری درباره میزان اطلاع نویسندگان این مقالات از دانش مارکسیسم- لنینیسم بدست آید، به دو نقل قول مختصراکتفا می کنیم. در رشته مقالاتی که تحت عنوان «ترور » در نقد و رد این پدیده درج شده است، روزنامه تفاوت بین ذهنی گرائی -سوبژکتیویسم- عینی گرائی -ابژکتیویسم- در فهم مسائل تاریخی را متذکرمی شود و با استفاده از ماتریالیسم تاریخی مارکس می نویسد که، با ترور افراد نمی توان روند اجتماعی- اقتصادی را از بنیاد تغییرداد.
نکته مهم آن که انقلابیون در سال ۱۲۸۸=۱۹۰۹ تروررا محکوم کرده ولی شصت سال بعد مبارزین ایران ؟ یعنی چریکهای فدائی و مجاهدین «هردوبخش مذهبی ومارکسیست» به ترور روی می آورندو قادر به فهم این موضوع که سرمایه داری یک رابطه اجتماعی مبتنی بر یک نظام منسجم اداری- سیاسی واقتصادی است که افراد حافظ آن نیستند بلکه سیستم حافظ سرمایه داران است نبودند و لذا با تروراین یاآن سرمایه دار یا مامورسرکوب ، سیستم وارونه یا سرنگون نمیشود اگرچه ممکن است دربرهه ای از شرایط عینی انقلاب ترورفرآیند انقلاب را شدت بخشد.
در همین دوره سال های ۱۲۷۹- ۱۲۷۸ است که سرگواورجونیکیدزه از انقلابیون برجسته روسیه در راس گروهی از بلشویک ها، یعنی پیروان لنین -که بعدها در انقلاب مشروطیت نیزشرکت فعال داشته و به ایرانیان کمک می کردند- به ایران می آید. در شهر رشت باشگاه های انترناسیونالیستی تشکیل می دهند، مسافرت هایی به آذربایجان می کند -عکسی از او به اتفاق ستارخان در دست است- و به امورسازمانی و تبلیغاتی «اجتماعیون ـ عامیون » مساعدت های فراوان می کند. پس از خروج اورجونیکیدزه از ایران، فعالیت او را یکی از مجاهدین «اجتماعیون - عامیون» به نام «باغی جعفری » دررابطه با جهت جمع آوری کمک نقدی برای ارسال به پاریس و یاری به انتشار مطبوعات سوسیالیست ادامه می دهد.

از نامه هایی که گروه «اجتماعیون ـ عامیون » از ارامنه تبریز در این دوره -۱۲۸۸- ۱۲۷۸- به کارل کائوتسکی و بعضی از نامه های نوشته شده به پلخانف، - متن این نامه ها در ارشیو حزب توده منتشر شده است - معلوم می شود که، از همان زمان مباحثات جدی در داخل حزب سوسیال دمکرات ایران وجود داشته است. گروهی از اعضای «چپ» به رهبری اوتیس سلطان زاده در آن زمان مدعی بودند که چون انقلاب مشروطه، انقلاب بورژوازی ایران و برای پیشرفت سرمایه داری است، پس نباید در انقلاب مشروطه شرکت کرد. به عقیده آن ها طبقه کارگر نمی بایست از بورژوازی و انقلاب او پشتیبانی کند. و جالب این است که حتی افرادی نظیر کارل کائوتسکی، که چندان از وضع ایران نیزمطلع نبودند،این نظر را بطورکلی درست نمی دانستند. ولی «چپ ها» که از پاسخ کائوتسکی هم قانع نشده بودند، دوباره به پلخانف مراجعه می کنند. - جواب پلخانف در دست نیست، ولی پاسخ کائوتسکی همان زمان در روزنامه های «بوریا» چاپ تفلیس و«اخو» ، چاپ باکو منتشر شده است-. از نامه «چپ ها» ، که به نوشته خودشان «گروه کوچکی روشنفکران جوان» بودند، دیده می شود که آن ها اساسا اطلاعات بسیارمحدودی دربارهساخت جامعه و طبقات وشرایط اجتماعی وهمچنین حزب«اجتماعیون ـ عامیون » داشته اند.

بخش هشتم – فراز و فرود جنبش مشروطیت

بعد از امضای فرمان مشروطیت ، مجلس در ۱۴ مهرماه ۱۲۸۶ متمم قانون اساسی در۱۰۷ اصل را با هدف رفع کاستی های قانون اساسی مشروطیت تصویب و برای تتفیذ واجرا به محمدعلیشاه ارائه نمودااما شاه از امضای آن به دلیل اصل هشتم که اشعار می داشت « همه اهالی مملکت ایران درمقابل قانون دولتی متساوی الحقوق هستند» وبا توجه به این که خودرا زعیم ملت می دانست ازامضای آن خودداری و به درخواست محمدعلیشاه قاجارمجلس توسط کلنل لیاخوف فرمانده قوای قزاق روسی به توپ بسته شد .جالب آن که براساس همین متمم بنیاد انقلاب مشروطیت به بادرفت زیرا اصل اول آن اشعار می داشت:«مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفری یعنی شیعه » و اصل دوم آن نیز صراحت داشت که« پنج نفر مجتهدترازاول برمصوبات مجلس نظارت تا قانون خلاف شرع به تصویب نرسد.» .

امروزه مشخص است که بعلت عدم تلاش جناح چپ برای اتحاد با لیبرال های حاضر درانقلاب مشروطیت چنان متمم قانون اسای تصویب شد که بعدها بر علیه هردوجناح بکارگرفته شد. اندکی بعدازانقلاب مشروطیت ، دو جریان اجتماعی ـ سیاسی و اندیشه ای دمکراتیسم - نزدیک به توده های خلق - و لیبرالیسم -نزدیک به محافل حاکمه- ، که در دوران تدارک انقلاب همکاری و نزدیکی داشتند، به تدریج از یکدیگرجدا شدند. لیبرال ها، که در نتیجه ضعف طبقه نو خاسته سرمایه داری توانسته بودند مقامات حاکمه را اشغال کنند، کم کم به مواضع ارتجاعی درغلطیدند- کشتن قهرمان خلقی انقلاب مشروطیت ایران، ستارخان، نه فقط نشانه بارز خیانت لیبرالیسم به انقلاب و به خلق بود- که با امپریالیسم انگلیس و تزاریسم روسیه سازش کردند وبه آسانی به اولتیماتوم این دو دولت تن دادند و مجلس دوم را خود منحل کردند.

متمم قانون اساسی که پس از پیروزی انقلابیون در مجلس تصویب شده بودآغاز شکست رسمی انقلاب مشروطیت بود.

پس از قلع و قمع «اجتماعیون ـ عامیون »، دمکرات هایی هم که در مواضع انقلابی پافشاری می کردند و تا اندازه ای پیگیر بودند -حزب دمکرات نماینده آن ها - بود، پراکنده شدند واغلب ناگزیر به جلای وطن گردیدند. سه فاتح تهران یکی سرداراسعدبختیاری -که علیرغم آزادیخواهی وضد استبدادی بودن خواستگاه طبقاتی او فنودالیته بود- نفردوم سپهسالارتنکابنی- که زمین دار، والی گیلان و حاکم قزوین بود- و نفرآخر صمصام السطنه برادرسرداراسعد- ازخوانین بختیاری - بود. تو خود بخوان حدیث مفصل از سرانجام مشروطیت؟! همین علائم ومستندات نشان می داد انقلاب مشروطیت که رهبران فاتح آن بزرگ مالکان بودند نمی توانسته ضدفئودالیته و خواستاراصلاحات ارضی باشد بلکه خواستگاه انقلاب «حاکمیت قانون و محدودکردن قدرت شاه » بوده است. اما مبارزه خلق و فعالیت«اجتماعیون ـ عامیون » قطع نشد. در دوران جنگ جهانی اول -۱۹۱۴- ۱۹۱۸ - که سرزمین ایران، علیرغم اعلام بی طرفی، توسط دو گروه دول امپریالیستی "متحدین و متفقین" عملا اشغال شده بود، مبارزه توده های زحمتکش و در صفوف مقدم آن«اجتماعیون ـ عامیون »-چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور در مهاجرت- ادامه یافت.

در دوران تشدید تحریکات نیروهای ارتجاعی، که عده ای از فعالین«اجتماعیون ـ عامیون » مجبور به ترک ایران شده بودند، در اروپا غربی، با استفاده از پشتیبانی « حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه» و رهبران آن مثل لنین، در افشای ارتجاع ایران و مداخلات امپریالیسم در امور داخلی کشور به فعالیت سیاسی گسترده ای دست زدند. ارگان مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه، روزنامه «سوسیال دمکرات » -به تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۱، شهریور ۱۲۹۰- مراجعه نامه «کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات ایران» را به چاپ رساند. اصل این مراجعه نامه، که به علامت اعتراض به ورود محمد علی میرزا از روسیه به ایران و در افشای فتنه انگیزی های تزاریسم روسیه و امپریالیسم انگلستان نوشته شده بود، در آخرین شماره های روزنامه ایران نو-مورخ مرداد ماه ۱۲۹۰، ۱۶ اوت۱۹۱۱ – به چاپ رسیده بود.

همبستگی بین المللی و مناسبات انترناسیونالیستی «اجتماعیون ـ عامیون » هیچ گاه قطع نشد. کمی پس از خروج اورجونیکیدزه از ایران، یکی دیگر از انقلابیون گرجی به نام «تریا » که در نوشتارهای تاریخی اشتباها« ثریا » نوشته شده، که در سنگرهای انقلاب در آذربایجان یک انگشت خود را از دست داده بود، به اروپا غربی رفتند و به کمک سوسیال دمکرات های روسیه و به یاری لنین در شهرهای اروپا کنفرانس هایی درباره وضع ایران و فعالیت حزب«اجتماعیون ـ عامیون » تشکیل می دهد، که اغلب با تصویب قطع نامه هایی در پشتیبانی از انقلاب ایران و محکومیت مداخلات دول امپریالیستی خاتمه می یابند. این دوران سیاهترین دوران مداخلات انگلیس و روسیه درایران بود. در همین دوران اوتیس سلطان زاده از رهبران حزب کمونیست انتقادات خودرا راجع به تزهای لنین درباره جوامع مستعمراتی ونقش بورژوازی ملی را بیان می کند . سلطان زاده کتاب «انکشاف سرمایه داری در ایران» را زمانی نوشت که براساس مستندات کل مزدبگیران کشور حدود ۱۴۰ هزارنفر اعلام شده بود یعنی کمتراز یک درصد جمعیت کشور؟! .

مشکل اساسی حزب کمونیست در این دوران نداشتن برنامه حداقل-کوتاه مدت -یا برنامه تاکتیکی بود.مثلا مشخص نیست حزب کمونیست چه خواسته ای را از حکومت رضا شاه مطالبه می کرده است جز آن که مشخص بوده که «باید رضاشاه سرنگون شود»؟ آن هم رضا شاهی که در آن روزگار یا حداقل ده سال اول بخش وسیعی از جامعه را بدنبال خودکشانیده و بخشی ازبرنامه های تجدد آمرانه خودرا همچون برقراری دادگستری و تاسیس دانشگاه و ... را هم با موفقیت پیش برده بود. همین درک را بعدها هم فرزندان حزب کمونیست در جنبش جریکی دنبال کرده بودند جون هردوجریان چریکی کشور«فدائیان مجاهدین » جز سرنگونی شاه هیچ برنامه خاص دیگری را دنبال نمی کردند . درحالی که مارکس و انگلس به صراحت در کتاب مانیفست گفته بودند:« کمونیست‌ها برای برآورده شدن مطالبات و هدف‌های بی‌واسطه و منافع طبقه کارگر مبارزه می‌کنند، اما آنان در جنبش امروز، در عین حال، از آیندۀ جنبش نیز دفاع می‌کنند. در فرانسه، کمونیست‌ها در برابر بورژوازی محافظه‌کار و رادیکال، با حزب سوسیالیستِ دموکرات متحد می‌شوند بی‌آنکه به این خاطر، از حق برخوردِ انتقادی نسبت به شعارهای توخالی و توهّمات به جامانده از سنّتِ انقلاب، بگذرند. در سوئیس، آنان از رادیکال‌ها پشتیبانی می‌کنند، بدون غفلت از این که این حزب از عناصر متضادی ترکیب شده است: یک بخش، از سوسیالیست‌های دمکرات به معنای فرانسوی آن و بخشی، از بورژوازی رادیکال. در میان لهستانی‌ها، کمونیست‌ها از حزبی

پشتیبانی می‌کنند که یک انقلاب ارضی را شرط رهائی ملی قرار می‌دهد، همان حزبی که قیام ۱۸۴۶ در کراکوی را فراخواند. در آلمان، هرگاه بورژوازی، انقلابی عمل کند، حزب کمونیست مشترکاً با بورژوازی علیه سلطنت مطلقه، زمینداری فئودالی و خرده بورژواگری مبارزه می‌کند». در حالی که چپ ایرانی جز سرنگونی درفکر اتحاد با هیچ شخص و گروه دیگری نبودند چه رسد به برخوردهای تاکتیکی با رژیم شاه چه در مقطع غائله ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و یا حمایت از بیانیه سه نفررهبران جبهه ملی در دیماه ۱۳۵۶ ؟!

این نشان دهنده فقر بینش سیاسی مبارزان در یک مبارزه است که باید برای کوتاه مدت یا حداقل خواسته های خودهم شعارهای تاکتیکی ارائه می دادند.

بخش نهم – آشفتگی چپ و کمینترن درباره بورژوازی ملی در جهان سوم

همزمان با تشکیل حزب کمونیست ، دوران لنینیسسم براساس شعار«انترناسیونالیسم پرولتری و مقابله با امپریالیسم » بنا شده بود، که کم‌کم از شعار اصلی خود فاصله گرفت و به تئوری «مقابله جهانی علیه امپریالیسم» بدل شد وکارگران را ازمبارزه ملی عملا نهی می کردند تا همه چیزفدای برادربزرگ شود درحالی که مارکس معتقدبود مبارزه پرولتاریا برای تسخیرقدرت سیاسی مبارزه ملی است و بدیهی است اگرکارگران نتوانند درکشورخودقدرت را بدست گیرند قادرنخواهند بود به پرولتاریای جهانی کمک کنند لذا نخست باید خودرا طبقه رهبر ملت نماید ، یعنی خود را همچون یک ملت برسازد، که درچنین شرایطی اوعجالتا هنوز ملی است». اما متاسفانه حزب کمونیست شوروی ازسالهای ۱۳۰۰ مدافعان جهانی سوسیالیسم را تابع سیاست و منافع حزب کمونیست شوروی کرد و خواست‌های ملی کشورها را با سیاست جهانی شوروی گره زده بود و احزاب چپ نیز تابع این سیاست شدند. از این پس مدافعان سوسیالیسم در جهان بیش از آنکه کتاب "مانیفست حزب کمونیست" مارکس و انگلس را بخوانند، کتاب لنین، یعنی«امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری » را می‌خواندند. این‌گونه سوسیالیسم جهانی همراه کج اندیشی حزب کمونیست شووری به بیراهه رفت، جهان را دو قطبی کرد، ودرنتیجه احزاب و گروه‌های چپ بیش از آن‌که به منافع ملی کشور خود بیاندیشند به فکر منافع شوروی، و یا چین، و مقابله با امپریالیسم و سرمایه‌داری بودند. در حالی‌که در بسیاری از کشورهای جهان از جمله ایران، حمایت و گاهی همراهی با بورژوازی صنعتی نوپای داخلی ضرورت رشد صنعت و پیشرفت و عمران جامعه بود. به‌عبارت‌دیگر مارکسیست‌ها به‌جای پیروی از تزهای مارکس مبنی بر ضرورت رشد سرمایه‌داری قبل از سوسیالیسم که لازمه رشدوآگاهی طبقه کارگر است، به فکر نابودی سرمایه‌داری بودند. کافی است به شعارها و خواست‌های جریان‌های چپ در ایران پیش از انقلاب ۱۳۵۷ نگاه کنیم تا به این واقعیت تلخ بهتر پی‌ببریم. این‌گونه خسارت هایی که در انقلاب روسیه به علت عدول از نظریات مارکس مبنی بر رشد سرمایه‌داری پیش از سوسیالیسم بود به دیگر کشورها نیز گسترش یافت.نکته جالب آن که اوتیس سلطان زاده علیرغم چپ روی درتبیین مرحله انقلاب و نقش بورژوازی ملی دراین زمان با پیروی محض از نطرات حزب کمونیست شوروی و کمینترن هم به عنوان این که «هرآن چه اوگوید، همان است» مخالف بود وهمیشه استقلال رای خودرا برخلاف سایر رفقایش داشت !که همین استقلال رای نیز باعث اعدامش توسط استالین شد.

حزب کمونیست اگرچه در تمام جمعیت‌های مردمی که بعداز مشروطیت بویژه از سال های ۱۳۰۰ به بعد تاسیس شده بودند غیر مستقیم دخیل بود و فراکسیون حزبی متشکلی داشت. در رهبری اغلب آنها حزب به تدریج اکثریت بدست آورد، اما به دلیل عدم نفوذ و پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه این جمعیت‌ها یکی پس از دیگری از طرف دستگاه حاکمه‌ی ارتجاعی منحل شدند ولی نقشی که آنها ایفاء کردند اثرات عمیق خود را بخشید. این‌گونه جمعیت‌های فرهنگی که غالباً تحت تأثیر روحیه‌ی انقلابی مسلط آنزمان بوجود می‌آمدند به خوبی مورد استفاده‌ی حزب قرار گرفتند. میان آنها عده‌ی

زیادی سرشار از علاقه‌ی به آزادی کشور بودند که راه انجام آرزوهای خود را در گرویدن به حزب کمونیست ایران دیدند.ولی کار اساسی حزب در بین جمعیت‌های سیاسی آن زمان بودکه این خودنشان می دهد حزب به جای روی آوری به توده مردم و زحمتکشان درفکر تسخیر قلعه توسط قلعه بان بوده که بنظر می رسد همین طرز فکر بعدها در حزب توده هم حداقل در بعداز کودتای ۱۳۳۲ مطرح بوده که ناشی از طرز تلقی حزب کمونیست شوروی در بدست گرفتن قدرت ازطریق نفوذ درارکان قدرت ونه رسوخ در بین مردم در کشورهای جهان سوم بوده است . پس از مرزبندی و تشکیل حزب اجتماعیون، این حزب یکی از مراکز فعالیت شد. حزب کمونیست ایران درون حزب« اجتماعیون » دارای فراکسیون متشکل بود و در کارهای سازمانی و اتخاذ روش سیاسی آن حزب تأثیر به سزائی داشت. برای کنگره دوم حزب اجتماعیون که درنظر بود تشکیل گردد، عده‌ی زیادی از اعضاء حزب کمونیست ایران از شهرهای مختلف « تهران، تبریز، رشت، قزوین، مشهد و غیره » به نمایندگی انتخاب شده بودند و اگر این کنگره تشکیل می‌شد قطعاً حزب کمونیست در آن نقش کوچکی نمی داشت. با استفاده‌ی صحیح از امکانات موجود ، حزب کمونیست ایران توانست سازمان سرتاسری خود را به وجود آورد. تا آنجا که تحقیق شده سازمان‌های حزبی در تهران، گیلان، آذربایجان، خراسان، اصفهان، قزوین، کرمانشاه بوجود آمده بود. در بسیاری از شهرهای دیگر نمایندگانی از طرف کمیته‌ی مرکزی برای ایجاد سازمان اعزام گردیده بودند.اما چشم اسفندیار حزب کمونیست ایران عدم حضور نمایندگان کارگران صنعت نفت یا بع تعبیری پایگاه پرولتاریای ایران درحزب بود.

با پیروزی مشروطه خواهان و آزادی نسبی شکل گرفته در مطبوعات، روشنفکران ایرانی جایگاه اجتماعی و سیاسی خود را پیدا کرده و از همان آغاز با روحانیت و دربار – دوبال حاکمیت ازدوران حکومت داری درایران - به مشکل برخوردند. از جمله مهم‌ترین این روزنامه‌نگاران روشنفکر می‌توان به «جهانگیرخان صوراسرافیل» و «علی اکبر دهخدا » اشاره کرد. صوراسرافیل در جریان استبداد صغیر اعدام شده و به یکی دیگر از سمبل‌های روشنفکری تبدیل گشت. از دیگر فعالان مؤثر در تاریخ سیاسی ایران باید به« علیقلی خان سردار اسعد بختیاری» اشاره کرد. او یکی از سه فاتح تهران جریان مشروطیت بود که به مقام وزارت جنگ و سردار سپهی رسید. او دو دوره در پاریس اقامت داشت و نهایتاً برای مبارزه با محمدعلی شاه به ایران آمده و با قشون بختیاری به تهران آمد. پس از مشروطه روشنفکران را با نام فرانسوی انتلکتوئل، و به عربی« منوّر الفکر» می‌شناختند و بعدها اصطلاح روشنفکر و تا اندازه‌ای روشن‌اندیش، رواج یافت. در این دوره، نگاه روشنفکران ایرانی به فرانسه بود. فرانسه به جهت آنکه درگیری مستقیم استعماری در تحولات ایران نداشت و از سوی دیگر رقیب جدی استعمار انگلیس بود، وتاکید ناصرالدینشاه که دارالفنون توسط فرانسوی ها اداره شود ونه انگلیسی ها، پایگاهی برای تحصیل و اقامت ایرانیان بود. از آن زمان تا دوران پهلوی دوم، آشنایی با زبان فرانسه جزو ملزومات طبقه فرهیخته ایرانی بود و در واقع زبان فرانسوی جایگاه سنتی زبان عربی را به عنوان زبان تخصصی اهل فضل، تصاحب کرد. تقریباً همه آثار ادبیات و فلسفه و تاریخ غربی از راه زبان فرانسوی به فارسی برگردانده شد. با این حال نباید تأثیر اندیشه و فرهنگ انگلیس را هم نادیده انگاشت. چراکه اتفاقاً با توجه به پادشاهی بودن سامانه سیاسی ایران، نظام سیاسی مشروطه انگلیس که در آن پادشاه نمادین بوده و در سیاست دخالت نمی‌کرد، همواره الگوی فکری ایرانیان، حتی انگلیس ستیزانی

چون شادروان دکترمحمد مصدق بود. همچنین نباید از نقش آمریکا به عنوان یک نیروی سوم در نبرد استعماری روس و انگلیس در ایران گذشت. آمریکا تا سال ۱۳۳۲ مورد احترام بخش وسیعی از روشنفکران – باستثنای توده ای ها - بود. برعکس روسیه تزاری مهم‌ترین دشمن روشنفکران قلمداد می‌شد. هرچند پس از کمونیستی شدن شوروی، ودستورلنین برای الغای قراردادهای استعماری روسیه با ایران ومخالفت دولت بلشویکی با قرارداد ارتجاعی ۱۹۱۹ ، روشنفکری چپ نگاهی توأم با احترام به شوروی داشت.حتی پاتوق نویسنده ملی گرائی همچون صادق هدایت از روشنفکران نسل اول و خالق بوف کوردرمحافل چپ بود .اما مهم‌ترین شخصیت‌های جریان روشنفکری ایرانی پس از مشروطه «سید حسن تقی‌زاده، محمد علی تربیت علامه قزوینی، میرزاده عشقی، ملک الشعرای بهار، ابراهیم پورداوود، محمدعلی جمالزاده و حسین کاظم‌زاده ایرانشهر » بودند که برخی از آنان به روزنامه‌نگاری نیز مشغول بودند و برخی از آنان در مجله ایرانشهر و مجله کاوه با یکدیگر همکاری کردند. این گروه به همراه سایر روشنفکران از جمله« حسن پیرنیا، محمدعلی فروغی، عبدالحسین تیمورتاش، سید احمد کسروی، فرخی یزدی، ارباب کیخسرو شاهرخ، سید ضیاالدین طباطبایی، ایرج میرزا و عارف قزوینی» چهره‌های دیگر روشنفکری آن زمان بودند که نقش مهمی در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران از جمله ظهور رضاشاه ایفا کردند.

بخش دهم - ویژگی های روشنفکران درمشروطیت و دوران پهلوی:

از مهم‌ترین خصوصیات روشنفکران نسل اول -دوران مشروطه - می‌توان به چهار ویژگی زیر اشاره کرد:

اول ، نگاه متضاد -نه کاملاً مثبت و نه کاملاً منفی - به غرب بود. به این معنا که آنان از یکسو دستاوردهای فکری و علمی غرب را به ویژه در حوزه ساختار سیاسی و حکومت -نظام مردمسالاری- می‌ستودند. اما از سوی دیگر به سیاست‌های خارجی دولت‌های استعماری غربی -مثلاً انعقاد قرارداد ۱۹۱۹- به شدت حمله می‌کردند. در این زمینه می‌توان به اشعار میرزاده عشقی، عارف قزوینی، ملک الشعرای بهار، فرخی یزدی، و ایرج میرزا اشاره کرد. روشنفکران در این اشعار به شدت به انگلستان حمله کردند و به ویژه عمدتاً در اشعارشان موضعی ضد انگلیسی داشتند. لبه تیز این انتقادها، بیش از همه متوجه انگلیس و روسیه بود تا دیگر دولت‌های غربی -مثلاً آمریکا-.

دومین ویژگی مهم روشنفکران نسل اول دفاع از آزادی زنان و تأکید بر برابری مرد و زن و انتقاد از مناسبات رسوم و سنت‌های اجتماعی و فرهنگی بود که مانع حضور زنان در اجتماع می‌شد. در این زمینه نیز، شاعران روشنفکری مانند میرزاده عشقی، ملک الشعرای بهار، عارف قزوینی، و ایرج میرزا اشعاری در مخالفت با حجاب زنان سرودند، زیرا آن را از جمله مهم‌ترین موانع حضور زنان در جامعه می‌دانستند.این ویژگی دوم پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به نوعی از دستورکارچپ ایران آگاهانه یاغیراگاهانه تا سال ۱۳۵۷ نه تنها خارج شده بود بلکه چپ برامده از سوسیالیسم ابوذری عملا و رسما اولین تظاهرات زنانه بعداز انقلاب که به درستی برعلیه واپس گرائی وحجاب برگزارشده بود راتحریم کرد؟.

سومین ویژگی نسل اول روشنفکران در ایران نظیر« میرزا فتعلی آخوندزاده ، میرزا ملکم خان ناظم الدوله ، میرزا حسن رشدیه ، عبدالرحیم طالبوف تبریزی ، ملک المتکلمین ، جهانگیرخان صوراسرافیل ، علی امبر دهخدا ، شیخ هادی نجم ابادی » ، انتقاد آنان از مذهب و نهادهای مذهبی بود. آنان به ویژه از مذهب به دلیل آمیخته شدن آن با خرافات از یکسو، و تصلب و تعصب فکری برخی از مذهبیون از سوی دیگر انتقاد می‌کردند. همین خصلت جسارت را روشنفکران سالهای بعداز کودتا ازدست داده وتحت لوای اتحاد با خرده بورژوازی انقلابی مذهبی-مجاهدین- نه تنها فراموش کرده بود که یکی از وظایف چپ زدودن خرافات زدائی از جامعه و زمینی کردن مقدسات است بلمه بعضاخودرا مارکسیست هائی می دانستند که ازامام حسین به مارکسیسم رسیده اند؟!.

بالاخره، چهارمین ویژگی نسل اول روشنفکران -که شاید بتوان گفت خصیصه مشترک روشنفکران ایرانی در تمام دوران معاصر بوده است- انتقاد آنان از جامعه و مردم بود. آن‌ها این انتقادها را عمدتاً متوجه آن دسته از آداب و رسوم اجتماعی و فرهنگی می‌دانستند که باعث عقب ماندگی ایران و مانع ترقی و حرکت سریع تر آن به سوی مدرنیته و مظاهر آن -مثل عقب نگهداشته شدن زنان- بود.عدم توجه به روان شناس اجتماعی و جامعه شناسی مردم از مهم ترین نقایص فعالیت چپ مارکسیستی ایرانی بود. درک پوپولیستی ازمردم که گویاآنچه مردم کنند ، درست است باعث شد چپ خلقیات و رفتار

ایرانی جماعت رادرنیابد وهمه این مسائل را روبنائی وناشی ازسرمایه داری بنامد درحالی که بعدها با انتشار کتب خاطرات خارجیانی که درایران بوده اند و همچنین کتاب های اخلاق وخاقیات ما ایرانی ها نوشته محمدعلی جمال زاده ، جامعه شناسی خودمانی نوشته حسن نراقی و چرا عقب مانده ایم دکترایزدی مشخص شد جامعه ایرانی که قرنها تخت هجوم و سلطه بیگانگان متجاوز بوده به دلایل متعدد به نوعی تقیه ، تذبذب و تلون آلوده شده که لزوما ماحصل سرمایه داری نیست و همین خصوصیات در دستگیری فدائیان در سیاهکل یا در هنگام درگیری های خیابانی وحتی در برهه دهه شصت تاثیرگزاربوده اند.

زمینه مناسبی که پس از صدور فرمان مشروطیت در مرداد سال ۱۲۸۵و فضای باز سیاسی حاصل از آن برای فعالیت روشنفکران به وجود آمده بود، پس از قدرت گرفتن رضاخان از بین رفت. رضاخان، پس از به قدرت رسیدن—چه در دوره نخست‌وزیری و چه در دوران سلطنت—کوشید برخی از نسل اول روشنفکران را محدود سازد یا از میان بردارد. در این راه، به برخی از روشنفکران میدان بیشتری داده شد اما برخی دیگر حتی به گونه‌ای فیزیکی حذف شدند .میرزاده عشقی در دوازدهم تیرماه سال ۱۳۰۳ به دستور رئیس نظمیه -شهربانی- وقت در خانه‌اش هدف گلوله قرار گرفت و ترور شد و فرخی یزدی در هیجدهم مهر سال ۱۳۱۸ در زندان قصر به دست پزشک احمدی با آمپول هوا به قتل رسید. روشنفکران دیگر مانند ملک الشعرای بهار و عارف قزوینی زندانی، تبعید یا خانه‌نشین شدند.

روشنفکران نسل دوم -دوران پهلوی اول-

با بر تخت نشستن رضا شاه دوره اول روشنفکری به پایان رسید و نسل دوم روشنفکری به وجود آمد. این نسل که شامل کسانی همچون *ایرج میرزا ، میرزاده عشقی ، محمدعلی جمال زاده ، صادق هدایت ، علی اکبرداور ، فرخی یزدی ، سیدحسن تقی زاده ، احمدکسروی ، رضا هدایتی «فروغی» ، علی دشتی ومحمدتقی بهارو.... بودند* با الگوگیری از غرب سعی داشت که مفاهیم جدید غربی را در ایران پیاده سازد. سیاست همسان *سازی فرهنگی و اجتماعی* در آن دوره محبوبیت فراوانی یافته بود زیرا در غرب نیز چنین ایده‌هایی طرفداران بسیاری داشته است. ایجاد نهادهای جدید مانند مدرسه و دانشگاه از کارهای این گروه از روشنفکران بوده است. این نسل بیش از آنکه همانند نسل قبلی در جهت مدرنیته و غربی شدن تلاش کند، بر ظرفیت‌های فرهنگی و تاریخی ایران تکیه می‌کرد. از آنجایی که تفکر آن دوران برمبنای کشور تک فرهنگی استوار بوده لذا سرکوبی سایر فرهنگ‌های کشور به اوج خود رسید. ایده‌هایی نظیر تمدن بزرگ و تاریخ هزاران ساله و غیره محصول این نسل از روشنفکران بوده است. ازدیگر ویژگی های روشنفکران این نسل آن بودکه کسانی مانند ایرج میرزا به مذهب و عوام مذهبی حمله می‌کردند، درحالی‌که برخی دیگر از روشنفکران مانند میرزاده عشقی و ملک الشعرای بهار لبه تیغ تیز انتقاد خود را عمدتاً متوجه عوام و متولیان مذهب -روحانیون- می‌نمودند تا خود نهاد مذهب. این خصلت انقلابی و جسارت این نسل را هیچ گاه نسل های بعدی به ویژه در دوران محمدرضا شاه و

روشنفکران جنبش چریکی دارا نبودند و به مماشات با نیروهای حتی ارتجاعی مذهبی درآمدند که در جای خود بدان اشاره خواهدشد.

روشنفکران نسل سوم -دوران پهلوی دوم-

از اواخر دوران پهلوی یکم، روشنفکری چپ در ایران بنیاد گذاشته شدکه یقینا « تقی ارانی و ایرج اسکندری »را بتوان از مؤسسان این جریان دانست.«مرتضی کیوان ،نیمایوشیج ، محمدقزوینی ، سیدمحمدعلی جمال زاده ، خلیل ملکی ، مصطفی شعاعیان ، جلال آل احمد ، شاهرخ مسکوب ، مهدی اخوان ثالث ، ابراهیم گلستان ، احمدشاملو ، فریدون آدمیت، هماناطق ، امیرحسین آریانپور، صمدبهرنگی ، غلامحسین ساعدی ، دکترعلی شریعتی ، نوشین ، بدیع الزمان فروزانفر، دهخدا،پروین اعتصامی ، پروین دولت ابادی ، سیمین دانشور، سیمین بهبهانی ، فروغ فرخزادو...» را باید دراین زمره قلمدادکرد.

نکته مهمی که باید بدان اشاره داشت این است که محمدرضاشاه علیرغم آن که بر خلاف پدرش تحصیلکرده و فرنگ رفته بود و موج وگسترش روشنفکری در دوره او قابل مقایسه با ادوار قبلی نبود ولی همیشه از روشنفکران بی زار و به استناد کتاب خاطرات اسداله علم یارغارش ، شاه از روشنفکران با الفاظ زشتی چون « روشن عن فکر» یاد می کرده است. البته این نفرت دوجانبه بود زیرا جریان روشنفکری ایران نیز تا سالها بعد از انقلاب ۱۳۵۷ به علت ترومای کودتای ۲۸ مرداد هیچ گاه نتوانست وجودشاه و حتی اقدامات مفیداو را تحمل کند.

با ایجاد دانشگاه‌ها و مدارس و اعزام بیشتر دانشجویان ایرانی به اروپا در دوره پهلوی یکم، ایرانیان با سرعت بیشتری با اندیشه‌های غربی آشنا شدند. بدین ترتیب زمینه ایجاد نسل سوم روشنفکری به وجود آمد؛ که خود را در دوران پهلوی دوم نمایان کرد. پس از سرنگونی رضاشاه و ترور احمد کسروی، روحانیت و نگاه دینی بر نگاه سکولار و روشنفکری چیرگی یافت؛ و با جریان ملی شدن نفت و سپس سرکوب آزادی‌ها در بسته شدن فضای سیاسی، روشنفکری سکولار ایرانی به شدت محدود شد. از آنان می‌توان به حمید عنایت، پرویز ناتل خانلری و سید فخرالدین شادمان اشاره کرد.

در سال‌های جنگ سرد روشنفکری در سراسر جهان از جمله ایران دچار تأثیرپذیری فراوان شد. در کشورهای متحد با بلوک غرب از جمله ایران، فضا برای کار روشنفکران چپ کاملاً مسدود شد و همین باعث شد تا به روشنفکرانی که اجازه فعالیت در داخل داشتند، نگاه منفی وجود داشته باشد.

در سال ۱۳۰۷ شمسی -۱۹۲۸ میلادی-، مجلس شورای ملی قانونی را تصویب کرد که بر اساس آن، دولت موظف شد سالانه صد دانشجو را برای تحصیلات عالیه به خارج از کشور اعزام کند. این قانون به توسعه اعزام دانشجویان به اروپا و سایر کشورها کمک کرد. اولین گروه از دانشجویان اعزامی به اروپا در سال ۱۳۰۷ شامل ۱۱۰ نفر بودند که به فرانسه اعزام

شدند. افراد مشهور این گروه که بعدها صاحب نام شدند «مهدی بازرگان ، علی شایگان ، مهدی آذر ، کریم سنجابی ، احمدرضوی کرمانی ، محمدعلی ملکی یزدی ، رضارادمنش ، خلیل ملکی ، لطفعلی صورتگر، غلامعلی فریور ، عبدالحمید زنگنه وعبداله ریاضی » بودند.

این روند با شروع جنگ جهانی دوم متوقف شد، اما پس از جنگ دوباره از سر گرفته شد. همین دانشجویان اعزامی عموما به روشنگران عصرمشروطیت تبدیل شده بودند. شاید بتوان گفت اروپا رفته ها حاملان سوسیال دمکراسی اروپائی و کارگران مهاجر به ققفازو باکو حاملان سوسیال دمکراسی روسی به ایران از قبل مشروطیت به بعد بودند.

بخش یازدهم – سردرآوردن مجدد حزب کمونیست

درایران دوران اتحادیه‌های کارگری به کمک حزب کمونیست توسعه یافت و اتحادیه‌های ایران به عضویت بین الملل اتحادیه‌ها -پروفینترن- پذیرفته شدند. حزب دست به تشکیل سازمان جوانان زد. این سازمان نیز بعداً «عضو بین الملل جوانان کمونیست» شد. پس از کنگره اول حزب کمونیست حیدرخان عمواوغلی جانشین سلطان زاده شد و او برنامه ای به نام «تزهائی پیرامون وضعیت اجتماعی -اقتصادی ایران و تاکتیک حزب کمونیست در قبال آن » را در دیماه ۱۳۰۰ به تصویب کمیته مرکزی رسانید .این تزها اوائل سال ۱۲۹۹ و قبل کنگره منتشرشده بودند. در این تزها جامعه ایران درحال کذار از نظام های قبل سرمایه داری به نظام سرمایه داری ومرحله انقلاب دمکرایک توصیف شده بود .

اعضای کمیته مرکزی حزب در این دوران« آوتیس سلطان زاده، جعفر جوادزاده، کامران آقازاده، باتربیک لقمانویچ آبوکوف، ماتیلدا بولا، سید قلی حدادزاده، نعمت بصیر، محمد قلی علیخانوف، حیدرعمواوغلی – سلطان زاه –اسداله غفارزاده و به احتمال زیاد عبدالصمدکامبخش » چهره ناشناس حزب دراین دوران بوده است . رضاخان که رونق فعالیت حزب کمونیست را بالقوه برای خود و حکومت دیکتاتوری که شالوده ریزی می‌کرد خطری می‌دانست و لذا همین که اندکی خود را تثبیت کرد، کمونیست‌ها را هدف حمله قرار داد. چندروز قبل از انقراض سلطنت قاجاریه آخرین روزنامه‌ی حزبی ـ روزنامه‌ی «نصیحت» ـ توقیف و مدیرش واعظ کیوانی به تهران احضار شد و شب نهم آبان -انقراض سلطنت قاجاریه- جلوی مجلس به قتل رسید. از این تاریخ نخستین حمله‌ی وسیع پلیس به سازمان حزب آغاز گردید و از آن پس کمونیست‌ها تحت تعقیب دائمی پلیس رضاشاهی بوده اند. حزب مجبور شد اطراف کار خود را جمع تر و پنهان کاری را عمیق‌تر کند. در این موقع حزب از داخل نیز دچار بحران شده بود. از همان آغاز فعالیت سرتاسری حزب موضوع روش نسبت به رضاخان در داخل حزب مطرح بود. رضاخان در نظر اکثریت بزرگی بعنوان شخصی تلقی می‌شد که بهرحال از میان توده‌ی مردم برخاست، دارای روح میهن‌پرستی و ضدامپریالیستی است. روش سیاسی آنروزی حزب را نسبت به رضاخان صفحات جرائد حزبی منعکس نموده‌اند. این روش عبارت بوده است از تقویت توأم با انتقاد. درنظر این اکثریت رضاخان کسی بود که دست سیدضیاءالدین ـ عامل امپریالیسم انگلیس ـ را کوتاه کرد، اقداماتی برای تقویت حکومت مرکزی بعمل آورد، راه را برای فعالیت نیروهای مترقی و حتی حزب کمونیست مسدود نساخت.

سوم خرداد ۱۹۲۰/۱۲۹۹ نخستین کنفرانس حزب عدالت در شرایط اخراج نیروهای انگلیسی و حضور ارتش سرخ، در بندر انزلی برگزار شد. در این کنفرانس که ۴۸ نماینده شرکت داشتند، حیدرخان عمواوغلی گزارش سیاسی را قرائت کرد اما در مسائل سازمانی تصمیمی اتخاذ نشد. اواخر خرداد و اوایل تیرماه ۱۹۲۰/۱۲۹۹ کنگره حزب عدالت به ریاست افتخاری و. ا. لنین و نریمان نریمانف در بندر انزلی افتتاح شد. در این زمان تعداد کارگرانی که در صنایع نفت جنوب کار می‌کردندتعداد قابل ملاحظه ای و احتمالا بیش از ۱۵ هزارنفر و شاغلین در صنایغ فرش ووابسته به ان کار می کردند. ده‌ها هزار ایرانی

هم در صنایع کشورهای حوزه قفقاز به‌ویژه در صنایع نفت باکو به کار مشغول بودند. بسیاری از اینان با رشد جنبش اجتماعی در ایران به میهن بازگشتند. همه این عوامل شرایط را برای بنیان‌گذاری حزب کمونیست ایران فراهم می‌آورد. کامران آقازاده کنگره را افتتاح کرد. کنگره نام حزب عدالت را به حزب کمونیست ایران -عدالت- که آن موقع فرقه کمونیست ایران خوانده می‌شد، تغییر داد. بعدها واژه عدالت از عنوان حذف شد. کنگره با یک دقیقه سکوت یاد اسدالله غفارزاده و هم‌رزمان شهیدش را گرامی داشت. نماینده حزب سوسیال‌دموکرات روسیه و حزب کمونیست آذربایجان تشکیل کنگره را شادباش گفتند. کنگره اعلام کرد حکومت شاه در ایران مأمور امپریالیست‌های انگلیسی است. وظیفه ضروری حزب کمونیست ایران بیرون‌راندن انگلیسی‌ها از ایران، سرنگونی حکومت شاه و ریشه‌کنی فئودالیسم است. دورکردن بورژوازی ملی ایران از مبارزه انقلابی، نادرست است و شرایط ایران برای انقلاب سوسیالیستی مناسب نیست. مرام‌نامه و نظام‌نامه حزب که به تصویب کمیته مرکزی رسیده بود، مورد توجه طبقه کارگر و مردم قرار گرفت. در مرام‌نامه آمده بود: «حزب کمونیست ایران که شعبه کوچکی از بین‌الملل سوم و بخشی از اردوی بین‌الخلایق پرولتاریای دنیا است، با جسارتی شایسته به خاطر سعادت زحمتکشان دنیا و برای محو جهانگیران غرب، به میدان مبارزه داخل شده است».

ولی عملیات بعدی رضاخان طوری بود که در مقابل حملات پی در پی کوچکترین راهی هم برای استفاده‌ی نیروهای مترقی باقی نمی‌گذاشت. نبود یک نظر واحد پیرامون جایگاه وماهیت طبقاتی رضاشاه و فقدان خط مشی عمومی حزب ، موجب آشفتگی فکری دربین اعضا شده که بدنبال آن آشفتگی سازمانی نیز آغاز گردید. در رهبری حزب دوگانگی بوجود آمد. هیئت موقتی سه نفری که برای اداره‌ی امور سازمانی بوجود آمد از طرف عده‌ای از رهبران سابق به رسمیت شناخته نشد و در حقیقت دوجریان رهبری درحزب بوجودامده بود. این وضع ایجاب می‌نمود که هرچه زودتر کنگره دوم حزب تشکیل شود. با تشکیل کنگره‌ی دوم حزب مرحله‌ی دوم این دوران آغاز می‌گردد.

بخش دوازدهم- فقدان چشم انداز و نظریه پردازی منطبق با واقعیات

اشکال اساسی کمونیست ها دراین دوران همان معضلی بود که بعدها میراث داران آنها درسال ۱۳۵۸-۱۳۵۷ درمواجهه با رژیم جمهوری اسلامی دچارآن شدند. چه پدران وچه پسرانی که خودرا کمونیست می نامیدند به جای بررسی شرایط عینی و ساخت جامعه و ترکیب طبقات ، امپریالیسم را محور شناسائی حاکمیت ، ساخت جامعه و طبقات قرارداده بودند. انها غافل بودندکه امپریالیسم خودموجد سرمایه داری است و سرمایه داری محمل ورود امپریالیسم لذا بدون شناخت سرمایه داری شناخت امپریالیسم غیرممکن و راه به بیراه خواهدبرد.

پس از تشدید اختلافات و گذشت هفت سال از کنگره اول ، کادرهای برجسته فرقه کمونیست ایران با موافقت بخش شرقی کمینترن تصمیم گرفتند که با برگزاری کنگره دوم به تصویب برنامه جدیدی متناسب با شرایط حاکم بر ایران بپردازند و کمیته مرکزی جدیدی را انتخاب کنند. به همین اساس« آخوندزاده و کریم نیک بین با آوتیس سلطان زاده » که مدت ها بود از کار در فرقه کمونیست ایران دور بود مذاکره به عمل آوردند تا در برگذاری کنگره و تصویب برنامه جدید به آن ها کمک کنند کنگره دوم در پاییز ۱۳۰۶ در اطراف مسکو با حضور نمایندگانی از داخل و خارج ایران برگذار شد. اما برای مخفی کاری محل خود برگذاری خود را ارومیه در داخل ایران اعلام کردند. به همین دلیل این کنگره به کنکره ارومیه معروف شد. در این نشست مهم ترین موضوع چگونگی موضع گیری در قبال رضا شاه بود که سیاست قاطعی برای مبارزه با رژیم استبدادی رضاشاه تصویب شد. در بیاتیه کنگره سیاست مماشات با رضاشاه و مترقی دانستن وی در سال های گذشته به شدت نقد شد. جالب اینجا بود که ایوانف محقق روسی در کتاب تاریخ نوین ایران رضاخان را به درستی همچون آتاتورک در ترکیه و امان اله خان درافغانستان را نمایندگان بورژوازی ملی و مترقی ارزیابی کرده بود.

همچنین تصمیم گرفته شد تا در بین دهقانان، زنان و نظامیان تشکیلات ایجاد گردد. کنگره ائتلاف با نیروهای دموکرات و اصلاح طلب را رد کرد و در برنامه خود ایجاد یک تشکیلات حبهه ای را با رهبری فرقه کمونیست تصویب کرد. در پایان انتخابات صورت گرفت و آوتیس سلطان زاده، حسین رضازاده شرقی، جعفر پیشه وری، عبدالحسین حسابی، محمد آخوندزاده، علی شرقی، حسن حسن زاده پورآفر، کریم نیک بین و مشهدی کاویان به عنوان کمیته مرکزی انتخاب و برنامه جدید کنگره دوم مطابق با نظرات سلطان زاده تتظیم شد.فراموش نکنید که دراین زمان حیدرخان در منازغات جنبش جنگل به قتل رسیده بود . نگاهی به دایره نفوذ حزب کمونیست دراین دوران که عمدتا نواحی شمال غربی و گیلان و تا حدودی هم مشهدبوده نشان از بی توجهی یا عدم حضور محدوده جغرافیای سیاسی محل تولد پرولتاریای واقعی ایران یعنی جنوب کشور وبرامدن طبقه کارگردرصنعت نفت بوده است. مهمترین مسئله مطروحه در کنگره ، همانا موضوع «ارزیابی از رضاشاه و چگونگی رویه‌ی سیاسی حزب دراین مورد » بود. موضوعی که درک مسئله را برای برخی دشوار

می‌ساخت، عدم احاطه به جریانات عمومی جهانی و عدم اطلاع از تغییرات ژرفی بود که در سیاست امپریالیسم انگلیس بوجود آمد و انگلیس‌ها موفق شده بودند خطوط اصلی آنرا مدت مدیدی مستور نگاه دارند.

سیاست سنتی انگلیس در ایران و اغلب کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره جلوگیری از تمرکز نیرو در دست حکومت مرکزی، تضعیف این حکومت و تهدید آن از طریق مسلح ساختن ایلات و شوراندن آنها در مواقع لازم بود تا بدین وسیله همیشه اختیار حکومت مرکزی را دردست خود نگاه دارد. درعین حال در میان خود ایلات نیز تخم نفاق پاشیده می‌شد و امپریالیسم انگلیس از ثمره‌ی آن استفاده می‌کرد.

پیروزی‌های قطعی انقلاب اکتبر و حکومت جوان شوروی اوضاع بین‌المللی و جهان سرمایه داری را دگرگون ساخت. امید امپریالیسم به پیروزی ضدانقلابیون داخلی روسیه برآورده نشد. لشگرکشی چهارده دولت علیه جمهوری جوان شوروی بی نتیجه ماند. ارتش‌های خارجی در برخورد با نیروی ارتش سرخ از جنگ سرباز می زدند. برای مبارزه با نخستین کشور سوسیالیستی نقشه‌های طولانی‌تری لازم می‌آمد. نقشه‌ی تضعیف اقتصادی و سیاسی حکومت نوبنیاد و محاصره‌ی نظامی آن درمرحله اول قرار گرفت. برای اینکه حلقه‌ی سستی در این زنجیر محاصره وجود نداشته باشد حکومت‌های نیرومند و متمرکز لازم بود. ایران یکی از این حلقه‌های محاصره بود. باقی ماندن آن به شکل یک کشور ازهم گسیخته که همواره می‌بایست سرگرم کشمکش با ایلات مسلح و نیروهای داخلی باشد نمی‌توانست منظور امپریالیسم انگلیس را تأمین کند. حکومت مرکزی نیرومندی لازم بود که سرسپرده‌ی امپریالیسم و دشمن شوروی تا ضمن حفاظت از منافع نفتی انگلستان قادرباشد ازدرغلطیدن ایران به جرگه شوروی جلوگیری کند. تمام حوادث آن روزگار سیاسی ایران از کودتای سوم اسفند، اخراج سیدضیاءالدین تا به تخت نشستن رضاخان می‌بایستی از زاویه‌ی همین موضوع مورد مداقه وبررسی قرار می‌گرفت و حال آنکه مبنای بسیاری از نیروهای مترقی و از آن جمله رهبری حزب همان سیاست سنتی سابق انگلیس بود.دراین دوران وضعیت ایران ازمنظر سیاسی – اقتصادی بهم پاشیده و بحران و قحطی و وجود حکومت های محلی -منطقه ای امنیت کشورا مورد تهدید قرارداده بود.برآمدن رضاخان را بایددریک تقارن چندگانه شامل تمایل شخص رضا خان برای دست یابی به قدرت برای ایجاد نظم سراسری ، انتخاب ژنرال ایرون ساید انگلیسی ، خواست عموم مردم برای برقراری نظم وامنیت سراسری با یک حکومت مقتدرمرکزی و نقش روشنفکران در حمایت اولیه از رضاخان دانست. این بررسی که خمیرمایه تحلیل های حزب کمونیست و بعدها حزب توده و جریانات چپ چریکی هم قرارگرفت ازاساس نادرست بود. زیرا امپریالیسم انگستان به این دلیل با برآمدن یک دولت مقتدرمرکزی موافقت کرد که نیازمند آن بود که جریان نفت ایران به ناوگان دریائی خودرا که ابزار سلطه و فرمانروائی اودرجهان بود قطع نشود که این موضوع می طلبید ایران دارای یک حکومت مقتدرمرکزی هم باشد . این تز که گویا انگلستان می خواسته از طریق ایران شوروی را محاصره یا مهارکند بیشتر به طنز شبیه است. چرا که ایران درآن زمان و بعدها هم حتی قادر به حفاظت از سرحدات خود نبود تاچه رسد به شوروی!

عملیات سیدضیاءالدین، توقیف عده‌ی زیادی از اشراف و اعیان و وابستگان به سیاست انگلیس، کوشش برای نزدیکی با حکومت جدید شوروی مقدمه‌ای برای جلب اعتماد نسبت به وی بود. ولی سیدضیاءالدین شناخته شده‌تر از آن بود که بتواند نسبت به خود جلب اعتماد کند. در عین حال رضاخان جویای نام و مقام همه گونه امکان داشت که با اخراج سیدضیاءالدین نسبت به خود جلب اعتماد کند و علاوه بر کسب قدرت و استقرار یک حکومت مرکزی مقتدر از منافع نفتی انگلستان هم دغاع کند. صحنه سازی‌ها و عوام فریبی‌هائی که از اخراج سیدضیاءالدین تا به سلطنت رسیدن رضاخان شد مراحلی بود که به منظور فریب نیروهای مترقی انجام گردید. بزرگترین صحنه‌ی نمایش «لشگرکشی» علیه خزعل بود. «شکست» خزعل را نیروهای ملی شکست سیاست انگلیس و کامیابی بزرگی می‌دانستند. رهبری حزب نیز این عمل رضاخان را مورد استقبال قرار داد و در صفحات مطبوعاتش ستود. روزنامه‌ی «نصیحت» رضاخان را در برگشت از کارزار علیه خزعل با قصیده‌ی «من رضا و تو رضا و ملت ایران رضا» استقبال کرد.درحالی مه همانسوری که نوشته ام برآمدن رضا خان تقارن تلاقی عوامل متعددی همچون ظهور یک حاکمیت مرکزی برای اجابت امنیت داخلی کشور، نوسازی وتجدد که خواسته مردم ازمشروطیت بود ، حفاظت از منافع نفتی انگلستان درایران و برقراری نظم وامنیت درکشوری بود که پادشاه وقت آن درزمره محتکران موادغذائی و آذوقه مردم بود. همین موارد باعث شده بود که سیاست« ملی شناختن رضاخان »در حزب کمونیست ریشه‌های عمیق دوانده بود. اما در آستانه‌ی کنگره این فکر بمراتب ضعیف‌تر و طرفدارانش قلیل‌تر بودند، با این حال این بحث مهمترین بحث کنگره شد. در قطعنامه‌ی کنگره گفته می‌شود:

«عده‌ای از رفقا چه در ایران و چه در خارجه دچار اشتباهات شده و عقیده داشتند رضاخان بر علیه امپریالیسم انگلیس مبارزه کرده است. ولی حقایق مسلمه‌ای که در عرض چند سال جمع شده بود علناً مخالف این تصورات بود. بدین جهت بود که موضوع مهم کنگره‌ی دوم مسئله راجع به چگونگی رسیدن رضاخان به حکومت و عملیات سیاسی او بود». -مجله ستاره سرخ شماره ۴۰۳ خرداد ـ تیر ۱۳۰۸، ژوئن ـ ژوئیه ۱۹۲۹-.

کنگره دوم موفق به تحلیل اوضاع جهان و ایران شد. خطوط اصلی سیاست انگلیس را در ایران روشن ساخت و خط مشی اساسی خود را تعیین نمود. کنگره‌ی دوم برنامه‌ی جدید حزب را تصویب کرد. در مقدمه‌ی این برنامه در مسئله‌ی ارضی نوشته شده که از وظایف دولت آینده محو کامل بقایای فئودالیسم و در مرحله‌ی اول الغای اصول ملاکی اراضی و تقسیم بلاعوض زمین‌های اربابی، وقفی و خالصه بین دهاقین است. در متن برنامه چنبن تصریح شده است: «واگذار نمودن کلیه‌ی املاک دولتی و ملاکین بزرگ و موقوفات بلاعوض به دهاقین، ضبط املاک شاه و اشراف و خوانین و تقسیم آنها میان دهاقین»

و در باره مسله ی ملی گفته شده بود: «حزب برای آزادی کامل و استقلال داخلی مللی که جزء مملکت ایران زندگی می‌کنند حتی تا مجزی شدن ایشان از مرکز -در صورت متمایل بودن اکثریت زحمتکشان آن ملل بر این امر- مبارزه می کند» . تدقیق در همین برنامه نشان می دهد که حداقل تا برآمدن رضاشاه خواسته جنبش انقلابی ایران ازمنطراقتصادی

اصلاحات ارضی و برامدن مناسبات سرمایه داری بوده که درجنبش مشروطیت نادیده گرفته شده بود. درهمین جا این پرسش مطرح می شود که اگررضاخان نماینده فئودالیسم نبودوحامل مناسبات سرمایه داری بوده – حتی با حفظ منافع نفتی انگستان – ، آیا چپ ایرانی و حزب کمونیست درآن دوران نباید از مناسبات سرمایه داری درمقابل فئودالیسم از او حمایت می کردند؟ مگرامان اله خان درافغانستان چه مناسباتی را نمایندگی میکرد که چپ ها اورا مترقی ولی رضاشاه را ارتجاعی ارزیابی کردند؟آیااساسا درعصرامپریالیسم بورژوازی ملی می تواندمشابه بورژوازی قرون نوزدهم نقش ایفا کند؟ واگرنمی تواند انتظارچپ از رضاشاه درمحدوه تاریخی آن زمان چه بوده است؟ آیااگرایران همسایه روسیه وچپ های ایرانی نیز تحت تاثیر یا وابسته به روس هانبودند بازهم ارزیابی ازرضاخان یکسان بود؟

حزب کمونیست و فعالان آن با درک دترمینیستی از مارکس و مارکسیسم و نوشته های لنین توجه نداشتند که مهمترین نکته در تحول از فئودالیسم به سرمایه داری از افزایش پیوندها و ارتباط‌ها میان اجزای سیستم به نحوی که همه این اجزا درقالب کیفیت نوینی به یکدیگر وابسته می‌شوند.همین درک نادرست حتی تا همین امروز قادر نشده علت عقب ماندگی سرمایه داری را درایران توضییح دهد و با پناه بردن به واژه های پرطمطراق «امپریالیسم و غارت ووابستگی » همه مسائل را از همین منظر تحلیل نماید. چپ ایرانی چون با کارکرد اقتصاد و بالاخص شاکله اقتصاد مارکسیستی – بیان مارکس در کارکرد سرمایه و سرمایه داری و سوسیالیسم – بیگانه بود و تحلیل روسی راه رشد غبیرسرمایه داری از همان اوان کمینترن ملکه ذهن او شده ، نمی دانست که تولید در نظام فئودالی منجمله نظام عشیرتی ایران به دلیل همین پراکندگی مجمع الجزایری ناپیوسته نتوانسته همچون سیستم اقتصادی غرب و انگلستان هم پوشانی و هم پیوندی را در این سیستم ازطریق هماهنگی بین ضرورت های گسترش بازرگانی و نیازهای پیشه وری که درغرب عمدتا در حوزه صنعت وزنجیره تولید آن روزگار مشغول فعالیت بودند را بوجودآورد. درغرب همین هماهنگی بالاتر بود که نهایتا توانست بر نظام عقب مانده فئودالی غلبه کند و آن سازماندهی‌های مشابه ولی پراکنده فئودالی را به شکلی متمرکز درآورد. درواقع موتور تغییرکه باعث این هماهنگی شده بود علاوه بر این که ریشه در درون نیازهای رشد نیروهای تولیدی داشت ، ناشی از نوعی تمایل دولتی برای پیشرفت سیستم بود که موجب برقراری یک سلسله مقررات شد که هدف آن جلوگیری از صدور مواد خام و افزایش صادرات کالای ساخته شده بود. این همان پدیده ای بود که فرانسه و انگلستان زودتر از سایرکشورها همه بدان دست زدند تا به سرعت نظام سرمایه داری را توسعه و گسترش دهند. اما آنها عامدانه این موضوع را از جهان سوم وکشورهای پیرامون پنهان داشتند تا این کشورها درصدد ممنوعیت صادرات موادخام وافزایش صادرات نباشند – زیرا انها بموادخام جهان نیازداشتند تا خودانها را تکمیل وصادرکنند- . در بررسی تاریخ سده‌های میانه تفاوت معنی داری از نظر امکان گذار به سرمایه داری بین شرق و غرب وجود نداشته اگر چه دو سیستمی که در آن دوران وجود داشتند کاملا یکسان نبودند. از جهتی میتوان گفت که حتی در شرق این امکان به لحاظ پایه مادی و اقتصادی بیشتر بود. هر دو سیستم دارای هماهنگی در اجزای درونی خود بودند. تجارت و پیشه وری که همراهی و همسویی آنها که مهمترین شرط گذار به سیستم سرمایه داری است در شرق نیز همچون انگلستان و فرانسه وجود داشته و در مواردی حتی از آن دو کشور نیز برتر بود.

هماهنگی این دو در چین و ایران از آنجا بود که تجارت به طور عمده در رابطه با کالای ساخته شده انجام میگرفت. به این ترتیب نقش تجارت در آن دوران تخریب پیشه وری نبود. گستردگی پیشه وری در دوران اوج صفوی آن چنان بود که حتی تا سالهای سده بیستم و پس از ۴۰۰ سال تعداد مزدبگیران در تولیدات مختلف به آن اندازه نرسید. بنابراین به لحاظ تئوری امکان جهش در آن دوران وجود داشت چنانکه تا اوایل قرن ۱۷ شرق همچنان بزرگترین تولیدکننده کالا در جهان بود. امروزه مشخص شده که دو کشور انگلستان و فرانسه بتدریج و از سده‌های ۱۶ و ۱۷ به بعد سیاست جلوگیری از صادرات موادخام و صادرات کالاهای ساخته شده را در پیش گرفتند و در کشورهای دیگر عکس آن را تحمیل کردند. این اقدامی بود که به پیشرفت پیشه وری در آن دو کشور کمک کرد و با گذشت زمان از آنجا که سود بیشتری در صادرات کالا وجود داشت قسمتی از سرمایه تجاری وارد تولید پیشه وری و پس از آن تولید صنعتی شد. تبدیل بخشی از سرمایه تجاری به سرمایه تولیدی ناشی از چنین گرایشی بود و نه حاصل تمایلی مبهم با دلایلی نامعلوم که از آن به جبر تاریخی تعبیر می‌شود. هیچ جبری در تبدیل سرمایه تجاری به صنعتی یا آنکه رشد تجارت به رشد پیشه وری و صنعت منجر شود وجود ندارد. در انگلستان و فرانسه نیز با بهره گیری از ابزارهای دولتی و قانونی تجارت را به سمت هماهنگی با پیشه وری و تولیدات داخلی سوق دادند. اما متاسفانه همین سرمایه تجاری در ایران دوران قاجار به خرید املاک ومستغلات تمایل داشت چون از طرفی میتوانست کالای خارجی وارد کند و از طرف دیگر محصولات کشاورزی همچون تریاک یا پنبه و تنباکو را صادر کنند. یعنی رشد تجارت در ایران بدلیل خصلت وابسته آن در خدمت بقای نظام زمینداری و جلوگیری از رشد پیشه وری عمل می‌کرد که همین پدیده ناهنجاراقتصادی که مانع رشد سرمایه داری تولیدی -صنعتی است تا به امروز درایران حاکمیت دارد وماشاهد یک بورژوازی مستغلات عظیم درایران هستیم . بطوری که گفته می شود سه الی پنج نفری در ایران مالک بیش از هزار ملک وزمین می باشند. گرایش عمومی سرمایه تجاری به سمت صنعت وتولید بوده به شرطی که مانعی دربرابر آن نباشد و سودی در آن باشد. آنچه مارکس دراین ارتیباط بیان داشته توصیف راهی طی شده است که در یک شرایط تاریخی معین و پس از عبور از کانال اجبارهای قانونی و دولتی بدلیل سودآوری بیشتر در طول زمان به هماهنگی تجارت با صنعت در انگلستان انجامیده است.بررسی های انجام شده در مورد ایران و چین نشان می دهد که متاسفانه شاهد انسجام بیشتر سیستم تولید و ارتقای آن به تولید صنعتی نبودیم. از هنگامی که صادرات مواد خام و واردات کالای ساخته شده به گرایش برتر تبدیل و بعدها تحمیل شد شاهد واگرایی در سیستم اقتصادی در این دو کشور بودیم. آنچه در هنگام جنگ‌های قاجار و یا جنگ تریاک در چین آشکار شد در واقع همان نتایج واگرایی درون سیستم بود که از بیش از دو سده پیشتر آغاز شده بود و پیامدهایی وخیم برجای گذاشته بود.

اگر همگرایی بیشتر اجزای سیستم در انگلستان و فرانسه منجر به تغییرات اجتماعی و سپس سیاسی شده بود و به دلیل ایجاد تمرکزی بی‌نظیر در تاریخ توانست دستاوردهایی بزرگ در عرصه‌های علمی، تکنولوژیک و فلسفی بدست آورد، عکس این روند در همان دوران در ایران و چین طی شد یعنی سیستم در جهتی حرکت کرد که اجزای آن در خلاف جهت هم عمل میکردند. آن بحران همه جانبه که در دوران قاجار آشکار شد نتیجه همین واگرایی در سیستم بود. تجارت در ایران و چین دیگر نه مشوق تولید پیشه وری که نابود کننده آن بود. این نقشی بود که در دورانهای پیشتر سابقه نداشت.

در واقع تا دوران صفوی و تا مراحل میانی آن یک سیستم اقتصادی و اجتماعی در ایران وجود داشت که دارای هماهنگی درونی بود. به همین دلیل بود که حتی پس از ویرانگری‌هایی که در آن دوران اتفاق میافتد هر بار امکان سر بلند کردن دوباره به وجود میامد. تجارت عمدتا در خدمت تهیه مواد خام مورد نیاز پیشه وری و فروشنده و توزیع کننده کالاهای ساخته شده آن یا مواد خام غیرقابل تبدیل بود. نیازهای علمی و فرهنگی و فلسفی و تکنولوژیک نیز درپیوند با گسترش نیازهای گسترش تجارت و افزایش تولید پیشه وری بود. از دوران صفویه به تدریج نقش تجارت دیگرگون شد و انسجام سیستم برهم ریخت. زیرا آؤام آرام بازرگانی خارجی از دو سو پیشه وری را به نابودی و ورشکستگی کشاند. از یکسو مواد خام مورد نیاز آنان را صادر و آنها را از مواد اولیه محروم کرد و از سوی دیگر کالاهای ساخته شده خارجی را وارد و جایگزین کالاهای پیشه وری نمود و بازار فروش آن را بر هم زد. این سرآغاز دوران انحطاط است. با سقوط تدریجی پیشه وری و انحطاط اقتصادی دیگر مسئله رشد علمی و تکنولوژیک و فلسفی که در گذشته و در همه جا در پیوند مستقیم با رشد تولید اجتماعی قرار داشت نیز بی‌معنا و متوقف شد. به این ترتیب اجزای سیستم بجای آنکه در هماهنگی با یکدیگر موجب انسجام و رشد آن شوند برعکس علیه یکدیگر وارد عمل شدند و بازرگانی خارجی به عامل اختلال سیستم تبدیل شد. همین وضع بتدریج و بعدها در مورد کشاورزی نیز پیش آمد. نقش کشاورزی که تا آن زمان دراساس تولید مواد غذایی مورد نیاز مردم و مواد اولیه مورد نیاز پیشه وری بود نیز به سمت تولید برای صادرات تغییر کرد. این تغییر هم زمینه‌های فاجعه قحطی و کمبود مواد غذایی را فراهم کرد و هم چرخه پیشه وری را تهدید نمود.. مثلا در کنار توتستان‌های کرمان مجموعه‌ای از پرورش دهنده کرم ابریشم و به عمل آورنده پیله و سازنده‌های قطعات دستگاه‌های ابریشم بافی و رنگرزان و بافندگان و غیره کار می‌کردند که یک چرخه کامل تولیدی و ایجاد ثروت اجتماعی بودند. ولی با از بین بردن توتستان‌ها و کاشت تریاک بجای آن هر چند که ثروت بیشتری برای زمینداران فراهم شد و منافع آنان به تجار پیوند خورد و زمینه‌های ادغام بعدی آنان بوجود آمد ولی همه مجموعه‌ای که در ارتباط با تولید ابریشم فعالیت می‌کرد نابود شد. بدینسان ارتباط کشاورزی با نیازهای تولید ملی نیز قطع شد و درامد حاصل از صادرات صرف واردات کالا شد که بنوبه خود روند نابودی پیشه وری را تسریع کرد. امری که با روی آوری سیاست های نئولیبرالی حاکمیت جمهوری اسلامی با شعار صادرات محوری مایحتاج ضروری مردم را هم به کشورهای همجوار نظیر عراق ، افغانستان و امارات و قطر صادر و ارزصادرات را نیز درخارج کشورسرمایه گذاری ولذا این ضادرات نقش مخربی را در اقتصاد بازی کرده است

به هم ریختن انسجام سیستم که بصورت نابودی تدریجی پیشه وری و کاهش ثروت عمومی و محدود شدن بیش از پیش آن به بهره وری از زمین آن هم به شکل تولید مواد کشاورزی صادراتی در می‌آید به همه اجزای آن سرایت کرد و بتدریج رابطه شهر و روستا و ایلات و عشایر و مرکز و ایالات را بر هم ریخت. ارتباطی که میان منافع اجتماعی مختلف وجود داشت که همه آنها را در بخشی از ثروت اجتماعی شریک می‌کرد با کاهش عمومی این ثروت اجتماعی کمرنگ شد. انسجام ملی سست شد و گرایش‌های گریز از مرکز قوت گرفت. برافتادن صفویه حاصل این روند بود. سقوط شاه سلطان حسین تنها به قشریگری او مربوط نمی‌شد. برعکس ظهور شخصیت نالایقی مانند وی و قشریگری او خود حاصل انحطاط بود، حاصل نظامی بود که دیگر اجزای آن پیوند خود را از دست داده و بنابراین منافع حکومتی دیگر منافع عمومی و ملی نبود تا

جاییکه حتی کسی به خود زحمت دهد که برای کنار گذاشتن این شاه از درون سیستم حکومتی وارد عمل شود. سست شدن پیوندها و انسجام سیستم تا جایی پیش رفت که در زمان محاصره اصفهان کسی از جایی به یاری وی نیامد زیرا وی در مرکز سیستمی قرار گرفته بود که بین اجزای آن نه تنها وحدت منافع وجود نداشت بلکه بر عکس تضاد منافع وجود داشت. دولت مرکزی تنها به بهای باج و خراج از ایالات و ایلات می توانست با بحران حاصل از کاهش عمومی ثروت اجتماعی مقابله کند. از بین رفتن پیوند منافع مجموعه نطفه سقوط و جنگ‌های داخلی بعدی را در خود دارد. اکنون همه متوجه شده بوند که ثروت آنان در حال کاهش است و دلیل آن را در نقش برداشت‌ها و باج و خراج دولت مرکزی می‌دانستند. در این شرایط نادر شاه تصور کرد با لشکرکشی به هندوستان و غارت آن کشور می‌تواند بحران کاهش ثروت را حل کند و تمرکزی بوجود آورد در حالیکه ریشه بحران در نابودی تولید پیشه وری داخلی و چرخه تولید و توزیع ثروت بود. لشکرکشی‌های نادر بطور معکوس نیاز ایران را به پول بیشتر و در نتیجه وابستگی به صادرات مواد خام را تعمیق کرد و خود به یکی دیگر از عوامل از بین رفتن پیشه وری و حتی کشاورزی و خانه خرابی بیشتر در کل کشور تبدیل شد. دوران کریم خان که همزمان با تسلط انگلستان بر هند است به نوعی آگاهی در حاکمان می‌انجامد ولی فاصله‌ای حدود ۲۰۰ سال در انحطاط تدریجی طی شده که همراه با عدم شناخت عوامل اصلی ایجاد کننده عدم انسجام و فقدان قدرت کافی ناشی از آن قادر بر مهار وضع نیست. با نابودی تولید پیشه وری و ویرانی کشاورزی هیچ عامل اقتصادی مشترکی که بتواند منافع قشرهای اجتماعی و بخش‌های مختلف قلمرو کشور را به یکدیگر پیوند دهد دیگر وجود ندارد و هرکس در فکر تسلط بر قدرت مرکزی است و کشور دوباره رو به جنگ داخلی گذاشت. آقا محمد خان با همان اندیشه نادر و تابع کردن ایالات و ایجاد یک دولت متمرکز وارد میدان شد ولی نقش او نیز همانند نقش نادر خرابی بیشتر کشور بود. زیرا مشکل در غارت دیگر کشورها و جمع کردن ذخایر طلا و نقره و جواهرات آنها نبود که اگر چنین بود اسپانیا و پرتغال باید سرآمد اروپا می‌شدند . در حالیکهاین دوکشور علیرغم همه غارتی که کردند به کشورهایی عقب مانده تبدیل شدند زیرا در آنان نیز غارت مستعمراتی خود به یکی از عوامل برهم زدن انسجام سیستم تبدیل شد. مشکل عقب افتادن اسپانیا و پرتغال در آن نبود که کاتولیک بودند نه پروتستان. مشکل در آنجا بود که غارت مستعمراتی به شکل تجارت و واردات کالا در خدمت رونق پیشه وری و صنایع و دانش فنی انگلستان درآمد و خود اسپانیا را عقب انداخت. مشابه همان نقشی که افزایش درآمد نفت در دوران احمدی نژاد در کشور بازی کرد و از طریق واردات کالا ایران را در همه عرصه‌ها به انحطاط کشاند.

تبدیل کردن این روند تاریخی طولانی، دردناک و پیچیده وتقلیل آن به مبارزه صرفا ضدامپریالیستی همه جانبه بدون توجه به کارکرد امپریالیسم جهانی نه تنها چپ ایرانی را در تحلیل اقتصادی جامعه ای که در آن زندگی می کرد ناتوان کرد بلکه این ناتوانی در شعارهای مرحله ای جنبش های یک صد سال اخیر و چگونگی برخورد با طبقات اجتماعی و حاکمیت هم تاثرات منفی بسیاری گزارد.

بخش سیزدهم – تجدید سازمان حرب کمونیست ومواضع نیروهای چپ

در سال ۱۳۱۳ از طرف« انترناسیونال سوم کمونیستی- کمینترن « تجدید تاسیس حزب کمونیست ایران که در سال ۱۳۱۰- ۱۳۱۱ و پس از شکست جمهوری گیلان زیرضربات پلیس متلاشی شده بود، به کامبخش واگذار شد. کامبخش به همراه «دکتر تقی ارانی و سرهنگ سیامک» این سازمان را به صورت غیر متمرکز احیاء کردند. بدین شکل که بخش عملیاتی- نظامی آن مستقل از بخش ترویجی ـ تبلیغی باقی ماند و هیچیک از سه نفر یاد شده اطلاعات خود را با دیگری در میان نگذاشتند و حتی سرهنگ سیامک را نه ارانی و دیگر اعضای ۵۳ نفر –جز کامبخش- اساسا ندیده و نمی شناختند. دراردیبهشت ۱۳۱۶ همزمان با دستگیری عبدالصمد کامبخش جریان موسوم به ۵۳ نفر که عموما اطلاعی از تشکیلات حزب کمونیست نداشتند عمدتا براساس اعترافات کامبخش لو رفته و همگی بازداشت شدند. امروزه بنا به اسناد متقن و بازجوئی های کامبخش که افشا و منتشرشده مشخص گردیده که او با این توجیه که شاخه نظامی حزب منجمله سرهنگ سیامک و سرهنگ قنبررا محفوظ نگهدارد درباره سایرین که به زعم او بی خطر بوده اند تک نویسی کرده است ولی درباره شاخه نظامی مهرسکوت بر لب زد. در سال ۱۳۱۷ محاکمه ۵۳ نفر در دادگاه جنائی تهران تحت ریاست سرهنگ حسینقلی وحید آغاز شد که در این دادگاه دکترارانی ضمن دفاع از عقیده ومرام آزادیخواهی خیانت کامبخش را برملا کرد. البته کامبخش علیرغم همکاری با دستگاه پلیش رضاخانی در این دادگاه به ده سال حبس محکوم شد.کامبخش شوهر اختر کیانوری خواهر نوراله کیانوری از اعضای ۵۳ نفر بود. کامبخش از شاهزادگان قاجار و کیانوری نوه شیخ فضل اله نوری بود .

مواضع نیروی‌های چپ دردوران برآمدن رضا شاه شاملِ گروه‌های زیر بود:

اول – یک نیرویِ متشکلِ روشنفکرانِ متمایل به سوسیالیسم، پیرامون نشریه‌ی کاوه بود که بسیاری از نخبگان با توانایی‌های گوناگون را شامل می‌شد. اینان بعدتر با چرخش به سوی ناسیونالیسم و با استدلالِ «اکثریتِ بزرگ مردم ایران، بی‌سواد، روستایی و به شدت عقب‌مانده‌اند»، به ترجیحِ «یک مستبد وطن‌پرست، متمدن و قدرت‌طلب»، و به حمایت از رضاشاه و ساختن دستگاه بورکراتیک دولت وی شتافت.

دوم – حزب کمونیست ایران که پس از برآمدی ناموفق در جنبشِ جنگل، –و با تغییرات سیاست‌های بلشویک‌ها نسبت به رضاخان–، دچارِ اختلاف‌نظر و دودستگی شد. یک جناح، رضاخان را نماینده‌ی «بورژوازیِ ملیِ ترقی‌خواه» می‌دانست و بر آن بود که در مبارزه علیه فئودالیسم و امپریالیسم، رضاخان را بایستی نماینده‌ی جنبش ملی قلمداد کرد و در این مبارزه با او همراه شد. اما جناح دیگر او را به‌عنوان آلتِ دستِ بریتانیا و دیکتاتور، مورد حمله قرار می‌داد. سر انجام در سال ۱۳۱۰ -۱۹۳۱- با اوج گیریِ سیاست ضد کمونیستیِ رضاشاه و تصویب قانون منع فعالیت‌های اشتراکی، حزبِ کمونیست غیرقانونی اعلام شد و این سازمان عملاً تعطیل شد.

سوم – دکتر تقی ارانی که در ۱۳۱۲ -۱۹۳۳- با همراهی گروهی از روشنفکران تحصیل‌کرده‌ی طبقه‌ی متوسط انتشار مجله‌ی دنیا را در راستای اشاعه اندیشه‌های سوسیالیستی آغاز کرد. در سال ۱۳۱۶ -۱۹۳۷-، اعضایِ گروه او -معروف به ۵۳ نفر- دستگیر و محاکمه شدند و ارانی پس از مدت کوتاهی در زندان رضاشاه به قتل رسید. نگاهی به دوران آتاتورک ، امان اله خان درافغانستان نیزموید آن است که درآن دوکشورنیز حکومت سرسازش ومماشات با چپ های مارکسیسم را نداشته اندطیرادرعصرامپریالیسم به خصوص پس ازبرآمدن اتحادجماهیرشوروی وبه ویژه درکشورهای همجوارشوروی ، وحشت ازکمونیسم وکمونیست ها باتوجه به چپروی برخی اخزاب کمونیستی دیگرشبح نبوده بلکه سایه آن هم بوروازی را به وحشت انداخته بود .

بخش چهاردهم – ادوار سه گانه فعالیت حزب کمونیست ایران :

فعالیت حزب کمونیست ایران را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

۱-از تأسیس حزب و تشکیل نخستین کنگره آن در انزلی ۱۲۹۹/ ۱۹۲۰ تا تشکیل دومین کنگره حزب در ارومیه ۱۹۲۷/۱۳۰۶

۲- از تشکیل کنگره دوم در ارومیه ۱۹۲۷/۱۳۰۶ تا سرکوب تمام سازمان‌های حزب با توسل به قانون سیاه ضد اشتراکی رضاشاهی، خرداد ۱۳۱۰/ ۱۹۳۱

۳- از سال ۱۹۳۳/۱۳۱۲، احیای حزب و رهبری آن، با یاری سازمان جوانان حزب در اروپا، کمینترن، حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب کمونیست آلمان، تا ۱۴ بهمن ۱۹۳۹/۱۳۱۸ و قتل دکتر تقی ارانی در زندان رضاشاه و آغاز جنگ جهانی دوم -۱۳۱۸/۱۹۳۹-۱۳۲۴/۱۹۴۵-.

در دهه نخست سپتامبر ۱۹۲۰/ شهریور و مهر ۱۲۹۹، نخستین کنگره خلق‌های خاور در باکو تشکیل شد. حزب کمونیست ایران به ریاست حیدرخان عمواغلی در این کنگره شرکت نمود و از طرف رهبری حزب، محمد آخوندزاده با لنین ملاقات کرد. کنگره ضمن مخالفت با نظریه اول که توسط سلطان‌زاده در کنگره حزب کمونیست ایران مطرح شده بود، موافقت بیشتر خود را از نظریه دوم که حیدرخان ارائه کرده بود، اعلام داشت. یک ماه بعد، حزب کمونیست ایران در یک گردهمایی سراسری، کمیته مرکزی جدید را انتخاب و حیدرخان عمواوغلو را به جای سلطان‌زاده، به عنوان دبیر اول برگزید. حزب اعلام کرد تأکید نظریه حیدرخان بر نقش بورژوازی ملی و موقعیت خاص دهقانان در تحولات ایران مورد تأیید حزب کمونیست ایران و کنگره خلق‌های خاور است. با این وجود متأسفانه به علت اختلاف نظر، دو کمیته مرکزی به طور همزمان به فعالیت خود ادامه دادند.

روی کار آمدن رضاخان و سرکوب حزب کمونیست ایران

در این شرایط رضاخان افسر چهل‌ودوساله، که فاقد دانش کلاسیک سیاسی – نامی و پرورش یافته لشکر قزاق به عنوان نماد سرکوب و استبداد بود به فرماندهی بریگاد قزاق در قزوین رسیده بود، با حدود ۳۰۰۰ نظامی زیردست خود به سوی تهران حرکت کرد. او پیش از حرکت، کودتای خود را با افسران انگلیسی، به‌ویژه ژنرال آیرون‌ساید فرمانده نیروهای انگلیسی، هماهنگ کرده و برای نیروهای خود، مهمات، آذوقه و پول گرفته بود. رضاخان هنگامی که به نزدیکی تهران رسید با افسران ارشد ژاندارمری و سیدضیا طباطبایی به صورت پنهانی ملاقات کرد. سیدضیاء مورد اعتماد مأموران انگلستان و مغز متفکر کودتا بود. رضاخان با پشتیبانی افسران ژاندارمری و مشاوران نظامی انگلیس، در شب سوم اسفند۱۲۹۹ به تهران رسید. حدود ۶۰ تن از سیاستمداران سرشناس را دستگیر کرد، به احمد شاه -۱۲۸۸-۱۹۰۹/۱۳۰۴-۱۹۲۵- اطمینان داد که کودتا برای نجات سلطنت از خطر انقلاب و بلشویسم است.

احمد شاه به دستور وزیر مختار انگلیس سید ضیاء را به نخست‌وزیری و رضا خان را به عنوان سردار سپه منصوب کرد. آنان قرارداد ننگین استعماری ۱۲۹۸/۱۹۱۹ با انگلستان را- که به قدر کافی رسوا شده بود- لغو و پیمان دوستی با اتحاد

شوروی را درسال ۱۹۲۱منعقد کردند. مطابق پیمان دوستی میان ایران و شوروی، که نخستین قرارداد متساوی‌الحقوق در تاریخ معاصر ایران بود، مطالبات رژیم تزاری فسخ، تقریبا همه امتیازات واگذارشده به روسیه در سده نوزدهم ملغا و با گرفتن تضمینی مبنی بر اینکه سرزمین ایران به پایگاهی برای حمله به اتحاد شوروی تبدیل نشود، مقدمات خروج ارتش شوروی که در تعقیب نیروهای انگلیسی و گاردهای سفید و اس‌آرها وارد گیلان شده بود، فراهم آمد. رضاخان و سیدضیاء در عین لغو قرارداد ایران و انگلیس، از مستشاران انگلیسی خواستند تا برای سازماندهی دوباره ارتش و نظام اداری در ایران باقی بمانند. خود سیدضیا به وزیر مختار انگلیس گفت که برای اغفال بلشویک‌ها و ناراضیان داخلی و امکان ایجاد دولت مرکزی قدرتمند که بتواند مانع از پیشروی بلشویسم و نیروهای داخلی مخالف انگلستان شود، باید قرارداد آبروباخته ۱۲۹۸/۱۹۱۹ لغو می‌شد. رضاخان هم آهسته ولی بی‌وقفه به رضا شاه تبدیل می‌شد. وی در اسفند ۱۹۲۰/۱۲۹۹ با عنوان جدید سردار سپه وارد کابینه شد و در اردیبهشت ۱۹۲۱/۱۳۰۰، وزارت جنگ را در اختیار گرفت.

فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی حزب کمونیست ایران- دوره اول

حزب کمونیست ایران پس از کنگره به فعالیت‌های گسترده‌ای دست زد، جمعیت‌های گوناگونی پدید آورد و نشریات مختلفی را منتشر کرد. این جمعیت‌ها عبارتند از: جمعیت فرهنگ رشت -۱۲۹۹-۱۳۰۰/۱۹۲۰-۱۹۲۱-؛ جمعیت فرهیخته انزلی به عنوان شاخه‌ای از انجمن فرهنگ رشت؛ انجمن فرهنگ قزوین -۱۳۰۳/۱۹۲۴-؛ پیک سعادت نسوان -۱۳۰۱-۱۳۰۲/۱۹۲۲-۱۹۲۳-. این جمعیت که شاخه‌ای از جمعیت فرهنگ رشت بود، برای نخستین بار ۸ مارس/۱۷ اسفند روز جهانی زن را در ایران برگزار کرد و جمعیت بیداری زنان -۱۳۰۵-۱۳۰۸/۱۹۲۶-۱۹۲۹.- نشریات حزب هم عبارت بودند از: کمونیست ایران ارگان حزب کمونیست ایران به سردبیری محمدجواد پیشه‌وری و همکاری کامران آقازاده و نعمت بصیر، که در گیلان منتشر می‌شد؛ روزنامه حقیقت -نخستین شماره ۹ دی ماه ۱۳۰۰- به سردبیری سیدمحمد دهگان، به خاطر محدودیت‌های حزب کمونیست، این روزنامه ابتدا به عنوان ارگان مرکزی اتحادیه‌های کارگری منتشر می‌شد، اما بعد به ارگان مرکزی حزب تبدیل شد-؛ کار و پیکار -۱۲۹۹-۱۳۰۲/۱۹۲۱-۱۹۲۳-؛ هفته‌نامه خلق و مجله تئوریک جرقه. مجله جرقه گر چه دو شماره بیشتر منتشر نشد، اما آن را باید پیشگام مجله دنیا دانست که در سال ۱۹۳۳/۱۳۱۲ به سردبیری دکتر تقی ارانی منتشر شد؛ پیک رشت که در سراسر ایران پخش می‌شد؛ نصیحت قزوین به سردبیری میرزا یحیی واعظ قزوینی؛ روزنامه عدالت به مدیریت حسن ضیا، یکی از اعضای برجسته حزب کمونیست ایران؛ انقلاب سرخ به مدیریت ابوالقاسم ذره شاعر معروف؛ لوای سرخ ارگان جمهوری شورایی ایران به سردبیری عبدالحسین حسابی عضو حزب کمونیست ایران و ایران سرخ، به سردبیری لادبن اسفندیاری- برادرنیمایوشیج -. شاخه آذربایجان حزب کمونیست ایران در تبریز هم این نشریات را منتشر می‌کرد: تکامل ارگان اتحادیه‌های کارگری تبریز، به سردبیری علی‌اکبر سراج از اعضای حزب کمونیست ایران؛ کارگر در خوی به سردبیری میرمهدی که شخصیتی محترم وموسس مدسه دخترانه این شهر که عضو حزب کمونیست ایران بوده است.

بدون شک چپ روی جناح چپ حزب کمونیست به رهبری سلطان زاده علیرغم سوادودانش مناسب او نسبت به سایرین و تلقی از مرحله انقلاب سوسیالیستی انهم درزمانی که تعدادپرولتاریای ایران به سه درصد جمعیت کشور نمی رسیده ، عمق شناخت نادرست کمونیست های ان زمان از طبقات و صف بندی اجتماعی ایران را نشان می دهد .درحالی که لنین به صراحت «وضعیت انقلابی» را اینگونه توصیف می‌کند که«برای مارکسیست‌ها غیرقابل انکار است که انقلاب بدون وضعیت انقلابی غیرممکن است؛ علاوه بر این، هر موقعیت انقلابی به انقلاب نمی‌انجامد. به‌طور کلی، علائم یک وضعیت انقلابی چیست؟ اگر به سه علامت اصلی زیر اشاره کنیم، مطمئناً اشتباه نخواهیم کرد:
اول هنگامی که برای طبقات حاکم غیرممکن است که حکومت خود را بدون هیچ تغییری حفظ کنند؛ وقتی به هر شکلی در میان «طبقات بالای جامعه» بحرانی رخ می‌دهد، بحرانی در سیاست طبقه حاکم است که منجر به شکافی می‌شود که نارضایتی و خشم طبقات تحت ستم از طریق آن فوران می‌کند. برای وقوع یک انقلاب، معمولاً این که «طبقات فرودست نخواهند» به روش قدیمی زندگی کنند، کافی نیست. همچنین لازم است که «طبقات بالا نتوانند» به شیوه قدیمی حکومت کنند. دوم هنگامی که رنج و نیاز طبقات تحت ستم شدیدتر از حد معمول شده باشد وسوم هنگامی که در نتیجه علل فوق، افزایش قابل توجهی در فعالیت توده‌ها رخ می‌دهد که بی‌شک و شکایت اجازه می‌دهند که در «زمان صلح» مورد غارت قرار گیرند، اما در زمان‌های آشفتگی، هم توسط شرایط بحران حاضر و هم توسط خود «طبقات بالا»، به درون یک کنش تاریخی مستقل کشیده می‌شوند.

به‌عنوان یک قاعده کلی، بدون این تغییرات عینی، که نه‌تنها از اراده گروه‌ها و احزاب، بلکه حتی از اراده طبقات فردی نیز مستقل هستند، انقلاب غیرممکن است. مجموع همه این تغییرات عینی را **وضعیت انقلابی** می‌نامند.» . همین موضوع نه چندان سخت نه برای حزب کمونیست ایران در دوران رضاخان و نه برای فرزندان چریک او در سالهای دهه پنجاه درک نشد و به صورت اراده گرایانه می خواستند نظام رضاشاهی و پسرش را در دو دوره مختلف بدون تشکیلات راهبردی سرنگون کنند.

نکته قابل تامل این که تا سالهای ۱۳۰۰ به دلیل جو پلیسی و نظارت« پلیس جنوب» بر فعالیت های کارگری در جنوب ،کارگران صنعت نفت جنوب که صف واقعی پرولتاریای ایران راتشکیل می دادند ارتباطی با حزب کمونیست نداشته ودر ارکان حزب کمونیست هم از حضورآنان خبری نیست .تاسف بار آن که شصت و اندی سال بعد مدعیان میراث داری جنبش چپ نیز در جغرافیای غیرکارگری ودرجغرافیائی که درآن دوران فاقد کارخانه و بدون حضور نمایندگان واقغی پرولتاریای ایران مجددا حزب کمونیست تاسیس کردند تا باردیگرثابت شود «هرکه نیاموخت ازگذشت روزگار ، نیز نیاموزد از هیچ آموزگار»

دوره دوم فعالیت حزب کمونیست ایران

پس از کنگره، حزب فعالیت خود را زیر حاکمیت سرکوبگر رضا شاهی تشدید کرد. در سال ۱۹۲۷/۱۳۰۶، با رهبری سازمان جوانان حزب، اعتصاب ۱۳ روزه دانشجویان دارالفنون آغاز شد و اتحادیه محصلین به‌وجود آمد. در سال ۱۹۲۸/۱۳۰۷ به مناسبت اول ماه می، با سازماندهی حزب، اعتصاباتی در واحدهای تولیدی صورت گرفت. در سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸ به مناسبت روز جهانی کارگر، ۱۱ هزار نفر از کارگران صنعت نفت برای دستمزد بالاتر، هشت ساعت کار روزانه، پرداخت حقوق تعطیلات سالانه، خانه‌های سازمانی و به رسمیت شناختن اتحادیه‌ها دست به اعتصاب زدند. اگرچه شرکت نفت دستمزدها را افزایش داد، اما اعتصاب آرام نگرفت و نیروی دریایی بریتانیا یکی از قایق‌های توپ‌دار خود را به بصره فرستاد و مقامات ایران هم بیش از ۵۰۰ کارگر را دستگیر و اعتصاب را سرکوب کردند. وزیر خارجه انگلستان، به خاطر «حل و فصل سریع و مؤثر قضیه» رسما از رضا شاه قدردانی کرد. پنج تن از رهبران اعتصاب هم تا سال ۱۹۴۱/۱۳۲۰ در زندان باقی ماندند. در سال ۱۹۳۱/۱۳۱۰ پانصد نفر از کارگران کارخانه نساجی وطن در اصفهان برای دستمزد بیشتر، هشت ساعت کار روزانه و پرداخت حقوق یک روز تعطیل در هفته دست از کار کشیدند. در اواخر ۱۹۳۱/۱۳۱۰ دو سال پس از تکمیل نخستین قطعه خط آهن، ۸۰۰ کارگر راه‌آهن در مازندران برای دستمزد بیشتر به اعتصاب موفقیت‌آمیز هشت‌روزه‌ای دست زدند. سازمان‌دهندگان اعتصاب تا سال ۱۹۴۱/۱۳۲۰ در زندان ماندند. روشنفکران جوان هم کم‌کم مخالفت خود را آغاز کردند. در سال ۱۹۳۰/۱۳۰۹ دانشجویان مخالف مقیم اروپا، با تشکیل کنگره‌ای در کلن آلمان، خواستار آزادی همه زندانیان سیاسی و ایجاد جمهوری شدند و رضا شاه را «آلت دست امپریالیسم انگلستان» خواندند. در سال بعد گروهی از دانشجویان مقیم مونیخ که با اعضای حزب کمونیست ایران همکاری نزدیک داشتند، نشریه جدیدی به نام «پیکار» منتشر کردند.رضا شاه هم که دیگر چهره واقعی خود را آشکار کرده بود، دست به اقدامات متقابل زد. بین سال‌های ۱۳۰۵-۱۳۱۱-۱۹۲۷-۱۹۳۳، ۱۵۶ تن از سازمان‌دهندگان جنبش کارگری را دستگیر کرد. ۴۰ نفر در آبادان، ۳۰ نفر در مشهد، ۱۰ نفر در اصفهان، ۲۰ نفر در تبریز، ۳۲ نفر در تهران و ۲۴ نفر از اعضای انجمن آموزشی قزوین دستگیر و به شهرهای دور از زادگاه خود تبعید شدند.

کنگره سوم حزب کمونیست درسال ۱۳۱۳ به کوشش عبدالصمدکامبخش با نام مستعار« سروری »یا تونبرگ تشکیل می شود. گفته شده شورشیان که تصادفا لورفته ودراهواز مشغول فعالیت بود دستگیر و او کامبخش را لو می دهد که کامبخش همان روزنخست بازداشت بقول دکترارانی کتاب تالیف می کند .بعدها مشخص شد حجم اعترافات حضرت کامبخش به قدری زیاد بود که شاید بتوان اورا نویسنده واقعی کتاب «اعترافات» ژان ژاک روسومعرفی کرد.

قانون سیاه رضاشاهی و سرکوب خونین حزب کمونیست ایران

در دهم خرداد ۱۹۳۱/۱۳۱۰ رضا شاه که بزرگ شده لشکر قزاق و ضد آزادی خواهی و به ویژه ضد کمونیست ومخالف افکار برابری طلبانه بود به مجلس دستور داد تا قانونی برای حفظ امنیت ملی تصویب کند. بر اساس این قانون،« اعضای سازمان‌هایی که پادشاهی مشروطه را به خطر می‌انداختند یا مرام اشتراکی را تبلیغ می‌کردند، به ده سال زندان محکوم می‌شدند».

در این قانون از عبارت مبهم و قدیمی «اشتراکی» استفاده شد تا مخالفان را از هر جهان‌بینی یا گرایش سیاسی، سرکوب کنند. به نام این قانون، حمله به حزب کمونیست ایران تشدید شد. در همین سال پلیس به سازمان حزب کمونیست ایران دست یافت و دستگیرشدگان، روانه زندان و شکنجه‌گاه‌ها شدند. بعضی از زندانیان تا سال ۱۹۴۱/۱۳۲۰ در زندان ماندند. عده‌ای از کادرهای حزب از جمله حجازی، علی شرقی، سیدمحمد تنها، انزابی، غلامحسین نجار، یرواند یغیکیان و پوررحمتی در زندان به دست دژخیمان کشته شدند. به این ترتیب دوره دوم فعالیت حزب کمونیست ایران که در سال ۱۹۲۷/۱۳۰۶ آغاز شده بود در سال ۱۹۳۱/۱۳۱۰ پایان یافت.

بایدگفت علیرغم قانون سیاه سال ۳۱۰ دوره رضاشاه را نمی توان دوران کمونیست کشی مشابه برخی کشورها دانست زیرا فقط یک نفر – دکترتقی ارانی –به این اتهام درزندان رضاشاه کشته شد. خوی سرکوبگرس رضاشاه بیش از کمونیست ها گریبان همراهان قبلی اورا نظیر داور، عبدالحسین تیمورتاش ،سیدحسن مدرس ، نصرت الدوله ،سرداراسعدبختیاری ، کیخسرو شاهرخ ، گرفت .

نکته جالب تقارن به قدرت رسیدن امان اله خان درافغانستان و رضاخان درایران است. رضاخان بعلت پرورش درلشکر قزاق روسی شدیدا ضد کمونیست وهرگونه ازادیخواهی بود درحالی که امان اله خان پس از به قدرت رسیدن«جانشین پدرش شد» استقلال افغانستان ازانگلستان اعلام و اصلاحات گسترده ای درزمینه آموزش وحقوق زنان بعمل آورد که اصلاحات او درجامعه آن روزگارافغانستان بسی عمیق ترازاصلاحات رضاخان درایران بود. اصلاحات گسترده امان اله خان به ویژه درمورد حقوق زنان وآموزش با مخالفت شدید قبائل وروحانیون مواجه که پی اردهسال سقوط کرد. امان اله خان دردوره حکومت خود با چپ ها نوعی مدارا میکرد ومشابه رضاخان کمربه دستگیری وزندان آن ها نبسته بود. بدنیست بدانیم رفتار ظاهرشاه هم درافغانستان با چپ ها به مراتب بهتراز رفتارمحمدرضاشاه با چپ های ایران بوده است .اگرچه متاسفانه چپ افغانستان هم نظیر سایر چپ های وابسته به روسیه درکودتای داودخان علیه ظاهرشاه همدست شد و بانفوذدردستگاه داود خان توانست سرانجام با کودتای روسی قدرت را بدست گیرد وبعدازکسب قدرت جناح های سه گانه حزب به جان یکدیگر افتادندو خودشان بیش از تمام دوران پادشاهی ازیکدیگرکشتند تا سرانجام درتوطئه امرکا وپاکستان مغلوب طالبان شدند.

دوره سوم فعالیت حزب کمونیست ایران

پس از این سرکوب شدید، فعالیت حزب کمونیست ایران، تقریبا دو سال از ۱۳۱۰ تا ۱۹۳۱/۱۳۱۲ تا ۱۹۳۳ دچار رکود شد. در اوایل سال ۱۹۳۳/۱۳۱۲ کمینترن با اعزام پیک مخصوص و انتخاب نمایندهای برای ایران مقدمات احیای حزب و رهبری آن را فراهم آورد. علاوه بر کمینترن، حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب کمونیست آلمان، نقش ویژهای در آغاز فعالیت‌های حزب ایفا کردند - براساس اسناد حزب توده که موثق بودن روایت آن موردتردید بسیاری از محققین است- دکتر تقی ارانی، سرهنگ عزت‌اله سیامک و عبدالصمد کامبخش وظیفه احیای سازمان حزب کمونیست ایران را به عهده گرفتند. اما با توجه به این که تاریخ بازگشت دکترارانی به ایران در سال ۱۳۰۸ و انتشار مجله علنی دنیا در اول بهمن ۱۳۱۲ /۱۹۳۳ به سردبیری دکترارانی بوده ، بعید می آید ارانی جز موسسان حزب کمونیست در این دوره بوده باشد . انتشار دنیا در ایران مصادف بود با قدرت‌گیری فاشیسم در آلمان و به معنای آغاز سومین دوره فعالیت حزب کمونیست ایران بود. بنا بر تصمیم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران از این تاریخ، مجله دنیا به عنوان ارگان مرکزی حزب تعیین شد. دکتر تقی ارانی، عبدالصمد کامبخش، دکتر محمد بهرامی، محمد شورشیان و علی صادق‌پوردرواقع نقش شورای سردبیری مجله دنیا را تشکیل می‌دادند. قرار بود این مجله ماهانه منتشر شود، اما پس از ۶ شماره منظم، شماره ۷ در شهریور ۱۹۳۴/۱۳۱۳ و شماره هشتم در آذر ماه همین سال و سرانجام آخرین شماره آن که سه شماره ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ را یکجا در برمی‌گرفت در ۹۶صفحه در خرداد ۱۹۳۵/۱۳۱۴ منتشر شد. دلیل اصلی قطع انتشار دنیا، سازماندهی مخفی حزب و مسئولیت دکتر ارانی و دیگر مدیران مجله در تشکیلات جدید حزب کمونیست ایران بود.در ۱۷ اردیبهشت ۱۹۳۷/۱۳۱۶ به دنبال پخش اعلامیه روز جهانی کارگر در دانشگاه تهران، پلیس رضا شاهی دستگیری گروه روشنفکری ۵۳ نفر، تحت رهبری دکتر ارانی را آغاز کرد. در آبان ۱۹۳۸/۱۳۱۷ و پس از یک سال و نیم زندان و شکنجه، محاکمه گروه ۵۳ نفر آغاز شد. ارانی در دادگاه، محاکمه خود را با دادگاه‌های پوشالی نازی‌ها مقایسه کرد، پلیس را به شکنجه متهم ساخت و اعلام کرد که قانون ۱۹۳۱/۱۳۱۰ حق آزادی بیان موجود در قانون اساسی را نقض می‌کند و ثابت می‌کند که هیچ قانونی نمی‌تواند از اشاعه اجتناب‌ناپذیر سوسیالیسم و کمونیسم جلوگیری کند. با آنکه دکتر ارانی به اشد مجازات یعنی ۱۰ سال زندان محکوم شد، اما در ۱۴ بهمن ۱۹۳۹/۱۳۱۸ در زندان به قتل رسید. ارانی در ۳۶ سالگی در حالی در زندان قصر تهران کشته شد که در اروپا فاشیسم آلمان آتش جنگ جهانی دوم را شعله‌ور کرد. با جان باختن دکتر ارانی در ۱۴ بهمن ۱۹۳۹/۱۳۱۸ سومین دوره فعالیت حزب کمونیست ایران خاتمه یافت. نکته تاسف آورآن که درحالی که در دوره رضاشاه از ۵۳ نفر فقط دکترارانی درزندان عامدانه کشته شد و در بعدکودتای ۲۸ مرداد۱۳۳۲ حدود ۵۰ تا ۸۰ نفر فعالان توده ای اعدام شدند و تا بهمن ۱۳۵۷ نیز مجموع اعدام های زندانیان سیاسی بالغ بر ۱۸۰۰ نفر بوده در حالی که صرفا در دوران تصفیه های استالینی حدود ۵ هزار ایرانی و ۵۰۰ نفر فعالان مهاجر چپ تیرباران و در جمهوری اسلامی تا کنون بالغ بر ۱۵ الی بیست هزارنفر اعدام وتیرباران که حدود دوهزارنفرآنان اعضا و هواداران گروه های مارکسیستی بوده اند.

بخش پانزدهم – گروه ۵۳ نفر که بودند؟

یک بررسی اجمالی نشان می دهد که متوسط سن اعضای گروه بین سی الی چهل سال یا به تعبیری انها نسل متولدین سالهای انقلاب مشروطیت بوده اند. بخش عمده اعضای نامتجانس این گروه، عضو حلقه فکری ارانی و یاران قزوینی عبدالصمد کامبخش بودند. که تیم ارانی در مجله علمی «دنیا»، آرا و افکار خود را مطرح می‌کردند. به جز ارانی، اما شخصیت‌هایی مشهور چون مرتضی یزدی، جراح مشهور، ایرج اسکندری، حقوق‌دان، برادرزاده سلیمان اسکندری و از خاندان قاجار، رضا رادمنش، استاد فیزیک دانشگاه تهران، بزرگ علوی، نویسنده نامور، احسان طبری، انور خامه‌ای، خلیل ملکی، نورالدین الموتی و رضا روستا نیز در میان بازداشت‌شدگان حضور داشتند. در سال ۱۳۱۶ و پس از اعتصاب دانشجویی در دانشکده فنی تهران، در اعتراض به هزینه‌های گزاف آماده‌سازی دانشکده برای بازدید ولیعهد، بازداشت ۵۳ نفر به اتهام «تشکیل سازمان مخفی اشتراکی، انتشار بیانیه ماه مه –روز کارگر–، سازماندهی اعتصابات دانشکده فنی و کارخانه نساجی اصفهان و ترجمه «کتاب‌های الحادی»، مانند «کاپیتال مارکس و مانیفست کمونیست» خبرساز شد. اگرچه پنج نفر از دستگیرشدگان بلافاصله آزاد شدند اما این گروه به «۵۳ نفر» معروف شد و در تاریخ ایران همواره با همین عنوان از آنها یاد شده است.

محاکمه این گروه که برخی از آنها یکدیگر را نیز نمی‌شناختند، پس از ۱۶ماه بازجویی در ۱۱ آبان ماه ۱۳۱۷ آغاز شد و در نهایت ۴۵ نفر از آنها به حبس‌هایی از سه تا ۱۰سال محکوم شدند. این گروه با استناد به قانون منع تبلیغ مرام اشتراکی که در سال ۱۳۱۰ تصویب شده بود و تقی ارانی آن را «قانون سیاه» می‌نامید، محاکمه شدند. برخی از این افراد سابقه عضویت، فعالیت و ارتباط با احزاب کمونیستی را داشتند، اما غالب آنها بیشتر از آن که فعالانی سیاسی با تشکیلاتی معین باشند، دنبال کار فکری بودند. در این میان، حلقه وصل آنان باور مشترک‌شان به مرام اشتراکی بود. البته در همین زمینه نیز می‌توان چند گرایش را در میان آنها بازیافت: سوسیال دموکراسی، کمونیسم و سوسیالیسم ملی‌گرایانه. با وجود اتهامات مطروحه در کیفرخواست مبنی بر گرایش فکری متهمان که گاه به اتهام «الحاد» نیز می‌رسید، هیچکدام از آنها زیر بار کمونیست‌بودن نرفتند و اگر چه بسیاری از آنها پذیرفتند که سوسیالیست هستند اما پذیرش علاقه به مارکسیسم نیز چندان پررنگ نبود. بیشتربازداشت شدگان روشنفکران فارسی‌زبان یا فارسی‌زبان‌شده‌ای بودند که در پایتخت زندگی می‌کردند. ۴۲ نفرشان ساکن تهران بودند، سه نفر ساکن مازندران، دو نفر آبادان و دو نفر اصفهان. همه‌شان جز یکی ـــ که بهایی بود ـــ از خانواده‌هایی مسلمان بودند. به لحاظ زبانی، ۳۳ نفرشان زاده مناطقی فارسی‌زبان بودند، اما بقیه، از جمله ارانی، اغلب به واسطه نظام آموزشی دولتی جذب فرهنگ فارسی‌زبانان شده بودند. ۲۶تایشان در سطوحی عالی‌تر هم درس خوانده بودند و شش نفرشان فارغ التحصیل دانشگاه های اروپای غربی بودند .از نطر رده شغلی گروه شامل دو استاد دانشگاه، چهار پزشک، سه حقوقدان، یک مهندس، سه مدیر دبیرستان، چهار معلم دبیرستان، یازده کارمند دولت، یازده دانشجو، هشت کارگر و یک کشاورز می‌شد. میانگین سنی روشنفکران جمع فقط ۳۷ سال بود. درواقع فعالان سیاسی

جنبش مشروطیت متولدین دوره سلطنت منحوس ناصرالدینشاه -۱۲۷۵-۱۲۲۰ – و فعالان دوران رضاشاه متولدین سالهای جنبش مشروطیت و فعالان سال های ۱۳۳۲ و ۱۳۴۲نسل متولدین دوران حکومت رضاشاهی و فعالان دوره انقلاب اسلامی متولدین دوره اولیه سلطنت محمدرضا پهلوی در دهه سی بوده اند. برهمین اساس فعالان جنبش سال ۱۳۸۸ قاعدتا متولدین بعدانقلاب و فعالان جنبش زن – زندگی – آزادی متولدین سال های ۱۳۸۰ به بعد بوده اند. لذا نسل ۵۷ اساسا در سالهای انقلاب اسلامی حضورنداشته بلکه در جنبش دانشجوئی سال های ۱۳۷۸ و جنبش سبز نمایان شده است.

نکته مهم‌تر در این میان اما آن بود که اکثر ۴۸نفری که محاکمه شدند، روشنفکرانی فارسی‌زبان و ساکن تهران بودند. دلیل اهمیت این نکته این است که سنت فکری چپ در ایران پس از مشروطه، بیش از هر جا از شمال ایران و آذربایجان و در میان روشنفکران آن خطه برخاسته بود؛ در حالی که در این گروه «فقط ۹نفر از طبقات پایین و پنج نفر نیز از آذربایجان بودند.»، بنابراین می‌شود هم‌نوا با یرواند آبراهامیان نتیجه گرفت: «پس برای نخستین بار در ایران، یک گروه مارکسیست از میان روشنفکران غیر آذری و غیر ارمنی عضوگیری کرده بود.. فرجام کار دادگاه، محکومیت ۴۵ نفر به زندان بود. ترکیب زندانیان آن زمان شامل جان‌به‌دربُردگان کمونیست قیام جنگل، کمونیست‌های کهنه‌کار نخستین جنبش اتحادیه اصناف تهران که بسیاری ازآنها آذری‌های اهل گیلان بودند؛ افسران ارتشی متهم به فاشیست بودن، رهبران ایلی و عشایری‌ای که به‌خاطر شورش علیه حکومت محکوم شده بودند و چندتایی سیاستمدار مشهور که باتهام مخالفت با شاه به زندان افتاده بودند. زنده یاد دکتر ارانی ۱۶ماه پس از محاکمه به دلیل آنچه مسئولان، حصبه‌ای درمان‌ناپذیر می‌دانستند و دوستان ارانی آن را تاخیر عامدانه در درمان تشخیص می‌دادند، در زندان درگذشت. دیگران اما خوش‌شانس‌تر بودند و پس از اشغال ایران به دست ارتش متفقین و استعفای رضاشاه، به‌مرور تا مهرماه ۱۳۲۰ از زندان آزاد شدند. به طوری که نخست روز ۲۷ شهریور ۱۳۲۰، فقط دو روز بعد از استعفای رضاشاه ،نخست ۲۷ نفر از «پنجاه‌وسه نفر» آزاد و سپس با اعلام فرمان عفو عمومی بقیه آنان آزادشدند. این عده پس ازآزادی تصمیم گرفتند حزبی تشکیل بدهند با نام بلندپروازانه «توده». چهره‌های اصلی مؤثر در اتخاذ این تصمیم، همقطاران ارانی ازدوره اروپا نظیر دکتر مرتضی یزدی، جراحی متعلق به یکی از خانواده‌های روحانی نامدار یزد در دوران انقلاب مشروطه؛ ایرج اسکندری، برادرزاده سلیمان اسکندری و از خاندان اشرافی قاجار، اما ضمناً حقوقدانی روشنفکرزاده و بزرگ شده در تهران؛ دکتر رضا رادمنش، اهل گیلان و استاد فیزیک دانشگاه تهران پیش از آنکه دستگیر بشود؛ و بزرگ علوی که آن زمان دیگر از نویسندگان پیشروی حوزه نثر فارسی شمرده می‌شد. اما شخصیتی که آن روزها حضوراودرحزب توده توانست روی افکار عمومی بویژه ملیون و آزادیخواهان تاثیر زیادی گزارد ، یکی از چهره‌ای خوشنام کشور و از وزرای دوران رضا شاه به نام« سلیمان میرزا اسکندری » بود که ریاست حزب را هم پذیرفته بود.

سلیمان میرزا اسکندری که بود؟

او متولد سال ۱۲۵۵ درتهران و از نوادگان عباس میرزای ولیعهد بود. سلیمان میرزا فرزند محسن میرزا کفیل‌الدوله و او فرزند محمدطاهر میرزا، از نامدارترین مترجمان ایران در عهد قاجار بود. تحصیلات خود را در دارلفنون تهران به پایان رساند و سپس وارد اداره نظمیه شد. پس از آن سمت‌های مختلفی را عهده‌دار بود او برای اولین بار نماینده در مجلش دوم شورای ملی شد و تا زمان مرگ ۵ بار نماینده مجلس شد ومدتی نیز دراولین کابینه رضا شاه وزیر معارف «فرهنگ» شد. او شغل دولتی خود را بعد از سال ۱۳۰۵ از دست داد و بر خلاف بیشتر اشراف قاجار، در حالی که هیچ گونه درآمدی نداشت مجبور شده بود تا معاش خود را از راه خرده فروشی تأمین کند.

اسامی ۵۳ نفر:

نام ومشخصات اعضای گروه «پنجاه‌وسه نفر» که بعد از حکم عفو عمومی مهرماه ۱۳۲۰ آزاد شده بودند.۱-تقی ارانی در زندان درگذشت -۲-عبدالصمد کامبخش-درگذشت ۱۹۷۱--۳-احسان طبری -۱۳۶۸درگذشت--۴-محمدرضا قدوه -۵-علی‌اکبر شاندرمنی-۶-رضا روستا-۱۳۶۴درگذشت --۷-محمد پژوه -۸-دکترمحمد بهرامی   -۱۳۳۱ اعدام در شوروی - ۹-محمد شورشیان -۱۰-علی صادقپور-۱۱-محمود بقراطی-۱۲-ضیاء الموتی-۱۳-رحیم الموتی-۱۴-نورالدین الموتی-۱۳۴۴درگذشت -۱۵-میرعماد الموتی -۱۶-محمدباقر فرجامی-۱۷-عباس آذری-۱۸-نصرت‌الله اعزازی-۱۹-اکبر افشان-۲۰-مجتبی سجادی-۲۱-حسن سجادی-۲۲-مهدی رسایی-۲۳-مرتضی رضوی-۲۴-سیف‌الله سیاح-۲۵-علی‌نقی حکمی-۲۶-ابوالقاسم اشتری-۲۷-فضل‌الله گرگانی -۲۸-ولی خواجوی-۲۹-یوسف ثقفی-۳۰-عزت‌الله عتیقه‌چی-۳۱-شعبان زمانی-۳۲-حسین تربیت-۳۳-رجبعلی نسیمی-۳۴-بهمن شمالی-۳۵-مهدی لاله-۳۶-تقی شاهین-۳۷-عباس نراقی-۳۸-مهدی دانشور-۳۹-حسن حبیبی-۴۰-آناقلیچ خضربابا-۴۱-رضا ابراهیم‌زاده-۴۲-خلیل انقلاب آذر-۴۳-فریدون منو-۴۴-تقی مکی‌نژاد-۴۵-سیدجلال حسن نایبی-۴۶-حکیم الهی-۴۷-نصرت‌الله جهانشاهلو-۴۸-خلیل ملکی-۱۳۴۸درگذشت - ۴۹-انور خامه‌ای-۱۳۹۷درگذشت -۵۰-ایرج اسکندری-۱۳۶۴درگذشت -۵۱-رضا رادمنش-۱۳۶۴درگذشت -۵۲-مرتضی یزدی-۱۳۸۱درگذشت -۵۳-بزرگ علوی-۱۳۷۶درگذشت -

بخش شانزدهم - دکتر تقی ارانی که بود وچه می گفت:

تقی ارانی در شهریورماه ۱۲۸۱مقارن با سال میلادی ۱۹۰۰ در تبریز در خانواده‌ای از طبقه متوسط به دنیا آمد. بعد از تحصیل در مدارس غیر مذهبی تبریز، در دوران پس از جنگ جهانی اول راهی تهران شد تا پزشکی بخواند. در سال ۱۳۰۱ و پس از فراغت از تحصیل پزشکی، برای تحصیل در رشته شیمی به برلین رفت. او در آنجا با نظریه‌های سوسیالیستی آشنا شد و عمده زندگی خود را وقف آشنایی با این اندیشه کرد. ارانی که در تهران به واسطه جو شدید ضد بریتانیایی، ناسیونالیستی پرشور بود، در اینجا اندک‌اندک با سوسیالیسم مأنوس شده بود. او البته در برلین نیز همچنان در کنار حسین کاظم‌زاده که نشریه «ایرانشهر» را در برلین با محوریت نگرش ملی‌گرایانه و با کمک کسانی چون علامه قزوینی، اقبال آشتیانی و رشید یاسمی منتشر می‌کرد، قرار داشت و حتی با «نامه فرنگستان» نیز همکاری می‌کرد که برنامه آن را برخی محققان، مدرن‌سازی رادیکال شبه‌فاشیستی نامیده‌اند. ارانی در افکار ناسیونالیستی خود مدافع مدرنیزاسیون سریع در سایه ایجاد حکومتی مرکزی و قدرتمند بود و در بعد فرهنگی نیز از حذف کلمات بیگانه از زبان فارسی و آریایی، رواج زبان فارسی در سراسر کشور، احیای آرمان‌های ایران باستان و دین زرتشت دفاع می‌کرد و معتقد بود برای رهایی از عقب‌ماندگی باید به نوع مطلوب ترکیب این ارزش‌ها در امپراتوری ساسانیان بازگشت. او در همین زمینه ملی‌گرایانه، سه کتاب نیز درباره فرهنگ ایران و سه شخصیت آن - خیام، سعدی و ناصر خسرو — نوشت.

با این همه، ارانی در آلمان به واسطه مطالعه آثار نویسندگان دست چپی، افکاری سوسیالیستی نیز پیدا کرد و اگر چه این تغییر نگرش، برخی از آرای ملی‌گرایانه او را مبنی بر بحث آموزش زبان ملی و جانشین‌شدن زبان‌های محلی با زبان فارسی تغییر نداد اما در سایر ابعاد او را به یکی از نخستین مبلغان اندیشه‌های سوسیالیستی در ایران عصر پهلوی بدل کرد و دقیق‌تر آن است که گفته شود، جامعه روشنفکری ایران با مارکسیسم از طریق ارانی آشنا شد. در واقع اگر نخستین تفسیر نظام‌مند از مارکسیسم در ایران به دست محمدامین رسول‌زاده نوشته شده بود که خود مدتی بعد مارکسیسم را رها و طرفدار پان‌ترکیسم شده بود، و دومین نطریه پرداز جنبش کمونیستی ایران را اوتیس سلطان زاده علیرغم چپ روی او بدانیم بدون شک ارانی را می‌توان سومین نظریه‌پرداز جدی مارکسیسم در ایران دانست.او در دامان مارکسیسم آلمانی که آن روزگارمارکسیسم واقعی بود بزرگ شده بود علاوه بر این شخصیتی مستقل و به دوراز باندبازی و توطئه همچون توده ای ها بود.

مارکسیسم مورد نظر ارانی، مارکسیسمی علمی و مبتنی بر علوم طبیعی بود و شباهت‌هایی با ایدئولوژی حاکم بر «بین‌الملل دوم» داشت. ارانی به‌واسطه رشته تحصیلی و علائق خود به «علم» علاقه‌ای ویژه داشت و حتی گفته شده، در سخنرانی‌های آلبرت انیشتین و ماکس پلانک نیز شرکت می‌کرده است. او در سال ۱۹۲۶ به گروهی مارکسیستی در برلین به نام «فرقه جمهوری انقلابی ایران» پیوست که کسانی چون مرتضی علوی -برادر بزرگ علوی- و ایرج اسکندری عضو آن بودند. ارانی و علوی با بین‌الملل کمونیستی -کمینترن- نیز ارتباط داشتند. مهم‌ترین فعالیت ارانی در این فرقه، نگارش بیانیه‌ای موسوم

به «جزوه بیان حق» بود که در بخشی از آن چنین آمده بود: «همان‌طور که عامل منهدم‌کننده حکومت اشراف، طبقه بورژوازی بود، به همین شکل طبقه کارگر در ممالک سرمایه‌داری عامل محوکننده حکومت بورژوازی و برقرارکننده اصول سوسیالیسم و حکومت کارگران و دهقانان خواهد بود. انقلاب ۱۹۱۷ روسیه شاهدی بر این مدعاست. پس از انقلاب بلشویکی روسیه، امپریالیسم انگلستان که نارضایتی ملت ایران را از حکومت طبقاتی اشراف به خوبی حس کرده بود، برای اجرای مقاصد خود و فریب‌دادن ملت ایران، در جست‌وجوی یک مرد ملی برآمد که امپریالیسم انگلستان این مرد ملی را در وجود رضاخان بازیافت. یک رشته عملیات‌های رضاخان و خرید چند عدد هواپیما و تشکیل یک قشون دولتی که به قیمت خون مردم ایران تمام شد، باعث فریب توده تاجر و منورالفکر شده و مانع این بود که این توده پی به حقیقت رژیم کنونی ایران ببرد ولی این اقدامات که مایه فریب بورژوازی بود، در نظر دهقانان علی‌السویه بود. برای دهقانان ایران که در مقابل غارتگری ملاکین و اشراف دارای هیچ حقوقی نیستند، هیچ فرقی بین غارتگران دوران قاجار و امیران لشکر رضاخان وجود ندارد. البته اگر راهزنان دیروزی از روی اعتقادات مذهبی دارای رحم و مروت بودند، راهزنان امروزی این یکی را هم ندارند.»

ارانی در سال ۱۳۰۸ به ایران بازگشت و به تدریس در وزارت جنگ و تالیف کتاب‌های فیزیک، شیمی، روان‌شناسی و روش‌شناسی پرداخت. در همین دوران او با جمعی از دوستان، گروهی مخفی نیز برای خوانش آثار کلاسیک سوسیالیستی و مباحثه شکل داده بود. در سال ۱۳۱۳ اما ارانی در شروع مرحله‌ای جدید از فعالیت فکری خود، مجله «دنیا» را بنیاد نهاد که قرار بود در آن «مطالب علمی، صنعتی، اجتماعی و هنری از دید ماتریالیستی» مورد بحث قرار بگیرد. از بهمن‌ماه ۱۳۱۲ تا خردادماه ۱۳۱۴ البته فقط ۱۲ شماره از این مجله منتشر شد. در مجله از نوعی ماتریالیسم علمی دفاع می‌شد و از لزوم هماهنگی علم و صنعت با جامعه انسانی در سایه‌سار این اندیشه سخن به میان می‌آمد. این اندیشه علم‌گرایانه البته به واسطه مشابهت با آمال حکومت در زمینه توسعه ایران، حاشیه امنی نیز ایجاد می‌کرد. از نظر ارانی ایران ناچار است در سیر ترقی جهان دنبال اروپا و آمریکا برود و این اجباری تاریخی است. در این میان داد و فریادهای کهنه‌پرستان و سنت‌گرایان نیز چاره‌گر نیست و علوم، فنون و فرهنگ اروپایی به ایران وارد خواهد شد. در کنار این امر ارانی به تجربه شوروی چونان تلاشی برای مدرن‌شدن به سبک خاص خود، توجه داشت و بر همین منوال معتقد بود، تجدد ایرانی نیز باید از درون سنت‌های ملی که مهم‌ترین آنها در تاریخ ایران، انقلاب مشروطه بود، شکل بگیرد.

ارانی و همکارانش البته از طرح مستقیم آرای مارکسیستی، طبقاتی، سیاسی و انقلابی پرهیز می‌کردند و در عوض بر روی کردهای فرهنگی و فلسفی تکیه داشتند. از همین منظر برخی محققان مشابهت‌هایی میان رویکرد ارانی با آنتونیو گرامشی، مارکسیست ایتالیایی، پیدا کرده‌اند. طبق این نظر، ارانی نیز چون گرامشی دریافته بود که توجه به ابعاد فلسفی و فکری مارکسیسم اهمیتی اساسی دارد و باید میان تاثیرپذیری اقشار مختلف جامعه، از روشنفکران و نخبگان تا مردم عادی، از این اندیشه تمایز قائل شد. همچنین ارانی نیز مانند گرامشی، همگی روشنفکران را مترقی نمی‌دانست و تفاوت‌های طبقاتی و سیاسی آنها را مد نظر قرار داشت. از این منظر ارانی میان «منورالفکران فاسد» و «منورالفکران رهبر» تمایز قائل می‌شد

و نکته جالب آنکه در آن دوران، در مجله دنیا این ایده طرح می‌شد که «زنان تحصیل‌کرده جوان» نیز می‌توانند در میان منورالفکران رهبر قرار بگیرند.

در تحلیلی کلی طبق مقالات دنیا این وظیفه روشنفکران نخبه بود که با ابزار ماتریالیسم علمی، توده‌ها را رهنمون جامعه‌ای عادلانه -غیر طبقاتی- و پیشرفته کنند. در اینجا اگرچه سویه‌هایی از نگرش لنینیستی به مارکسیسم دیده می‌شود اما باید توجه داشت که ارانی برخلاف درک لنینی از تصاحب قدرت به دست انقلابیون حرفه‌ای سخن نمی‌گوید، بلکه از نوعی هژمونی فکری و فرهنگی روشنفکران در جامعه و تغییری که بنا به درک پوزیتویستی ارانی محتوم است، دفاع می‌کند.

ارانی در جلسه دادگاه خود نیز دفاعی جانانه از ایده‌هایش کرد. بزرگ علوی در کتاب «۵۳ نفر» می‌نویسد: «شاهکار محکمه ۵۳ نفر نطق دکتر ارانی بود. دکتر شش ساعت‌ونیم صحبت کرد. دوست و دشمن را بهت فراگرفته بود. آژان‌ها و صاحب‌منصبان شهربانی با دهن باز به او نگاه می‌کردند».

ارانی در آنجا استدلال کرد که نمی‌شود سوسیالیسم و کمونیسم را ممنوع کرد، چون بخشی از تمدن غرب‌اند و ایران هم چاره‌ای ندارد جز اینکه خودش را غربی کند. او گفت: «تنها آن قانونی مقدس است که در خدمت منافع توده‌ها باشد» و «هر قدر تمدن یک ملت عالی‌تر است تحدید عقاید در آن کمتر است. مثلا در ممالک درجه اول مانند آمریکا، انگلیس، فرانسه، سوئیس و... افکار عمومی را خفه نمی‌کنند. همانگونه که مجله دنیا توضیح داده است، شما مجبورید در جزئیات زندگی خود تمدن غرب را تقلید کنید... مگر صریحا طرفداری خود را از اصول دموکراسی و کشورهای دموکرات در این روزها به دنیا اعلام نکرده‌اید؟ چرا در این مورد از کشورهایی که در دنباله تمدن غرب قرار گرفته، دچار ارتجاع موقت شده‌اند، تقلید می‌شود.»

ایرج اسکندری :

متولد ۱۲۸۴ که در سال ۱۳۶۴ درگذشته از نوادگان عباس‌میرزا بود. عمویش میرزاسلیمان اسکندری پایه‌گذار و رهبر حزب سوسیالیست ایران در سال ۱۳۰۰ و نخستین رئیس حزب توده در سال ۱۳۲۰ بود و ایرج اسکندری نیز به توصیه عمو، به فرقه جمهوری انقلابی ایران پیوست. او در فرانسه حقوق خواند و بعدتر در بازگشت به ایران به مقام معاون دادستان مشغول به‌کار شد اما در سال ۱۳۱۵ از سمت خود استعفا داد. در جریان محاکمه یکی از زیرکانه‌ترین دفاع‌ها را انجام داد و هنگام آزادی نیز همه زندانیان سیاسی را به احترام دکتر ارانی فراخواند تا بایستند و به یاد او سکوت کنند. در دولت قوام به وزارت بازرگانی رسید و در سال‌های بعد در تبعیدی ۳۰ ساله از ایران به سر می‌برد. در سال ۱۳۴۸، دبیر اول حزب توده شد اما در دی‌ماه ۱۳۵۷ از این منصب برکنار شد. او نخستین مترجم کتاب «سرمایه» مارکس نیز بود و در برلین شرقی درگذشت.

بخش هفدهم - تشکیل حزب توده ایران :

درشهریورماه ۱۳۲۰ با خروج رضا شاه از کشور و گسست زنجیره استبداد و آزادی زندانیان موسوم به گروه ۵۳ نفر در دهم مهر یا بقولی ۱۵ مهرماه همان سال با توافق ضمنی قبلی که در زندان بین انها پیش امده بود و بنا به پیشنهاد ایرج اسکندری حزب توده ایران تشکیل می شود .یکی از نکات تاسفبار آن است که علیرغم زنده بودن بسیاری از حاضرین در این جلسه حزب توده ایران تاکنون هم مکتوب مورد قبول همگان را درباره تعداد حاضران و نام اعضای کمیته مرکزی منتشرنکرده است اما گفته میشود تعدادحاضران در این جلسه حدود ۸۰ نفر بوده اند اما در مورد تعداد اعضای حاضردر جلسه موسسان اختلاف نظر در راویان وجوددارد اما به نظر می‌رسد که مؤسسان حزب توده از چهار گروه متفاوت می‌آیند: اول محفل مارکسیستی ۵۳ نفر که در زندان صف بندی‌ها و تمایزات بین آنها مشخص تر شده بود -ایرج اسکندری و ضیا الموتی-؛ دوم برخی از اعضای حزب کمونیست ایران که آزاد شده یا از تبعید بازگشته بودند -رضا روستا، میرجعفر پیشه وری-؛ سوم روشنفکران، هنرمندان و نویسندگان چپگرا نزدیک به اعضای ۵۳ نفر -عبدالحسین نوشین-؛ و در آخر چهره‌های ملی گرا و دمکراتی که سابقا عضو حزب سوسیالیست ایران -سلیمان میرزا اسکندری- بودند. به علت همین ساختار چندگانه و پیش فرض هایی که برای فعالیت در فضای آن دوران شکل گرفته بود -همچون قانون ضدکمونیستی خرداد ۱۳۱۰- برنامه‌های حزب توده در ابتدای خود به صورت برنامه‌های حداقلی یک حزب سوسیال دمکرات و مقید به قانون اساسی مشروطه بود. با آنکه میرجعفر پیشه‌وری از اعضای سابق حزب کمونیست ایران و از نویسندگان اصلی روزنامه حقیقت - ارگان غیر رسمی این حزب در نوشتن مرامنامه حزب توده با ایرج اسکندری همکاری داشت اما نتیجه آن، مرامنامه یک حزب ترقی خواه و نه حتی چپگرا بود. نقش سلیمان میرزا اسکندری در مقام رئیس جلسه جهت گیری اولیه حزب و دکترین آن برجسته می‌کند. ۱۵ نفری که دراین جلسه به عنوان کمیته مرکزی انتخاب میشوند شامل «سلیمان میرزا اسکندری- ایرج اسکندری – رضارادمنش – دکترمرتضی یزدی- دکترمحمدبهرامی- نورالدین الموتی- عبدالصمدکامبخش- رضاروستا- ارادشس آوانسیان -عبدالحسین نوشین – محمودبقراطی- علی امیرخیزی- محمدعلی شریفی- و ابوالقاسم اسدی» بوده اند.

رهبران کارگری که در کارسازماندهی وتشکیلات خبره بودند نیز به محض آزادی شروع به تشکیل اتحادیه‌های صنفی نمودند که بعدا به عنوان بخش کارگری حزب فعالیت داشتند. درواقع همین گروه آزادشدگان که احسان طبری آنها را شاگردان «مکتب زندان قصر» می‌نامید و در این زندان و زندان موقت تهران با خود و نیز با جمعی از کمونیست‌های قدیمی زندانی نظیر کمونیست‌های قیام جنگل و جنبش اتحادیه اصناف تهران آشنا شده بودند، حزب توده ایران را تاسیس کردند؛ حزبی با گرایش‌های چپ و تحت حمایت پنهان شوروی که در دوره‌ای کوتاه در بازه سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ به بزرگ‌ترین و منسجم‌ترین تشکیلات سیاسی تاریخ ایران و شاید هم خاورمیانه بدل شد. حزب که شعار پذیرش آزادی‌های مدنی، اصلاح قوانین انتخابات و تامین حقوق سیاسی زنان، اصلاحات ارضی و قانونی‌شدن تشکیل اتحادیه‌های صنفی و ... را سر می‌داد، در مقام نمایندگی مطالبات اقشار و لایه‌های اجتماعی برآمده از توسعه صنعتی، اقتصادی و شهری پهلوی اول، و با پرهیز

از طرح مباحث فلسفی و ماتریالیستی، بسیاری از روشنفکران، کارمندان، دبیران، پزشکان، وکیلان، کارگران و دانشجویان را جذب خود کرد. گزارشات مستند تحقیقی که حتی توسط خودرژِم شاه هم منتشر شده حکایت از نفوذ سیاست ها و برنامه های حزب توده در اقشارمختلف مردم بوده است.

در نوشتارهای تاریخی ایران همواره از ارانی به عنان پدرمعنوی حزب توده و از گروه ۵۳نفر بنام جریان چپ جدید در ایران یاد شده درحالی منش و رفتار و دفاعیات ارانی صددرصد مخالف برخی بنیانگذاران حزب منجمله عبدلصمدکامبخش بوده است. بعضی ها هم این گمانه را مطرح کرده‌اند که اگر چه حزب توده همواره استالینیسم خود را پشت نام ارانی پنهان کرد، اما در عمل آنچه در رهبری این حزب رخ داد، نسبتی وثیق با اندیشه‌های مستقل برآمده از سوسیال دمکراسی آلمان که ارانی بدان تعلق داشت نبود و همین مایه انشعاب‌ها و شکست‌های آتی شد.

فراتر از فعالیت سیاسی، کامبخش توانست ازطریق بقایای محفل قبلی نظامی « سرهنگ سیامک و .. دست به تشکیل «سازمان نظامی» متشکل از افسران شاغل در ارتش بزند. مقبولیت حزب اما به‌واسطه سیاست‌های غیر ملی خود در قضیه اشغال آذربایجان و نفت شمال، تبعیت تام از سیاست‌های شوروی، مقابله آشکار و پنهان با مصدق به عنوان رهبر جنبش ملی‌شدن نفت، انفعال در برابر کودتای ۲۸مرداد و توجیه همکاری بلوک شرق با محمدرضاشاه در دهه‌های بعدی به‌شدت آسیب دید. در کنار این، جوانان حزب دریافتند «سوسیالیسمی که حزب توده عرضه می‌کرد، بسیار شبیه همان سنت قدیمی تسلیم در برابر استبداد بود که اینک فقط لباس انضباط و «تمرکزگرایی دموکراتیک» حزب را بر تن کرده بود.»

برخی چون خلیل ملکی و یارانش یا اپریم اسحاق، در همان دهه ۲۰ از حزب جدا شدند و گروه‌های جوان چپ‌گرای دهه‌های ۴۰ و ۵۰ نیز نگاهی منفی به حزب و رهبری آن داشتند.

اپریم اسحق که در حزب توده به دکتر اپریم شهرت یافت از سران برجسته جوانان حزب توده بود که اندکی پس از انشعاب سال ۱۳۲۶ در آن حزب، از عضویت آن استعفا کرد و چندی بعد ایران را برای همیشه ترک گفت. اپریم اهل ارومیه و فرزند یک کشیش نسطوری بود. او که در سال ۱۲۹۷ چشم به جهان گشوده بود در سال ۱۳۱۶ در آستانه دستگیر شدن ۵۳ نفر با بورس دولتی برای آموزش عالی رهسپار انگلستان شد. اپریم دانش آموز دکتر ارانی بود و به او سخت ارادت می ورزید و از نزدیکان و خوانندگان مجله دنیا بود و بی تردید اگر هنگامی که ۵۳ نفر دستگیر شدند در ایران بود او هم مانند جوانانی چون انورخامه ای و احسان طبری دستگیر می شد.

اپریم در لندن و کمبریج حسابداری و اقتصاد خواند و در اواخر جنگ جهانی دوم به ایران بازگشت و به حزب توده پیوست. او در بدو ورود به آن حزب متمایل به جناح اصلاح طلب شد و مورد توجه جوانان اصلاح طلب مانند جلال آل احمد قرار گرفت و در گیر و دار کشمکش های درون حزب دو جزوه معروف "چه باید کرد" و "حزب توده بر سر دو راه" را در انتقاد از رهبری و راه و روش حزب توده منتشر کرد. او پس از انشعاب ازحزب توده برای همیشه ایران را ترک کرد و بانگلستان مهاجرت ودردانشگاه اکسفورد به تدریس پرداخت.

کیانوری، که خود نه تنها درزمره ۵۳ نفر نبود بلکه در نخستین کمیته مرکزی حزب توده هم نبوده اظهار می‌دارد که ۵۳ نفر ۴ بخش شدند.

یک بخش به حزب توده پیوستند. بخش دوم اگرچه در آغاز در کنار حزب ماندند، ولی در آن شرکت نکردند، مثل خلیل ملکی، انور خامه‌ای، محمدرضا قدوه و چند نفر دیگر. بخش سوم کسانی بودند مانند لاله که [قبلاً هم به تجارت و بازرگانی مشغول بودند و] به دنبال پول رفتند. بخش چهارم نیز به مصطفی فاتح و حزب سوسیالیست پیوستند. مصطفی فاتح رئیس شرکت نفت انگلیسی در دوره‌ی رضاشاه بود. وی، که در تمام دوران دیکتاتوری رضاشاه کتاب‌های مارکس و انگلس را در زیرزمین منزلش پنهان کرده بود،یکی از خوانندگان جدیِ آثار ارانی بود. بعدها در حزب توده ۲ جریان اساسی ایجاد شد که در رأس یکی از آن‌ها ایرج اسکندری قرار داشت. ایرج اسکندری، که دبیر اولی حزب را در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی نیز بر عهده داشت، نه تنها جزء ۵۳ نفر، بلکه یکی از همفکران نزدیک ارانی بود.اما جریان کیانوری که در خفا از طرف شوهرخواهرش « کامبخش »پشتیبانی می شد سردرآخور روس ها داشت.

حزب توده حزبی سوسیال دمکرات بوده که متاسفانه از اغاز با ارتباط خاصی که با دستگاه حزبی- امنیتی شوروی تاسیس و برخی اعضای آن نظیر عبدالصمد کامبخش آدم روس ها بودند. که بعداز مهاجرت سال ۱۳۳۲ تعداد گماشتگان روسی در ارکان حزب بشدت افزایش یافت که همین موضوع چشم اسفندیار تداوم فعالیت انقلابی حزب و سیر نابودی ان بود. حزب در مقاطعی عملا سخنگوو حافظ منافع اتحاد جماهیر شوروی بود تا منافع ملی ایران . همین موضوع هم انشعابات متعددی را در فرایند بعدی فعالیت حزب بوجودآورد.

عملکرد حزب توده فارغ از انگاره های وابستگی به شوروی و اتخاذ سیاست های کاملا ضدملی در جریان مصدق ، در سازماندهی جنبش کارگری بی نظیر و تاثیر فرهنگی – اجتماعی ان به ویژه در محافل روشنفکری – دانشگاهی با هیچ تشکیلات دیگری تا به امروز قابل مقایسه نیست و از منظر تشکیلاتی حتی سازمان فدائیان ومجاهدین در دوره سه سال نخست انقلاب ۱۳۵۷ هم نتوانستند تشکیلاتی نظیر تشکیلات حزب توده در سال های بعد ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بوجودآورند. بیشترین آثار قلمی مارکسیسم وترجمه رمان های سیاسی- اجتماعی عموماتوسط نویسندگان یا کسانی که بنوعی به حزب توده تعلق فکری داشتند صورت گرفته بطوری که تا سال ۱۳۵۷ هرکس باراد‌بی وهنری داشته زمانی را در توقف گاه های حزب توده بسر برده بوده است .

بنیاد تفکرسیاسی حزب توده که از حزب کمونیست شوروی الهام گرفته و با فرهنگ ایرانی پیوند زده بود ویرانگری، چسب زنی مخرب به افراد و افکار مخالف بوده که تا بامروز تداوم دارد که سرانجام خودنیز در همان گردابی که برای سایرین درست کرده بودند گرفتارآمدند . بعداز فرا یا مهاجرت رهبران حزب اگر چه فعالیت تشکیلاتی حزب فروکش و رکود سیاسی بر توده ای حاکم شد تا مجددا ساواک خوددست به تشکیلات سازی برای توده ای ها درقالب تشکیلات تهران و جنوب بدست مردهزارجهره به منظور درهم شکستن هرکونه بقایای مقاومت ومبارزه زد .البته بنظر اینجانب قالب فکری –

ایدلوژیک توده ای ومجاهدین چنان است که حتی بریده های آنان نیز توده ای وار می اندیشند و از همان شیوه ای استفاده می کنند که حزب استفاده می کند . عملکرد بقایای فراری حزب توده در قالب راه توده و دهم مهمر نشان داده که برای توده ای همیشه درب برهمان پاشنه مبارزه جبهه واحد ضدامپریالیستس می گذرد که انتهای آن امریکا به کمین نشسته اما پوتین و چین هنوز در وادی سوسیالیسم واقعا موجود بر اریکه مبارزه با نظم نوین جهانی قراردارند.

بخش هجدهم - کودتای ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲

بعد از لو رفتن گروه ۵۳ نفر و سالم ماندن شاخه نظامی که توسط «کامبخش و سرهنگ سیامک »تشکیل شده بود ، همان شاخه نظامی در سال ۱۳۲۳ توسط «عبدالصمد کامبخش، سرهنگ عزت‌الله سیامک و سروان خسرو روزبه» فعالیت مخفی خودرا ادامه دادند .بعدها سروان خسرو روزبه به‌عنوان مسئول هیئت اجرائیه سازمان افسران انتخاب شد. شاید معروف‌ترین اقدام شاخه نظامی حزب توده، فراری‌دادن خسرو روزبه، مسئول هیئت اجرائیه خود -عامل قتل محمد مسعود روزنامه‌نگار که بعدها فاش شد-، به همراه «کیانوری، مرتضی یزدی، جودت، نوشین و قاسمی» از دیگر اعضای کمیته مرکزی حزب توده بود.نکته جالب این که در لیست فراریان که توسط حزب تهیه شده بود بعلت اختلافاتی که با خسرو روزبه پیدا کرده بودند نام او نبود اما خود شاخه نظامی راسا نام خسرو روزبه را درلیست قراردادند . انها مدعی بودند فرار بدون خسرو روزبه امکان پذیر نخواهدبود لذا حزب درمقابل عمل انجام شده قرارگرفته بود . یک سال پس از کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت شاه به کشور، سروان ابوالحسن عباسی، عضو هیئت اجرائیه سازمان افسران حزب توده، بصورت تصادفی همراه با چمدانی که حاوی دفترچه رمز نام اعضای شاخه نظامی بود بازداشت و ضربه هولناکی به حزب توده و سازمان نظامی آن وارد شد. سـروان ابوالحسن عباسی، عضو هیئت اجرائیه سازمان، با این حدود یک هفته پس از بازداشت زیر شکنجه دوام آورد، اما در نهایت لب به سخن گشود. با کشف سازمان نظامی به حیات پرماجرای این گروه سیاسی وابسـته بـه حـزب توده در این مقطع از تاریخ به پایان می‌رسد. کشف سازمان مخفی افسران حزب توده موجب دستگیرشدن اکثر اعضای این سازمان شد. سازمان نظامی حزب توده که در سال ۱۳۲۹ کمتر از صد عضو داشت، در سال ۱۳۳۳ به ۵۰۰ عضو رسید. رمز گشائی از دفترچه باعث لورفتن بسیاری از کادرها ی نظامی شد به طوری که به‌تدریج ۴۶۶ نظامی عضو حزب توده شامل ۲۲ سرهنگ، ۶۹ سرگرد،۱۰۰ سروان، ۱۹۳ستوان، ۱۹ گروهبان و ۶۳ دانشجوی افسری،بازداشت ومحاکمه که در این میان، ۲۷ نفر، اولین گروه از افسران در ۲۸ مهر ۱۳۳۳ شامل سرهنگ سیامک ، سرهنگ مبشری، سرهنگ عزیزی‌نمینی، سرگرد عطارد، سرگرد وزیریان، سروان مدنی، سروان شفا، سروان واعظ‌قائمی و سروان افروخته تیرباران شدندو باقی نیز در روزهای بعد اعدام شدند. ۴۲ نفر محکوم به اعدام شده هم با یک درجه تخفیف حکم حبس ابد گرفتند، ۹۲ نفر از ابتدا حکم حبس ابد گرفته بودند، ۱۱۹ نفر به ۱۵ سال حبس با کار اجباری و بسیاری دیگر به حبس‌های تا ۱۰ سال محکوم شدند. پس از آن حزب توده به محاق رفت و گرچه فعالیت‌هایی در خارج از ایران و فعالیت‌هایی زیرزمینی در داخل ایران داشت، اما نتوانست تأثیرگذاری پیشین خود را بازیابد. برخی هنرمندان ونویسندگان حامی یا هوادارحزب توده که برخی بعد ها از حرب جدا شدند ولی تا زمان انقلاب ۱۳۵۷ دارای گرایشات چپ بودند عبارتنداز :«آربی اوانسیان، ابراهیم گلستان، به آذین ، احمد شاملو، احمد قاسمی، احمد پوری، احمدرضا احمدی، اسفندیار منفردزاده، اسماعیل خویی، اسماعیل فصیح، اسماعیل نوری‌علا، امیر نادری، ایران درودی، ایرج جنتی عطایی، ایرج صفشکن، ایرج پزشک‌زاد، ایرج گرگین، باقر پرهام، بزرگ علوی، بهرام بیضایی، بهمن فرمان‌آرا، بیژن مفید، تقی مدرسی، تورج زاهدی، تورج نگهبان، جعفر والی، جلال آل احمد، جهانگیر آموزگار، جواد مجابی، حسن قائمیان، حسن قاضی‌مرادی، حسین زنده‌رودی، حسین سرشار، حسین منزوی، حمید

مصدق، خسرو سینایی، داریوش اشوری، داریوش مهرجویی، رضا براهنی، رضا قاسمی، رضا میرلوحی، سوسن تسلیمی، سیاوش کسرایی، شهیار قنبری، صادق قطب‌زاده، صادق هدایت، صمد بهرنگی، طاهره صفارزاده، عباس کیارستمی، عزت‌الله فولادوند، علی اشرف درویشیان، علی اشرف صادقی، علی حاتمی، علیرضا میبدی، غلامحسین ساعدی، فرخ غفاری، فرزانه طاهری، فرهاد مهراد، فریدون توللی، فریدون رهنما، فریدون فروغی، فریدون مشیری، لطف‌الله میثمی، مارکو گریگوریان، محسن وزیری‌مقدم، محسن یلفانی، محمد جعفر پوینده، محمد رحمانیان، محمد صالح‌علا، محمد مختاری، محمد نوری، محمدرضا شفیعی کدکنی، محمود اعتمادزاده -م.ا. به‌آذین-، محمود دولت‌آبادی، مرتضی راوندی، مرتضی سرهنگی، مرتضی ممیز، مرتضی کیوان، مصطفی رحیمی، منوچهر آتشی، منوچهر طیاب، منوچهر هزارخانی، مهدی اخوان ثالث، مهدی فتحی، مهین دیهیم، نادر ابراهیمی، نادر نادرپور، ناصر تقوایی، ناصر تکمیل همایون، ناصر زرافشان، ناصر ملک‌مطیعی، نصرت رحمانی، نعمت میرعلایی، نیما یوشیج، هوشنگ ابتهاج -سایه-، هوشنگ گلشیری، واروژان، پرویز خرسند، پرویز صیاد، پرویز ناتل خانلری، پرویز کیمیاوی، پری صابری، کامران شیردل، یدالله رؤیایی، یغما گلرویی » و صدها نفردیگر .

آنچه پس از کودتای ۲۸ مرداد بر حزب توده پیش آمد بسیار سنگین بود چرا که بین سال های ۱۳۳۲ و ۱۳۳۷ به تدریج همه اعضای حزب دستگیر شدند و حزب تا سال ۵۷ تبدیل به یک سازمان مهاجر خارج نشین با فعالیت های محدود شد. با وجود سرکوب شدید این حزب و گریختن عمده رهبران حزب به خارج از کشور، سیستم تشکیلاتی آن به حدی گسترده و پیچیده بود که از صحنه حذف نشد و پس از کودتا تا یک سال پس از آن به صورت مخفیانه فعالیت می کرد. اما در پی دستگیری سروان ابوالحسن عباسی به اتهام همکاری مخفیانه با حزب توده و اعترافات او تحت شکنجه پس از ۱۲ روز، گستردگی سازمانی حزب توده برای شاه و سازمان امنیتی آمریکا عیان شد. پس از آن حزب توده با خشن ترین نوع سرکوب آن دوران شامل اعدام سران نظامی و شکنجه و دستگیری گسترده اعضای آن مواجه شد. از اعضای کمیته مرکزی حزب کسانی که هنوز به چنگ فرمانداری نظامی تهران نیفتاده بودند مانند دکتر حسین جودت و دکتر نوالدین کیانوری از ایران گریختند و به شوروی پناه بردند. تا ۴ سال پس از کودتای ۲۸ مرداد، فعالیت قابل توجهی برای بازسازی حزب توده انجام نشد. امابا تاکید مقامات شوروی- برادربزرگ -که پس از کودتا در پی احساس نیاز به شاخه سازمانی خود در ایران بودن ، پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده درسال ۱۳۳۶ که نخستین پلنوم کمیته مرکزی این حزب در خارج از کشور بود را برگزار کردند.کمیته مرکزی حاضر در پلنوم چهارم به دو گروه مخالف یکدیگر تقسیم می شد. گروه اول با مرکزیت «رادمنش- اسکندری » شامل ۷ نفر و گروه دوم با مرکزیت« کامبخش- کیانوری» شامل ۵ نفر بود. جناح اول« جناح کامبخش کیانوری »را به ماجراجویی، خیانت و فعالیت های تروریستی منجر به شکست حزب محکوم می کرد و در مقابل جناح دوم« جناح رادمنش- اسکندری » را به راست روی، جاه طلبی و دنباله روی از بورژوازی ملی-مصدق- متهم می کرد. در نتیجه این تنش ها و خطر انشعاب درون حزب تصمیم به سازش بین دو گروه گرفته شد که البته به طور کلی به نفع جناح« کامبخش- کیانوری » بود. همین روند در تنش ها و اختلافات آینده حزب توده نیز ادامه یافت و پیروزی کامل جناح کیانوری به پایان راه حزب توده منجر شد. بدین شکل فعالیت حزبی حزب توده تا انقلاب سال ۵۷ بیشتر در خارج

از کشور انجام می شد و در داخل کشور فعالیت مخفیانه محدودی انجام می داد. آنها تلاش کردند که با انتشار نشریاتی چون صبح امید، مردم و دنیا و اداره برنامه رادیو پیک ایران ارتباط خود را با هواداران خود در ایران حفظ کنند. در اوایل دهه ۴۰ و در پی آغاز برنامه اصلاحات محمدرضا شاه، حزب توده این اصلاحات را از الزامات جامعه ایران و اوضاع بین المللی و تلاشی برای تثبیت حکومت شاه دانست و در عین اینکه از آن به عنوان طلیعه پایان فئودالیسم یاد می کرد، به علت تناقض محتوای اجتماعی سیاسی انقلاب سفید با محتوای اقتصادی آن، اصلاحات ارضی را ناکافی و نیم بند می دانست.

پس از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و در اثر اختلاف حزب کمونیست چین و شوروی، عده ای از اعضای حزب توده در اروپای غربی با نقد به آنچه که عملکرد محافظه کارانه و غیر انقلابی حزب توده می نامیدند و با پیروی از مشی مائوتسه تونگ، از حزب توده منشعب شدند و "سازمان انقلابی حزب توده ایران" را شکل دادند. این انشعاب که در سال ۱۳۴۳ انجام شد، به گفته کیانوری بزرگترین انشعاب تاریخ حزب توده بود.. از سال ۱۳۵۳ سرنگونی شاه از طریق "اتحاد عمل" مهم ترین هدف حزب توده بود و بر اساس آن برنامه جدیدی برای حزب توده ایران در پلنوم پانزدهم کمیته مرکزی حزب به تصویب رسید. انشعاب گروه منشعبین توده ای از سازمان چریکهای فدائی درسال ۱۳۵۵ و همچنین تشکیل یک جریان انتشاراتی به نام »نوید» از سال ۱۳۵۴ مجددا حزب را به جنب وجوش فعالیت درایران واداشت . با شروع روند انقلاب، حزب توده به حمایت از امام خمینی و انقلاب پرداخت و خواهان تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری برای سرنگون ساختن رژیم استبدادی محمدرضا شاه و اعلام جمهوری در ایران شد. کیانوری که در دی ماه ۱۳۵۷ با اشاره روس ها به جای اسکندری به عنوان دبیراول حزب توده انتخاب شد، در ۲۷ دی ماه اعلام کرد که رهبری امام خمینی و تشکیل جمهوری اسلامی را پذیرفته است. میراث عملکرد حزب توده- و به دنبال آن جناح اکثریت فدائیان - پس از انقلاب اسلامی درحمایت از «خط امام و خمینی» نه تنها برای خودحزب بلکه برای کل جنبش چپ نوعی بی آبروئی و بی اعتباری تاریخی را بهمراه داشته که هنوز شبح آن بر اپوزیسیون چپ سایه افکنده است. حزب توده پس از ضربات سالهای ۱۳۶۲و ۱۳۶۱ و بازداشت و زندان و اعدام اکثریت قریب باتفاق کادر رهبری آن به محاق فراموشی رفت اما بقای جان به دربردگان و مهاجران روسیه نشین زیر پرچم« علی خاوری» از رهبری جان به دربرده به یک چریان محفلی اپوزیسیونی فراموش شده تبدیل شدند. اگرچه در چندسال اخیر برخی بازماندکان حزب با تشکیل و راه اندازی گروه « دهم مهر» درحمایت از جناح به اصطلاح ضدامپریالیستی ومحورمقاومت رژیم به رهبری خامنه ای گاه و بیگاه بر برپائی تظاهرات و تجمعات میلیونی با تعداد ۳۰ الی ۵۰ نفر عرض اندام می کنند که به نظر می رسد به مصداق « هرکسی بازگردد به اصل خویش » ، حضوردوباره این گروه و فعال شدن سایت انتشاراتی «راه توده» با ایما و اشاره مجدد دستگاه امنیتی روس ها باشد. میراث فکری مبارزات ضدامپریالیستی که روزگاری از زرادخانه حزب کمونیسنت شوروی به لحاظ مناسبات با چنبش چپ جهانی صادرشده بود آن چنان قدرتمند بود که تا امروز نیز بخش های وسیعی از چپ و نیروهای مترقی را بدامان خودکشیده است. بدون شک هیچ توجیهی «اتحادعمل یا وحدت ویا پشتیبانی » از برخی نیروهائی که به لحاظ پایگاه ارتجاعی متعلق به دوران ماقبل سرمایه داری

وماهیتا ارتجاعی هستند در مبارزه ضدامپریالیستی و حتی ضددیکتاتوری وجودندارد چرا که اگر معیار صرفا مبارزه با امپریالیسم بدون توجه به ماهیت این مبارزه باشد رجاله ای نظیر« نواب صفوی و فدائیان اسلام» که توانستند در عرض مدت کوتاهی سه نخست وزیر کشوررا در ملاعام ترور کنند ، قابل ستایش بوده و عکس آنان باید درسردرب حزب توده یا سازمان اکثریت بغل دست عکس رهبران حزب نصب شود. همین استدلال درباره حماس و جهاداسلامی درمورد جنبش فلسطین هم صادق است اگرچه درک موضوع به سادگی صورت نخواهدپذیرفت .نمونه دیگر این مضحکه ضد امپیریالیستی مترقی دانستن« عیدی امین ادمخوار رئیس جمهور مخلوع اوگانادا» بود که موجبات شرمساری تاریخی را برای چپ طرفداروی فراهم آورد.

بخش هجدهم -سازمان چریک های فدایی خلق

سازمان چریک های فدایی خلق، گروهی تشکیل شده از دو گروه جوانانی بود که در سال ۱۳۵۰ در پی سرخوردگی از شکست حزب توده و جبهه ملی شکل گرفت. این سازمان که شامل دانشجویان و دانش آموختگان دانشگاه ها بود به شیوه مسالمت آمیز و فعالیت ها و روش سیاسی- فرهنگی حزب توده منتقد و به دنبال فعالیت های مسلحانه علیه حکومت پهلوی بود. دو گروه اصلی شکل دهنده فداییان با تسامح عامدانه نگارنده – چون واقعیت آن است که درتشکیل سازمان چریکهائی فدائی خلق زنده یاد بیژن جزنی نقشی نداشته زیرا او حداقل سه سال قبل از تشکیل سازمان در زندان بوده و از روند تشکیل سازمان نیز بی خبربوده است- شامل افرادی چون بیژن جزنی عباس سورکی، غفور حسن‌پور، علی اکبر صفایی فراهانی، محمد صفاری آشتیانی، حمید اشرف، مسعود احمدزاده و امیرپرویز پویان بوده است. این دو گروه در پی حمله «پیشتازان فدایی» به ژاندارمری سیاهکل در ۲۶ اسفند ۱۳۴۹، به هم پیوستند و به عنوان«سازمان چریک های فدایی خلق » اعلام موجودیت کردند.

بر اساس دیدگاه آنها نظریه و روش مسالمت آمیز و محافظه کارانه حزب توده نظریه« بقا » نام داشت که در دوران خفقان و سرکوب نیروها غیر موثر عمل می کرد. هسته فکری فداییان مانند بقیه گروه های مارکسیستی آن دوران بر تقسیم جهان به دو اردوی سرمایه داری و امپریالیسم به رهبری آمریکا و همه مرتجعیت جهان و اردوی کشورهای سوسیالیستی، طبقه کارگرِ کشورهای سرمایه داری و جنبش های رهایی بخش ملی استوار بود. از نظر آنها راه پیروزی اردوی سوسیالیسم بر اردوی امپریالیسم انقلاب دموکراتیک توده ای به رهبری طبقه کارگر و حزب پیشروی آن بود. آنها راهکار رسیدن به آمادگی ذهنی برای چنین انقلابی را مبارزه و فعالیت های مسلحانه می دانستند. با وجود اشتراکات فکری، از همان آغاز شکل گیری سازمان اختلافات فکری و روشی به مرکزیت جزنی و گروه دوم به مرکزیت احمدزاده وجود داشت. عمده تفاوت بین آنها پیش از ایجاد سازمان، تاکید جزنی و گروهش به فعالیت های مسلحانه در شهر و روستا با تمرکز بیشتر بر روستا و تاکید احمدزاده و گروه او بر عملیات مسلحانه و چریکی شهری بود. این اختلاف فکری در نهایت با توافق بین دو گروه برطرف شد.هردوگروه ساخت اقتصادی کشوررا سرمایه داری وابسته می دانستند اما حداقل یک گروه به عملیات مسلحانه و راهبرد محاضره شهرهاازطریق روستا اعتقادداشت .

در مجموع به ویژه در سال های اولیه سازمان، تزها و روش فکری احمدزاده غالب بود که بر پایه مبارزه مسلحانه بود و برای تبلیغ سیاسی اهمیت چندانی قائل نمی شد. در نتیجه چنین روش فکری تعداد زیادی از افراد عضو توسط ساواک قربانی شدند و سازمان با بن بست مواجه شد و همین موضوع موجب انشعاب گروهی به رهبری« بقایای رفقای تورج حیدری بیگوند» از سازمان چریک های فدایی خلق شد. آنها درابتدا اشتباها به سوی بخش مارکسیست شده مجاهدین رفتند اما طی جلسات گفتگو تقی شهرام با کیاست وتیزهوشی دریافت که آنان ازموضع حزب توده ایران مخالف مشی چریکی شده لذا گفتگو باآنان را قطع نمود و آنان نیز بدنبال سراب گمشده خوددرحزب توده به سوی «کروه نوید» شتافتند.

آغاز جدی روند انقلاب در سال ۵۷ با پذیرش تزهای جزنی همراه بود. بقایای سازمان چریکهای فدائی خلق سواربر نوستالوژی برجای مانده از مبارزات ومقاومت شهیدان چریک با پیوستن به بقیه نیروهای انقلابی توانستند درجریان انقلاب نام سازمان را به یک ماندگاری تبدیل کنند. مهمترین کتب نظری فدائیان کتاب های «مبارزه مسلحانه هم تاکتیک هم استراتژیک ،ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا - آذربایجان ومسئله ملی –تاریخ سی ساله ، مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی – چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می شود»

براساس اظهارات ونوشته های آخرین بازماندگان پس از ضربات سال ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ بعداز شهدت «حمیداشرف » به عنوان مغزمتفکر تشکیلاتی ، سازمان عملا مضمحل و در روزهای انقلاب بنا گفته بازماندگانش حدود بیست نفری می شدند اما سابقه مبارزاتی و نوستالوژی آن توانست سازمان را بعد انقلاب به قویترین و بزرگترین تشکیلات سراسری قدرتمند چپ تبدیل کند. متاسفانه فقدان و ضعف همیشگی جنبش و سازمان های چپ یعنی نداشتن چراغ راهنمای آینده « تئوری و سیاست مشخص مارکسیستی » از فردای انقلاب گریبانگیر سازمان شد و با رسوخ عناصر زنگ زده زندان در کادررهبری و باند بازی پس از تحمل چند انشعاب عملا به زائیده حزب توده تبدیل و سرانجام زیر فشار دستگاه پلیسی تن به مهاجرت داد و به یک محفل پراکنده داستان گوئی سقوط کرده که در دوره ای شاهد حضورحداقل ده گروه ومحفل که عموم انها پسوند فدائی یا فدائیان را حمل می کنند، بوده ایم. انشعابات عمده در طی سال ۱۳۵۸ -چریکهای فدایی وطرفداران مشی مسلحانه - ، سال ۵۹ -سازمان چریکهای فدایی خلق ایران–اقلیت- وسال ۶۰ -جناح چپ - از سازمان اصلی جدا شدند .بعداز مهاجرت ومشاهده سوسیالیسم واقعاموجود که در شکل سرمایه داری عقب مانده زیست میکرد ودیدن آنچه در بهشت موعود مارکسیسم روسی می گذشت از همان دوران مهاجرت نطفه انشعابات و کناره گیری ها در درون بقایای سازمان بسته شد که به مجرد رسیدن افراد به جهان موعود سرمایه داری انشعابات و کناره گیری ها شدت گرفت به طوری که در حال حاضر نه از تاک نشان مانده ونه از تاک نشان

آن چه بزرگترین سازمان چپ ایران و بعدا سایر گروه ها و سازمان ها را دچار سقوط و فراموشی کرد بیش از آنچه ناشی از سرکوب دستگاه پلیسی رژیم جمهوری اسلامی باشد نداشتن برنامه« چه باید کرد» و بررسی «چه شد » بود. عوامل مشدده این عارضه «خودبزرگ بینی ، خودشیفتگی زندانیان از بندرسته ، بی دانشی ، وپیروی از مارکسیسم روسی و فاصله داشتن با ماهیت مارکسیسم مبتنی بر آزادیخواهی و دمکراسی ومشارکت مردم» بود . تا انجا که من به یاددارم تنها جریانی که در اوائل سال ۱۳۵۷ به درستی سیرجریان انقلاب را پیش بینی کرده بود« گروه زحمت» بخش انشعابی اتحادیه کمونیست ها بود که در نشریه زحمت شماره« ۴ » رسما نوشته بود چپ باید بین «بختیار دمکرات مآب « و «خمینی فاشیست مآب » ، بدون شک از بختیار حمایت کند و هشدار داده بود به قدرت رسیدن خمینی و باند او موجبات شکل گیری حکومتی شبیه بعثی ها در عراق و سوریه خواهد بود .البته تقی شهرام هم در دوران بازداشت تحلیل مفصل و منطقی از برآمدن رژیم و برخوردهای آتی آن ارائه داد ولی درآن بحبوبه عقد و عروسی پیر مغان با کودک همسری انقلاب تازه به بارنشسته ، کسی به این حرف ها گوش نمی کرد ؟! باید در همین قسمت تاکید شود که برخلاف ادبیات و تاریخ چریکی

عملا از سال های بعر ۱۳۴۲ ایران با ظهور انواع گروه ها و محفل های سیاسی غیر چریکی هم مواجه بوده که تاثیر خاصی هم به علت کوتاه بودن دوره فعالیت آنان در جامعه نداشته اند. مهم ترین این گروه ها شامل سازمان مجاهدین خلق ایران ،بخش منشعب مارکسیست مجاهدین خلق« – پیکار- آرمان خلق و اتحاد مبارزه » ، ستاره سرخ ، گروه فلسطین ، سازمان انقلابی حزب توده – بعد انقلاب به نام حزب رنجبران - ، اتحادیه کمونیست های ایران – بعداز ضربات آمل و مهاجرت به خارج به نام حزب کمونیست مارکسیست، لنینیست، مائوئیست - ، گروه نوید طرفدارحزب توده ، گروه وحدت کمونیستی - بعد انقلاب به سازمان وحدت کمونیستی - و دهها گروه کوچک خط سه دیگر.

بخش نوزدهم - شکل گیری سرمایه داری بورکراتیک دولتی درشوروی

آن چه مسلم است دوران ظهور چریکها ومشی چریکی در ایران -فارغ از شرایط جهانی برآمدن مشی چریکی -مصادف با بی عملی رهبران و حاکمیت نوعی سکون و رکود جنبش های سیاسی حاصل از اصلاحات ارضی و شروع فاز صنعتی شدن کشور بوده که عمل گرائی بدون تئوری را تقدم بخشیده بود. جریان چپ جدید – بدون لحاظ مرکزیت حزب توده ایران -حتی از تحولات فکری چپ جهانی چندان مطلع نبود و نمی دانست که در دهه ۱۹۲۰در اروپا، به‌ویژه در ایتالیا و آلمان، نخستین کسانی که از مفهوم سرمایه‌داری دولتی استفاده کردند، «چپ‌های کمونیست» بودند. آمادئو بوردیگا، رهبر چپ کمونیست ایتالیا، پس از مرگ لنین در ۱۹۲۴ هشدار داد که سیاست‌های اقتصادی شوروی، به‌خصوص در دوره نپ، در عمل به بازسازی مناسبات سرمایه‌داری در قالب دولتی منجر می‌شود. در همین دوران، کمونیست‌های شورایی در آلمان و هلند -مانند آنتون پانکوک- نیز در نشریات خود شوروی را نه سوسیالیسم، بلکه شکلی از سرمایه‌داری با مدیریت دولتی معرفی کردند. و یا در دهه ۱۹۳۰، ماکس شاختمن، فعال تروتسکیست در آمریکا، در نوشته‌هایش در نشریه ***New International***به تردید در ماهیت کارگری شوروی پرداخت. او سرانجام در سال‌های ۱۹۳۹—۱۹۴۰ از تروتسکی جدا شد و نظریه «بوروکراسی استبدادی» را مطرح کرد که شباهت زیادی به مفهوم سرمایه‌داری دولتی داشت. در همین دوره، گروه جانسون—فارست به رهبری سی. ال. آر. جیمز و رایا دونایفسکایا نیز شکل گرفت. این گروه صریحاً استدلال می‌کرد که شوروی چیزی جز سرمایه‌داری دولتی نیست، زیرا مالکیت دولتی به‌تنهایی سوسیالیسم نمی‌سازد؛و سوسیالیسم یعنی کنترل مستقیم و آزادانه کارگران بر تولید که چنین امری در شوروی محقق نیست. در دهه ۱۹۴۰برخلاف بی خبری جنبش چپ ایرانی ما شکل‌گیری آثار کلاسیک پیرامون« سرمایه داری دولتی »در شوروی هستیم که مهم‌ترین اثر کلاسیک در این زمینه کتاب «*سرمایه‌داری دولتی در روسیه*- نوشته تونی کلیف در سال۱۹۴۸- بود. کلیف، مارکسیست بریتانیایی، با استدلال‌های دقیق اقتصادی نشان داد که دولت شوروی همان نقشی را ایفا می‌کند که سرمایه‌داران خصوصی در نظام سرمایه‌داری انجام می‌دهند: انباشت سرمایه از طریق استثمار نیروی کار. این کتاب نقطه‌ی عطفی شد و جریان «سوسیالیست‌های بین‌المللی» در بریتانیا و دیگر کشورها آن را مبنای نظری خود قرار داد. در همین سال‌ها گروه فرانسوی *Socialisme ou Barbarie*به رهبری« کورنیلیوس کاستوریادیس و کلود لوفور» نیز شوروی را نوعی «بوروکراسی استثماری» دانستند و آن را از هر شکل سوسیالیسم واقعی جدا کردند.بعدها همین جریان در دهه ۱۹۵۰ از درون بلوک شرق سردر آورد و نخستین بار میلُوان جیلاس، از رهبران ارشد حزب کمونیست یوگسلاوی، درسال ۱۹۵۷ در کتاب مشهور« *طبقه جدید*» استدلال کرد که شوروی نه جامعه‌ای بی‌طبقه بلکه حاکمیت یک «طبقه بوروکرات جدید» است. او معتقد بود این طبقه جدید همان نقشی را ایفا می‌کند که سرمایه‌داران در سرمایه‌داری کلاسیک داشتند. کتاب میلوان جیلاس به دلیل سابقه سیاسی او اهمیت ویژه‌ای یافت، زیرا برای نخستین بار یک مقام بلندپایه کمونیست چنین انتقادی را مطرح می‌کرد.بنظر می رسد آن چه سرگردانی جنبش چریکی وحتی سایرینی که منتقدمشی چریکی بودند را ازیک تحلیل شناختی منطقی دورکرده بود فقدان شناخت آنان ازماهیت نظام سرمایه داری وبالاخص نقش سرمایه درجامعه

بود. نکاهی به «خطابیه توضیحی دررابطه با اعدام مصطفی فاتح صاحب کارخانجات جهان » -که اتفاقا جز معدودسرمایه داران صنعتی خوشنام کشورمحسوب می شد و به عقیده بسیاری از چپ ها درهمان زمان ترور او هم اشتباه بود -درک ساده لوحانه فدائیان از رابطه کاروسرمایه را نشان میدهدکه مدعی بودند فاتح با تقسیم شبانه روز، به سه شیفت هشت ساعته درصدد استثمار کارگران برآمده بود؟! توگوئی فاتح مبدع ومبتکر شیفت کاری کارگران درایران بوده است؟! این درک مکانیکی اکونومیستی درسال ۱۳۵۰=۱۹۷۱ هنوز نمی دانست که در انقلاب صنعتی قرن نوزدهم بیشتر کارخانه‌ها یک یا دو شیفت داشته و کارگران روزی ۱۰ تا ۱۲ ساعت کار می‌کردند. اما با افزایش تولید انبوه و نیاز به استفاده مداوم از ماشین‌آلات، صاحبان صنایع به سمت شیفت‌های طولانی‌تر و چندگانه رفتند. پس از **جنگ جهانی اول** «**۱۹۱۸–۱۹۱۴**» و به‌ویژه **جنگ جهانی دوم** « **۱۹۴۵–۱۹۳۹**» ، صنایع نظامی و فولاد و انرژی برای تأمین تقاضای جنگی مجبور شدند کارخانه‌ها را به‌طور شبانه‌روزی فعال نگه دارند. در همین زمان الگوی **سه شیفت ۸ ساعته** -صبح، عصر، شب- به‌عنوان یک استاندارد جهانی در بسیاری از کشورها جا افتاد .

با مبارزات اتحادیه‌های کارگری و تصویب قوانین کار«مانند تصویب **قانون ۸ ساعت کار در روز** در آمریکا در سال ۱۹۱۹ و سپس رواج جهانی آن» ، کارفرمایان به‌جای ۲ شیفت طولانی، سیستم ۳ شیفت ۸ ساعته را به‌کار گرفتند. یعنی مبارزات طبقه کارگر موجد وباعث تقسیم کار سه‌شیفته در کارخانه‌ها به شکل رسمی از **دهه ۱۹۲۰ میلادی** آغاز و در دوران جنگ جهانی دوم به‌طور گسترده در سراسر جهان تثبیت و رایج شد وربطی به درجه استثمار ویا مصطفی فاتح نداشته است. اگرچنبش چریکی به جای ازبرداشتن تاریخ جنبش دانشجوئی حداقل ارتباط را با کارگران صنعت نفت ومبارزات سندیکائی می داشت ، و می دانست حداقل از دهه سی نیز صنایع نفت ونساجی سه شیفت بوده اند، هیچگاه اقدام به انتشار این خطابیه توضیحی نمی کرد .

در دهه ۱۹۶۰، پاول ماتیک، مارکسیست شورایی آلمانی–آمریکایی، در مقالات و سپس درسال ۱۹۶۹=۱۳۴۸ در کتاب« *مارکس و کینز* » بارها بر این نکته تأکید کرد که شوروی نمونه‌ای از سرمایه‌داری دولتی است و همانند سرمایه‌داری غربی گرفتار بحران‌های انباشت و رکود خواهد شد. در این دهه همچنین جریان‌های مائوئیستی در سراسر جهان، از اروپا تا خاورمیانه، شوروی را «رویزیونیست» و در عمل «سرمایه‌داری دولتی» می‌نامیدند؛ هرچند آن‌ها چین را سوسیالیسم واقعی می‌دانستند. اما جریان‌های مستقل‌تر مانند برخی نیروهای خارج کشور نظیر «گروه اتحاد کمونیستی» شاید به عنوان تنها گروهی بودند که هم شوروی و هم چین را «سرمایه‌داری دولتی » می‌دانستند. متاسفانه جز ترجمه کتاب «طبقه جدید میلوان جیلاس » که آن هم دربرآیند تبلیغات ضد کمونیستی درایران قبل انقلاب کتاب دیگری درباره سرمایهداری بودن شوروی منتشر نشده بود.البته فضای ایران خودروایت غم انگیزی را دارد زیرا در دهه ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ حزب توده ایران نفوذ گسترده‌ای داشت و به‌شدت وفادار به خط شوروی بود؛ بنابراین هیچ ترجمه‌ای از آثار منتقدان شوروی نه معرفی می شد ونه کسی مطلع بود واگرهم کسی مطلع بودازترس انگ زنی حزب توده وتبلیغات چپ جهانی اردوگاهی جرئت ترجمه می

داشت. از دهه ۱۳۴۰ با رشد چپ نو و جنبش‌های دانشجویی، ترجمه آثار نویسندگانی چون چه‌گوارا، رژی دبره و فرانتس فانون رایج شد. این متون به جنبش‌های چریکی و رادیکال الهام می‌بخشیدند، اما به‌طور مستقیم به نظریه «سرمایه‌داری دولتی» درباره شوروی نمی‌پرداختند.

تنها استثنا، همان کتاب «*طبقه جدید* نوشته میلُوان جیلاس » بود که در اواخر دهه ۱۳۴۰ به فارسی ترجمه شد. این اثر در محافل دانشگاهی و روشنفکری ایران تأثیر گذاشت، زیرا از زبان یک انقلابی سابق و از درون جنبش کمونیستی، ماهیت بوروکراتیک و ضدکارگری شوروی افشا می‌شد. در مقابل، کتاب تونی کلیف «*سرمایه‌داری دولتی در روسی» یا* آثار شاختمن، جیمز، دونایفسکایا و کاستوریادیس تا سال ۱۳۵۰ هیچ ترجمه‌ای در ایران نداشتند و حتی در میان فعالان چپ اساسا شناخته شده نبودند اما آنجه حیرت انگیز است با حضورچپ فدرتمندایرانی مهاجردراروپا وامریما هم این آثار شاید دچارنوعی سانسوربودند ویاکمتر شناخته می‌شدند.

نتیجه آن که بعد انقلاب بطور عمده چپ دریافت که تا سال ۱۹۷۰ میلادی -۱۳۵۰ شمسی- نظریه «سرمایه‌داری دولتی» درباره شوروی از مسیرهای مختلف درجهان طرح شده به طوری که نخستین بار در دهه ۱۹۲۰ توسط بوردیگا و کمونیست‌های شورایی مطرح شد. سپس در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ با کارهای شاختمن، جیمز، دونایفسکایا و به‌ویژه کتاب تونی کلیف به اوج رسید و در دهه ۱۹۵۰ با کتاب «*طبقه جدید*- میلوان جیلاس» جهانی شد.انگاه در پی اختلافات چین با شوروی در دهه ۱۹۶۰ با نوشته‌های پاول ماتیک و گروه‌های مائوئیستی گسترش یافت. اما در ایران، تا پیش از انقلاب ۱۳۵۷ تنها کتاب *طبقه جدید* میلُوان جیلاس و احتمالا جلد اول مبارزه طبقاتی در شوروی شارل بتلهایم به فارسی در دسترس بود و بقیه متون عمدتاً ناشناخته ماندند. فضای فکری ایران در آن زمان بیشتر تحت تأثیر ادبیات ضد امپریالیستی و چریکی -فانون، چه‌گوارا، دبره- بود تا نقدهای مارکسیست‌های غربی از شوروی. لذا چپ ایرانی که رشد ومطالعات جسته وگریخته خودرا در خانه های تیمی نیمه تاریک یا زندان های شاه طی کرده بود در دوره انقلاب با انبوهی از نظریات جدید برآمده از مارکسیسم مواجه شد که به علت ناتوانی در درک و هضم و یا انتقاد از آن ،زیر بمباران تبلیغات فکری رهبران کارآزموده توده ای ، کل این نظرات را به عنوان نظرات ضد کمونستی عملا بایکوت کرده بود؟! اما به هرحال نسل چوان چپ سال های انقلاب عموم دریافت های اصولی خودرادر مورد شوروی وچین از لابلای نوشته های شارل بتلهایم در دوکتاب مبارزه طبقاتی در شوروی و سازماندهی صنعتی درچین ، «سرمایه داری دولتی و توسعه- نوشته مارن پفیفر ترجمه پیروز الف» ، «سرمایه داری دولتی و دولت - نوشته علی اکبررادی» ، « سوسیالیسم یا سرمایه داری دولتی -نوشته پل سوئیزی» ، سرمایه داری دولتی در الجزایر -ترجمه پیروزالف» ، دریافت کرده بودند. بدیهی است آنانی که حتی این چند کتاب را نخوانده بودند که بی شمارهم بودند حتی تا بعد مهاجرت و فروپاشی شوروی و چین این دوکشوررا علیرغم همه انتقادات بلانسبت سوسیالیسم می دانستند.

ممکن است گفته شود گروه های مائوئیستی نظیر سازمان انقلابی حزب توده و اتحادیه کمونیست ها قبل انقلاب، نوشته های بی شماری در باره « سوسیال امپریالیسم شوروری» نوشته بودند اما اشکال آن بود که آنان با ارائه آمارهائی درباره کارخانجات زیرزمینی - زیر پله ای خودمان – مطالبی را می نوشتند که با سرمایه داری دولتی قابل جمع نبود و قادر به تبیین روابط تولیدی حاکم بر مناسبات اقتصادی شوروری نبودند مضافا چین روستائی و آلبانی وکره شمالی محصوردر تاریکی را مظهر سوسیالیسم می دانستند که مضحکه ای بیش نبود ؟شاید اگر این دوستان خارج نشین به جای تئوریزه کردن« تز سه جهان » مدتی هم در باره سایرنظرات مارکسیستی نظیرمواردمطروحه در مجله «مانتلی ریوو » وقت می گذاشتند نتیجه بهتری از تقابلات بین گروهی و غرق شدن در مناسبات بین شوروی وچین حاصل جنبش ایران می شد .

البته مطالعات بعدی نشان داد که برخلاف چپ ایرانی که قبل انقلاب جز معدودی – آن هم صرفا به علت مخالفت با حزب توده- نتوانسته بودند ماهیت دولت شوروی را دریابند در همان کشورهائی که الگوی مبارزاتی چریکها شده بود صاحب نظران چندی همچون میگل انریکو و سزارماگالانز از رهبران جنبش میرشیلی ، خوان کارلوس ماربن و ردلفووالش آرژانتینی ، ادوراد دوگاله آنو در اروگوئه و کورنلیوس کاستوریاریس یونانی- نویسنده کتاب بورکراسی سرکوبگر سرمایه داری دولتی -ف شوروی را نه یک کشورسوسیالیستی که دولتی سرکوبگربورمراتیم و سرمایه داری دولتی می دانستند درحالی که عمده چپ ایرانی حداکثر واژه محترمانه « رویزیونیست » را به کار می بردند تا با دترمینیسم دیالکتیک مورد ادعای انها که تاریخ به عقب برنمی کردد تطابق داشته باشد. این عده شامل کسانی همچون تونی کلیف انگلیسی فلسطینی تبار – که در سال ۱۹۴۸ کتاب «سرمایه داری دولتی روسیه » را نوشت که در دهه ۱۹۶۰ هم تجدید چاپ و کل چپ ایرانی از آن در ان روزگار بی خبربود . بعد ازاو نیز افراد چپ برجسته ای نظیر «ارنست مندل با کتاب سرمایه داری موخر- ، رایا دونایفسکایا تبعیدی شوروی با کتاب مارکسیسم و آزادی – کریس هارمن با کتاب بورکراسی و انقلاب در اروپای شرقی- آدورنو- هورکهایم ، یانوش کورچاک ، آندره گوندرفرانک ، پل باران ، پل سوئیزی ، سمیرامین ، ایمانوئل والرشتاین ، هاری مگداف ، فردریک جیمسون» بودند که جریان چپ چریکی ایرانی هم به تبعیت توده ای ها بیشتر این جماعت را وابسته و نوعا مارکسیست امریکائی یا تروتسکسیست یعنی مارکسیست های مامور سیا می دانست ؟! درواقع نیکولاس پولانزاس یونانی الاصل شانس آورده بود که کتابش در ایران توسط چپ ها بایکوت نشد چون همزمان با انتشارکتاب سرمایه داری دولتی اوبسیاری از چپ های ایرانی علاوه بر مشی چریکی به ماهیت نظام باصطلاح سوسیالیستی شوروی و اقمار ان مسئله دارشده بودند.براساس تجارب و مطالعات و آشنائی با برخی عناصر ارشد چپ بسیاری از مسائلی که آن سالها دغدغه چپ نوین جهانی نظیر« دمکراسی مستقیم یا دمکراسی نمایندگی و نقش دولت فراطبقات و استقلال نسبی دولت و..» بود در چپ ایرانی جایگاهی که نداشت هیچ بلکه این گونه مباحث را به تبعیت از تفکرات توده ای که سراپای جنبش را فراگرفته بود برگرفته از نظرات نفوذی بورژوازی در جنبش جهانی می دانستند؟!

برای نمونه در حالی که جریانات چپ ایران در مقطع انقلاب« پات » شده بودند جریان انقلابی ساندنیستها در نیکاراگوئه در اوان انقلاب ایران یعنی در ماه اگوست ۱۹۷۸ تعداد ۲۵ نفر از نیروهای چریکی که خود را ملبس به لباسهای نیروهای

گارد ملی کرده بودند توانستند ساختمان مجلس ملی را به اشغال خود درآورده و تمامی نمایندگان مجلس را به گروگان گرفتند. آنها خواستار پول نقد برای تامین مخارج مبارزات خود و آزادی تمامی زندانیان ساندینیستا در مقابل آزادی گروگان ها شدند. دولت دیکتاتوری سوموزا ناچار به پذیرفتن خواست های گروگان گیرها شد.درپی آمد این حمله موفقیت آمیز، حدود یکماه بعد ساندنیست ها در نهم سپتامبر، فراخوان قیام عمومی را دادند و شروع انقلاب بدین صورت آغازشد . تا بهار ۱۹۷۹، ساندینیستا بسیاری از مناطق دورافتاده را تحت کنترل داشتند و در این زمان فراخوان اعتصاب سراسری در شهرها را دادند. همزمان یک کمیته سه نفره مرکب از دانیل اورتگا و دو عضو دیگر ساندینیستا بعنوان مسئولین دولت بعداز سقوط دولت سوموزا، انتخاب و به جامعه معرفی شدند. جنگ رو در رو برای تصرف پایتخت در اواخر ماه ژوئن بوقوع پیوست و در ۱۹ ماه جولای نیروهای مسلح ساندنیستا پیروزمندانه وارد پایتخت شده و در همزمان گارد ملی متلاشی شد و بیشتر افرادش به سوی کشورهای همسایه همانند گواتمالا، هندوراس، و کاستاریکا فرار کردند.این حرکت نشان داد که حتی درک عملیات جریکی مبارزان ایرانی برخلاف مشی چریکهای امریکای لاتین بوده زیرا آنان قبل از عملیات توانسته بودند رهبری خودرا در جنبش اجتماعی و سیاسی دهقانان به اثبات رسانند که عملیات گروگان گیری نمایندگان مجلس در شرایط موقعیت انقلابی ضربه نهائی را به هیمنه رژیم دیکتاتوری سوموزا زد - تاکید کنم که این موضوع بدون توجه به انحراف بعدی دارودسته رهبری دانیل اورته گا و غلطیدن انها به فساد می باشد- . استناد به شرایط پلیسی ایران نیز این بی عملی و فاصله گرفتن از طبقه کارگر وزحمتکشان را توجیه نمی کند زیرا در همان دوران درکشورهای برزیل، آرژانتین ، شیلی ، اسپانیا حکومت هائی نطامی که به مراتب از حکومت شاه فاشیستی تر عمل میکردند حاکم بودند ولی جنبش اجتماعی - ونه سیاسی صرف - درجریان بود وچپ این کشورها توانسته بود خودرا به ریشه این جنبش گره بزند تا در موقع سرنگونی یا فروپاشی و یا انتقال قدرت شریک قدرت و یا حتی جایگزین قدرت شود.اما چپ ایرانی علیرغم همه جانبازی وزندان نه تنها نتوانست کمترین بهره را ازانقلاب ۱۳۵۷ کسب نماید که عملا ازفردای انقلاب با سرکوب آرام در ایران وسرکوب رسمی درکردستان وترکمن صحرا مواجه وسرانجام درسال ۱۳۶۰ زیرضربات رژیم آخوندی درهم شکست و بارسفرمهاجرت را بست. البته موج مهاجرت چپ بعداز سرکوب سال ۱۳۶۰ نخستین بار در سازمان اکثریت با رفتن به آستان برادربزرگ شروع شده بود.

بررسی امواج مهاجرت چپ از دوران رضاشاه به بعد نشان می دهد که تاریخ مهاجرت و یا فرار اجباری چپ در چهارمرحله یا چهارموج صورت گرفته که موج اول ۱۲۹۹- در اوائل برآمدن رضاشاه ، موج دوم – بعداز سرکوب جنبش آذربایجان وکردستان ، موج سوم- بعداز کودتای ۲۸ مرداد وموج چهارم- بعداز بهمن ۱۳۶۱ بوده است .البته منزلگه همه مهاجران چه روسی تباران و چه چپ های مستقل سرانجام پناه بردن به دامان کشورهای غربی بود که هنوز می توان در آن کشورها بر خلاف مهد به «اصطلاح سوسیالیسیم» دمکراسی و آزادی را مشاهده کرد .برای این که اوج ذلت و حقارت حضرات تبعیدی در شوروی و ارگاه سوسیالیسم را دریابیم بد نیست به گفتارهائی از کتابچه «با گام های فاجعه» نوشته شیوافرهمند اشاره کنیم که علیرغم تاکیدات سفارت شوروی و رفقای حزبی به رهبران حزب توده و با توجه به این رهبری حزب می

دانست دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی درصدد دستگیری آنان هستند بسیاری ازآنان داوطلبانه ماندن در ایران تا رفتن مجدد به غربت اردوگاهی را ترجیح دادند که متاسفانه جان خودرا بر همین قمارباختند. دلیل این امر تکرار تجربه تحقیر و حقارتی بود که برعمده آنان – جز چندنفرخاص- در دوران مهاجرت تحمیل شده بود که بعدها در دوران مهاجرت رهبران اکثریتی نیز بر عمده آنان رفته بود و دریافتند بهشت موعود سرابی بیش نبوده است؟!

بخش بیستم – فقدان نظریه پردازی در جنبش کمونیستس ایران

اگر بخواهیم واقع بینانه قضاوت کنیم چپ ایران، در قرن بیستم، هیچ نظریه‌پرداز اصیل به معنای نه تنها مارکس، لنین ، لوکزامبورگ بلکه حتی در قدو قواره نظریه پردازان امریکای لاتین نداشته‌ایم. آنچه داریم و داشتیم راویان وقایع و حدیث خانه تیمی بوده اند که بسیاری نیز در روایت خودبعضا امانت داری را حفظ نکرده اند. اما شاید بتوان گفت آنانی که در جنبش چپ سرآمد وشناخته شده به نطریه پردازی بوده اند را شامل محمدامین رسول زاده ، اوتیس سلطان زاده ، بیژن جزنی ، تقی شهرام ، حمیدمومنی ، داریوش کائدپور و منصورحکمت دانست .برای مثال احسان طبری عمدتا مفسر ومبلغ نوشته های مارکسیسم روسی و نورالدین کیانوری عمدتا تحلیلگر سیاس سیاسی کاربوده اند تا نظریه پرداز. متاسفانه یکی از شیوه های نادرستی که بنیان ان توسط حزب توده به تاسی از استالین وحزب کمونیست شوروی درایران بکارگرفته شده ترور فکری وحذفی نام اشخاصی است که به مخالفت با حزب یا استالین برخاسته بودند. دراین رابطه زندگی زنده یادان «محمدامین رسول زاده و حتی خود سلطان زاده» قابل ذکراست که تا قبل انقلاب در بیشتر نوشته جات عامدانه اسامی آنان حذف شده بود .محمدامین رسول زاده متولد باکو بود که اورا موسس جمهوری آذربایجان می دانند. تأثیر تأسیس این جمهوری به‌گونه‌ای بود که هفتاد سال پس از سقوط آن توسط ارتش سرخ شوروی، توانست خویشتن را از خاکستر جنگ سرد رهانیده و با فروپاشی شوروی دوباره پای در موجودیت سیاسی جهان بگذارد.محمدامین رسول‌زاده در سال ۱۹۰۷ نمایشنامه سوسیالیستی به نام «ناگهانی بلا» را در روزنامه سوسیالیستی «مشرب تکامل» به چاپ رساند؛ اما یک سال بعد در سال ۱۹۰۸ با نوشتن نمایشنامه «قارانلیق دا ایشیقلار» افکار ناسیونالیستی خود را بروز داد. او در این نمایشنامه که از طرف جمعیت نجات باکو به صحنه رفته بود،برای اولین‌بار از خودمختاری آذربایجان صحبت به میان آورده و با این اثر فکر استقلال آذربایجان را از روسیه تزاری مطرح ساخت. این موضوع باعث شد تا تحت تعقیب پلیس تزاری قرار گیرد.این نمایشنامه نشان می‌دهد که محمدامین رسول‌زاده در آن موقع با تداخل افکار سوسیالیستی و ملی‌گرایی در افکار خود مواجه بود؛ زیرا در نمایشنامه اولی به‌عنوان یک سوسیالیست افکارش را تشریح می‌کند. ولی در دومی خواستار استقلال آذربایجان می‌شود، اما رفته‌رفته ملی‌گرایی بر وی غالب می‌شود. محمدامین رسول‌زاده همچنین در کتاب «ایران تورکلری» -ترک‌های ایران- از نقش مهم ترک‌های آذربایجانی آن‌سوی رودخانه ارس در انقلاب مشروطیت ایران صحبت می‌کند و از تبریز همانند مارسی در انقلاب فرانسه و تسالونیکی در انقلاب عثمانی یاد می‌کند.محمدامین رسول‌زاده نخستین و تنها رییس‌جمهور جمهوری دمکراتیک آذربایجان است. او نخستین رییس‌جمهور یک کشور در جهان اسلام در سال ۱۹۱۸ میلادی است. او از بنیانگذاران حزب دمکرات ایران، سردبیر روزنامه ایران‌نو و از اندیشه‌پردازان سوسیال دموکراسی در جنبش مشروطیت ایران بود. او در میان شخصیت‌های آذربایجانی از وجهه بسیار بالایی برخوردار است. فریدون آدمیت در کتاب «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران» درباره او چنین نوشته‌است: «او اندیشه‌گری است پرمایه، با ذهنی فرهیخته و فکری منظم و منطقی، و از مردان استوار و بافضیلت بود. اوازنطرنوشتاری نه تنها در دربین هم دوره ای های خودبلکه بعدها هم کسی نتوانست بیش ازاو بنویسد . زیرا بیش از بیست جلدکتاب وصدهامقاله نوشته است .اگرچه اواز سوسیالیسم

برید وبه ملی گرائی و پان ترکیسم پناه برد اما این باعث نمی شودکه نقش برجسته وی درجنبش مشروطیت وبنیانگذاری سوسیال دمکراسی درایران نادیده گرفته شود. اگررهبران حزب توده ازراه دور برای عکس استالین هورا می کشیدند او ازرفقای شخصی استالین بودکه در دورانی که استالین توسط رژیم تزاری تحت تعقیب بود مدتی را در پناه رسول زاده به سربرد اما بعدها به علت دفاع از استقلال آذربایجان مورد خشم اوواقع شد . اگردرغلطیدن یا گرایش اورا دردوره ای به نازیسم نکته منفی بدانیم باید دانست که حتی حضرت کیانوری نیزدردوران دانشجوئی درآلمان مدتی جنین بوده است!؟ از مهم ترین کتاب های رسول زاده می توان از «گزارش هائی از انقلاب مشروطیت ، جمهوری آذربایجان و چگونگی شکل گیری آن ، ملیت و بلشویسم ، نظامی کنجوی ، درخانه همسایه ،سیاوش عصرما، حیات ملی ، وضعیت سیاسی درروسیه ، ورشکستگی سوسیالیسم و آینده نگری و..» نام برد.

هدف من نشان دادن تفاوت جایگاه عناصر فعال جنبش چپ بوده و این بدان معنی نیست که اگر گفته می شود اوتیس سلطان زاده ، طبری ، جزنی ، داریوش کائدپور یا منصور حکمت و....در قدو قواره نظریه پرداز بوده اند پس نطرات آنها درست است بلکه این چندنفر این توانمندی را دارا بودند که نطرات خودرا در باره وجوه مختلف جنبش از منظر مارکسیسمی که بدان اعتقادداشتند فرموله کنند.

یک بررسی تطبیقی در شعارهای اصلی جنبش مشروطه -۱۹۰۶/۱۲۸۵ میلادی- ، برآمدن رضاشاه ،نهضت ۱۳۳۲ ، اصلاحات ۱۳۴۲ و انقلاب ۱۳۵۷ نشان می دهد که در همه این جنبش ها خواسته دمکراسی غایب بوده به طوریکه شعارو خواسته اصلی جنبش مشروطیت برقراری عدالت و قانون، محدود کردن قدرت شاه از طریق تأسیس مجلس شورای ملی و خواسته دوره برآمدن رضا شاه -اوایل دهه ۱۳۰۰ شمسی / دهه ۱۹۲۰ میلادی- برقراری امنیت و مبارزه با فساد و نوسازی کشورازطریق یک دولت قدرتمند مرکزی و خواسته اصلی نهضت سال ۱۳۳۲ ملی شدن نفت و اجرای کامل قانون اساسی مشروطه بوده که در انقلاب ۱۳۵۷ نیز خواستهٔ اصلی پایان دادن به استبداد شاهنشاهی، استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی بود. نگاهی به پیکره این شعارها که بعضا هم پوشانی هم دارد و روایت از درد تاریخی جامعه دارد نشان از غایب بودن دمکراسی و پاسخگوئی حاکمان دارد . اگرچه می توان گفت از جنبش مشروطیت تا به امروز مبارزه با استبداد چه درقالب سلطنت خدادادی و چه در ولایت خدادادی ، عدالت اجتماعی که چارچوب آن کاملا ناروشن و مکمل آزادی تلقی نمی شده ، استقلال ملی در برابر نفوذ بیگانگان مشترک بوده است. علاوه بر این برای جنبش چپ ایران اولویت و تقدم شعاراصلی بر سایر شعارها هم روشن نبوده ااست . به طور مثال چپ نمی دانست و نمی داند که برقراری عدالت اجتماعی نسبی بدون آزادی و آزادی بدون دمکراسی امکان پذیر نیست .ما توجه نداشتیم که آزادی بر عدالت تقدم عملی دارد درحالی که عدالت برازادی تقدم عقلی دارد وهمین کج فهمی بنیان بحران ایدئولوژی چپ شد. شاید ذکر این نکته مهم باشد که باید بدانیم و باور داشته باشیم **آزادی** بیشتر به **حقوق فردی** مربوط است و اشاره به حق یک فرد برای انجام کارهایی دارد که به او مربوط می‌شود اما **دموکراسی** به **ساختار حکومتی** و **نظام سیاسی** اشاره دارد که در آن مردم

در فرآیند تصمیم‌گیری مشارکت دارند.یکی از ایرادات اساسی به جنبش چپ از زمان حرب کمونیست تا برآمدن انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ آن بوده که اساسا درک روشنی از توسعه اقتصادی نداشته زیرا علیرغم آن که رضا شاه و محمدرضا شاه در توسعه اقتصادی کشور گام برداشته و سیاست هائی را اعمال کردند که مردم هم منتفع شدند ، چرا چپ مدعی شناخت جامعه و طبقات و حاکمیت نتوانست در هیچ دوره ای و بابت هیچ یک از اقدامات مترقی آنان درصدد نزدیکی به حاکمیت در آن مورد به هدف کسب توافق یا حمایت برآید که این اقدام می توانست در شکستن ترومای چپ و پهلوی تاثیرگزارد. برای نگارنده امروزه به عینه مشخص است که مقطع اصلاحات ارضی با همه نواقص آن و ترویج شعار« اصلاحات آری ، دیکتاتوری نه» -بازهم علیرغم شکاکیت تاریخی محمدرضاشاه به چپی که ریشه درآستان شوروری داشت و همه ما را چپ روسی می پنداشت -، می توانست یگی ازگذرگاه های تاریخی باشد که چپ نتوانست ازآن استفاده نماید. فرصت از دست رفته بعدی فقدان حمایت چپی -که در سال ۱۳۵۶ در ضعیف ترین نقطه و پایگاه تشکیلاتی بود – از بیانیه ۲۶ دیماه سه نفررهبران جبهه ملی بود که تاریخ نشان داد این سه نفر و پیروان انها می توانستند برای چپ یاران سوسیال دمکرات های اروپائی باشتند اما چپ کج اندیش ، بار مبارزاتی خودرا در کوله بار پیر مغانی گذاشت که کوله او خالی از هرکونه تفکرواندیشه و سیاست مترقی بود و فقط کهنه کتاب ولایت فقیه درآن قرارداشت ؟!

امروزه که با ذهنی بازتر به قضایا می نگریم خواهیم دانست که یکی از نکات مبهم اندیشه چپ در ایران در یکصد سال اخیر و نکته مغفول تاریخی اندیشه چپ در ایران عدم توجه محض به **روان‌شناسی اجتماعی** و روان شناسی سیاسی جامعه ، طبقات و خلق و خوی ایرانیان بوده است . این موضوع حداقل از سالهای بعداز جنگ دوم جهانی بیشتر مورد مطالعه قرارگرفته بود ولی لااقل من تا جنددهه پیش هیچ نوشتار چپی ندیده ام که به این موضوع پرداخته باشد زیرا قالب ذهنی چپ ایرانی سیاست محض برآمده از قدرت مبتنی بر جنبش های ساسی بوده که جندان وقعی به جنبش های اجتماعی برآمده از نهادهای مدنی نداشته است. این امر حداقل در نوشته های گرامشی تبلوربیشتری داشته زیرا روان شناسی اجتماعی به مطالعه رفتار و تفکرات فردی و جمعی در بستر تعاملات اجتماعی و بررسی چگونگی تأثیر **افراد، گروه‌ها، فرهنگ‌ها** و **جامعه** بر رفتار، احساسات و افکار افراد می‌پردازد.درحالی که **روان‌شناسی سیاسی** به مطالعه رفتار سیاسی انسان‌ها از منظر روان‌شناختی می‌پردازد. این رشته بر چگونگی شکل‌گیری نگرش‌ها، تصمیمات سیاسی، و تعاملات در دنیای سیاست تمرکز دارد. در روان‌شناسی سیاسی، تأثیرات روانی و اجتماعی بر سیاست‌ها و رفتارهای سیاسی افراد بررسی می‌شود. از دیگر منظر **موضوعات اصلی در روان‌شناسی اجتماعی شامل تأثیر گروه‌ها بر فرد و رفتارجمعی و هنجارهای عمومی** واینکه چگونه افراد هویت‌های اجتماعی مختلف -مثلاً از نظر نژادی، جنسیتی، ملیتی- را درک می‌کنند و چگونه این هویت‌ها رفتارهای آنها را شکل می‌دهند. همین موشوع در برخورد با خوداعضای چریکها در هردو سازمان چریکی آن روزگار در بیتوجهی به هنجارهای عمومی و انسانی آنان چه در باره روابط عاطفی و چه درمورد عشق وجودداشته که بعضا فاجعه آفرین بوده است .

وقتی ما در باره **روان‌شناسی سیاسی یعنی** چگونه نگرش‌های فردی نسبت به سیاست، احزاب، یا مسائل مختلف سیاسی شکل می‌گیرند و تغییر می‌کنند یا چگونه افراد به مسائل سیاسی آگاهی پیدا می‌کنند و انگیزه‌های مشارکت در فرآیندهای سیاسی مانند انتخابات و تظاهرات ، چیزی نمی دانیم بدیهی است که در شناخت جامعه و نیروهای آن و برآیند این نیروها هم دچار خطا شویم و در یک دوره ای که مناسبات اقتصادی کشور فئودالیته و ماقبل آن بوده مرحله انقلاب را سوسیالیستی و در دوره ای که مناسبات سرمایه داری حاکم شده ، چون حاکمیت را ارتجاعی و ضد انقلابی می دانستیم ،کشوررا نیمه فئودال و نیمه مستعمره بدانیم و یا در سال ۱۳۵۷ بدون شناخت مناسبات واقعی سرمایه داری و سرمایه داری جهانی تخاصم بازماندگان طبقات ماقبل سرمایه داری با سرمایه داری امریکا ،ضدامپریالیسم بدانیم !؟ و در هریک از این تحلیل های نادرست شعارهای نادرست و صف بندی مخدوش هم درست کنیم و در غرقابی فرورویم که هنوز پس از حدود نیم قرن نتوانسته ایم خودرا بازیابیم .

در مجموع مطالعه تاریخ احزاب سیاسی ایران از آغاز مشروطه تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، این موضوع را عیان می سازد که نقش احزاب و گروه های سیاسی تا چه اندازه در شکل گیری فراز و فرودهای تاریخ سیاسی ایران گسترده بوده است. حتی اگر بر اساس بسیاری از نظریه ها، احزاب در روند تاریخی شکل گرفته آنها در ایران ناکارآمد و ضعیف قلمداد شوند؛ تاثیر عمیق آنها بر رخدادها و همچنین ادبیات سیاسی کشور را نمی توان نادیده گرفت. مطالعه و تحلیل آنچه به احزاب سیاسی ایران گذشته است توسط نخبگان و مردم، قطعا می تواند چراغ راهی برای تبیین و شکل گیری روشن آینده سیاسی ایران باشد.

نبود نظریه پردازی در ایران از مشروطیت تا کنون چشم اسفندیار همه جنبش های اجتماعی بوده است. **فرق نظریه‌پردازی با اعلام موضع یا نوشتن بیانیه این است که نظریه‌پردازی** یعنی ارائه یک چارچوب فکری منسجم، تحلیل علمی–فلسفی، و ارائه یک نظام فکری که بتواند وقایع، روندها، و نیروهای اجتماعی را تبیین کند و امکان پیش‌بینی و راهبرد ارائه دهد. نظریه‌پرداز در پی پاسخ به «چرا و چگونه» است. محصول کار او کتاب، رساله، یا مقاله تحلیلی عمیق است، نه صرفاً شعار یا بیانیه. نظیر کتاب های تحلیل طبقاتی مارکس از انقلاب، تحلیل لنین از امپریالیسم ویا نظریه پوپر درباره جامعه باز.

با این تعریف شاید بتوان سلطان زاده را فارغ از چپ روی وی تنهانظریه پرداز این دوران تلقی کرد. همین فقدان نظریه پردازی است که چپ ایرانی نتوانست در درک واقعی شرایط اجتماعی موفق شود تا بتواند زیر پوست شهر ودر میان جنبش اجتماعی رسوخ نماید تا دارای پایگاه اجتماعی – ونه دانشگاهی و روشنفکری محض – باشد. بطور مشخص اگرچه از دوران مشروطیت نام داران فعال سیاسی روی سکولاریسم و جدائی دین از حکومت و حتی سیاست تاکیدداشته و دهها نوشته و شعرهای ماندگار بجا گزارده اند ولی متاسفانه چپ چریکی در این رابطه صرفا برای دلخورنشدن متحدان مجاهدین کمترین نوشته سیاسی – تئوریک به استثنای کتاب « مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیتی نوشته زنده یاد بیژن جزنی که آن

هم نه در قبل انقلاب که در سالیان بعداز انقلاب منتشر شده است که همین تاخیر انتشار نیز نشان از ترس بازماندگان چپ چریکی دربرخورد با مذهب و سکولاریسم دارد.؟!.خصوصیت زنده یاد بیژن جزنی – فارغ از تعلق خاطر وی به اردوگاه سوسیالیسم و شوروی که بعدها منشا انحراف درونی سازمان چریکهائی فدائی خلق شد - و برتری او نسبت به سایررهبران فدائیان این است که او از دوران نوجوانی در میدان مبارزات مردم شخصا فعالانه حضورداشته و تحلیل های خودرا نه بر مبنای صرفا مطالعه و بررسی نوشته دیکران با تاریخ مبارزاتی ده سی به بعد بلکه با آن چه خود شخصا شاهد بوده و ارتباطات وسیع و پردامنه ای که با همه اقشار اجتماعی از نویسندگان ، هنرمندان و فعالان سیاسی داشته بهره مند بوده است. شاید تنها شخصیت قابل مقایسه با بیژن جزنی از منظر ارتباطات گسترده زنده یادان مصطفی شعاعیان و امیرپرویز پویان بوده باشند.امروزه مشخص شد چشم اسفندیار پایگاه نظری بیژن جزنی و یارانش همچون بسیاری دیگر نداشتن شناخت و تسلط بر مبانی تئوریک اقتصاد مارکسیستی در فرآیند ایجاد رابطه اجتماعی و مناسبات کارو سرمایه بوده است.

بخش بیست و یکم- چشم پوشی چپ از درک اسلام سیاسی بنیادگرائی

درمقایسه با جنبش مشروطیت ، جریان مشی چریکی و جریان چپ بعداز رضاشاه هیچگاه نتوانست از موضع سیاسی- تئوریک، بخش مذهبی و بنیادهای فکری آن را به شیوه درستی نقد کندودرمخالفت با دیکتاتوری محمدرضا شاه عملا چشم بر واپس گرائی بخش عمده جریانات مذهبی صرفا به دلیل مخالفت با شاه بسته بود. عین همین اتفاق دربرخورد با گروه حماس و موضوع فلسطین و همچنین برخورد با گروه فدائیان اسلام به رهبری «نواب صفوی » در بخش هائی وسیع از چپ ایران صورت گرفته است. درایران و به طور اخص چپ ایرانی هرآن کس را که با محمدرضاه شاه مخالفت یا مبازه کرد درجرگه انقلاب شناسائی شده درحالی که شکل گیری و پیدایش جمعیت فدائیان اسلام که نوادگان شیخ فضل الله محسوب می شدند ارتجاعی وواپس گرا بوده است. همینجا باید یک نکته گرهی جنبش چپ ایران به خصوص جنبش جریکی را بازگوکرد که این افراد و گروه ها عموما و به صراحت خواسته ها و آرمان های خودرا به جای سیاست ها و برنامه های شاه و رژیم پهلوی قرار داده بوند. بطورمثال آنها وقتی اصلاحات ارضی را تحلیل میکردند توقع داشتندکه شاه واقعا انقلاب ارضی انجام دهد. درحالی که فقط بورژوازی انقلابی چنین خصلتی را دارا بوده ولذا توان شاه – اگر چه او وپدرش نماینده ملاکان و فئودالیسم ایران نبودند- به عنوان نماینده سرمایه داری وابسته دولتی قادر به انجام بیش از همان اصلاحات ارضی انجام شده نبود و اساسا سنجش اعمال رژیم ها با ترازوی مارکسیستی نادرست است زیرا باید اعمال شاه رادرچارچوب رژیم حاکم برایران موردارزیابی قرارداد. اگر چنان نگاهی می داشتیم بطور طبیعی در جریان غائله ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ رسما و بدون شرمساری از اصلاحات دفاع و شعار«اصلاحات آری ، دیکتاتوری نه » را با صدای بلند و بدون خجالت وشرمساری سر می دادیم تا به گوش شاه هم برسد؟!

بخشی از این نگاه چپ به فهم نادرست او از مرحله انقلاب و تولید ثروت در جامعه بوده است. بینش تاریخی چپ ایران ملهم از نطرات مذهبی و برپایه نوعی سوسیالیسم تخیلی ابوذرگونه استواربود که گویا اگرفقررا به تساوی تقسیم کنیم به مصداق« ظلم بالسویه ، همانا عدل است» ، مطلوب است. درحالی که همه دعوی مارکس و انگلس دست یابی طبقه مزدبگیر به ماحصل دسترنج خود به منظور تقسیم واقعی ثروت است ولاغیر. همین فهم نادرست اساسا مخالف توسعه اقتصادی حتی توسط سرمایه داران وتکیه بر باورهای متوهم مذهبی گونه تقسیم مساوی فقر بجای کسب هرچه بیشتر ثروت توسط خالقان واقعی ثروت یا جامعه کاروتولیداست و بدیهی است که جامعه کاروتولید لزوما فقط کارگران نیستند بلکه شامل همه مزدبگیرانی است که در خلق ثروت شاید ویقینا بیش ازکرگران تنها مشارکت دارند. نتیجه آن که همین نگاه نادرست خمینی را درصف فقرای انقلاب ولی خالقان ثروت را درصف ضدانقلاب ارزیابی می کرد. وشد آن چه نباید می شد؟!

دراین میان شاید نگاه داریوش همایون از عناصردولتی رژیم محمدرضاشاهی دربین سایرین منصفانه تر باشد که گفته است:« روی‌هم‌رفته وقتی نگاه می‌کنم به کوشش‌های دو نسل ایرانیان در طول پنجاه سال گذشته، می‌بینم که همه‌ی ما

زیان کردیم، همه‌ی ما دست‌مان خالی است، همه‌ی ما به این‌جا رسیدیم که آن‌چه می‌خواستیم عملی و ممکن نبود. چه آن‌هایی که با آن رژیم مبارزه کردند، چه آن‌ها که با آن رژیم هم‌کاری کردند، همه امروز در یک وضع قرار دارند. تنها یک دسته‌شان به نتیجه رسیدند و آن مخالفان مذهبی رژیم بودند که در طول سال‌ها بسیار مورد دشمنی بیش‌تر درس‌خوانده‌های ایرانی بودند، **بیش‌تر روشن‌فکران ایرانی بودند، ولی کم‌کم با ضعیف شدن موقعیت رژیم بر قدرت‌شان افزوده شد** » .«به تعبیری سهم شیر انقلاب ۱۳۵۷ نصیب دزد سوم »شد.

بخش بیست و دوم –زمینه‌های پیدایش سازمان پیکاردرراه آزادی طبقه کارگر

بررسی سازمان پیکار به عنوان جریان عمده چپ مستقل پس از انشعاب اقلیت و اکثریت در سازمان فدائیان از الزامات بررسی چپ در ایران است . سازمان مجاهدین خلق به روایت اسناد از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸ توسط «محمدحنیف نژاد- سعید محسن و عبدالرضا بیک بین روسری » تشکیل که بعد از خروج« نیک بین رودسری » اصغربدیع زادگان به رهبری انتخاب شد. عنصرمسلط تئوریک گروه- عبدالرضا نیک بین رودسری- معروف به «عبدی» بوده است. بعداز دستگیری و ضربات سال ۱۳۵۰ که منجر به اعدام و بازداشت عناصررهبری شد. رهبری سازمان بر عهده «احمدرضائی – بهرام آرام وشامخی » قرارگرفته بود. پس ازفرار رضا رضائی از زندان او در حلقه رهبری قرارگرفت اما پس ازکشته شدن رضا رضایی به دست رژیم پهلوی، وفرار تقی شهرام از زندان ساری رهبریت سازمان مجاهدین خلق بر عهده «بهرام آرام ،تقی شهرام و مجید شریف واقفی» قرارگرفت. تقی شهرام از دوران زندان تحت تاثیر حسین عزتی کمره از زندانیان گروه «ستاره سرخ » با افکار مارکسیستی قرارگرفته بود اما هنوز مارکسیست نبود. قبل از فرار تقی شهرام و از همان سال ۱۳۵۰ در زندان مشخص شد برخی اعضای اولیه مجاهدین نظیر « محمدرضا عباسی ، بهمن بازرگان و رسول مشکین فام» در زندان به مارکسیسم گرایش یافته بودند. درپی فرارشهرام و بحث های درون گروهی در سال ۱۳۵۴ «تقی شهرام و بهرام آرام » از اعضای مرکزیت سازمان، رسماً مارکسیسم را پذیرفتند و آن را به عنوان ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق مطرح کردند و هر آن کس را که با آن مخالف بود با اعزام به کار در کارخانجات ، انتقال درون گروهی وادار به پذیرش و چندنفری را هم متاسفانه با کمال بیرحمی تصفیه فیزیکی از بین بردند .

در این زمان سازمان مجاهدین به سه گروه کلی اسلام‌گرا و مارکسیست و التقاطی تقسیم شده بود. مجاهدین اسلام‌گرا و التقاطی عمدتاً در زندان بودند و فعالیتی در بیرون از زندان نداشتند، ولی مجاهدین مارکسیست رهبری سازمان را برعهده داشتند و عملیات‌ها و اقدامات متعددی را انجام دادند و تشکیلات گسترده‌ای در بیرون از زندان ایجاد کردند. از مهم‌ترین اقدامات آنان می‌توان به ترور ناموفق ژنرال پرایس، ترور سرتیپ سعید طاهری، ترور لوئیس هاوکینز، ترور سرهنگ شفر و سرهنگ ترنر اشاره کرد.فرآیند تغییر و تحولات ایدئولوژیک با سزارین خونین همراه و استبداد مرکزیت غیرپاسخگو که مدعی سانترالیسم –دمکراتیک بود باعث قتل سه نفر از کادرهای اصلی سازمان و تصفیه عده ای که تن به تغییر ایدئولوژی نداده بودند شد که محصول آن ضربه و صدمات به جبهه مبارزاتی شد.

از اواخر سال ۱۳۵۵ که کادرهای خارج از کشور به داخل کشور آمدند، در جریان انتقادات درونی و به خصوص فساد سیاسی و اخلاقی مرکزیت، به تدریج تقی شهرام را از رهبری سازمان مجاهدین خلق کنار زدند. تقی شهرام و دو تن از همراهانش در مرکزیت، در یک فرآیند تدریجی ولی هدفدار، تصفیه شدند و ناچار به خارج از کشور گریختند. عاملان اصلی این جریان که اداره تشکیلات را در دست گرفتند، علیرضا سپاسی آشتیانی و حسین احمدی روحانی بودند. اولین اعلامیه این جمع،

آخرین اعلامیه‌ای بود که تحت عنوان «سازمان مجاهدین خلق ایران» انتشار یافت. اعلامیه بعدی این گروه، با اضافه «بخش م.ل» -مارکسیست - لنینیست- به عنوان سازمان مشخص گردید. این اعلامیه، اولین نشانه‌های خلع قدرت از تقی شهرام و هم‌دستان او توسط کسانی بود که خود نیز مارکسیست شده بودند و در یک مقطع، حرکت‌ها و انحراف‌های مرکزیت سابق را تأیید می‌کردند. این جمع در مهرماه ۱۳۵۷ بیانیه مفصلی را انتشار دادند که ضمن آن، مجموعه عملکرد مرکزیت گذشته را به چالش کشیده و از جمله ترورهای ایدئولوژیک سازمان را محکوم کرده بودند. بقایای مارکسیست شده سازمان مجاهدین خلق، در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، در سه گروه هم‌خط ولی با اندکی تفاوت، گرد هم آمدند:

۱- سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، به رهبری حسین روحانی – علیرضا سپاسی آشتیانی ، قاسم عابدینی ، مسعودجیگاوه ای - حسین روحانی، تراب حق‌شناس، پوران بازرگان، محسن فاضل، ، ابراهیم نظری، حسن آلاد پوش، افخم احمدی .

۲- اتحاد و مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر- جلال قائدی -سعید یزدانیان

۳- نبرد برای رهایی طبقه کارگربه رهبری امیرحسین احمدیان ،

وجه اشتراک مهم این سه گروه و وجه افتراق آن‌ها با گروه‌های دیگر کمونیستی هوادار اردوگاه شرق این بود که اتحاد جماهیر شوروی را «سوسیال امپریالیست» می‌دانستندو در این مقطع رسما مشی چریکی را رد کرده و به کارسیاسی در میان توده ها اعتقادداشتند. از میان این سه گروه، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر از سازماندهی و انسجام بالاتر و از اعضای بیشتری برخوردار بود که این سازمان را از سایر گروه‌های مارکسیستی برتر می‌ساخت.

در تاریخ ۱۶ آذر ۱۳۵۷ سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر اعلام موجودیت نمود و این اعلام موجودیت توسط اعلامیه معروف «پیش به سوی تشکیل هسته‌های مسلح خلق» که بیانگر خط‌مشی تاکتیکی سازمان در قبال جنبش توده‌ای در آن زمان بود، صورت گرفت. البته اگر سازمان همین مشی هسته های مسلح رادر دوران قیام پیش می برد بدون شک نقش موثرتری در روند انقلاب داشت اما متاسفانه غرق شدن در مناسبات گروهی چنان توان سازماندهی پیکارا فلج کرده بود که درحالی که انقلاب و مردم انقلاب را به پیش می بردند ، مدعیان راهبری انقلاب در خانه های تیمی به مجادلات تئوریک مشغول بودند.

با پیروزی انقلاب اسلامی و امکان ارتباط با بسیاری از محافل و گروه‌های داخل و خارج از کشور که اخیراً به داخل آمده بودند، و ضمن بحث‌های مقدماتی با آن‌ها درباره چشم‌انداز آینده جنبش کمونیستی و ایجاد حزب کمونیست ایران، میان نمایندگان رسمی و غیررسمی این گروه‌ها و محافل توافق حاصل گردید که در اولین فرصت و با استفاده از شرایط مناسبی که پیش آمده، جلساتی تشکیل داده و درباره وحدت این نیروها با یکدیگر مذاکره کنند. به دنبال این توافق، اولین جلسه در اواخر بهمن‌ماه ۱۳۵۷ یعنی درست یک هفته پس از پیروزی انقلاب اسلامی تشکیل گردید که به «کنفرانس وحدت» شهرت یافت و در آن ۱۳ گروه شرکت کردند:

۱- اتحاد و مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر، ۲- نبرد در راه رهایی طبقه کارگر، ۳- سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، ۴- مبارزین آزادی خلق ایران، ۵- مبارزین طبقه کارگر، ۶- مبارزان راه طبقه کارگر، ۷- اتحادیه کمونیست‌های ایران، ۸- رزمندگان آزادی طبقه کارگر، ۹- طرفدار جنبش طبقه کارگر، ۱۰- کارگران مبارز، ۱۱- کمیته نبرد، ۱۲- پیوند، ۱۳- اتحاد انقلابی برای رهایی کار -زحمت-.

اصولی که در این کنفرانس مطرح شد و مورد تأیید قرار گرفت به شرح زیر می‌باشد:

۱. امپریالیست دانستن دولت و حکومت شوروی، کارگزار دانستن کمیته مرکزی حزب توده ایران، رد خط‌مشی چریکی، اعتقاد به مرحله دموکراتیک انقلاب و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق، اعتقاد به ضرورت ایجاد حزب کمونیست ایران، فعالیت عملی در میان طبقه کارگر -متناسب با شرایط و موقعیت گروه-، داشتن ویژگی گروه، به لحاظ سازمانی و تشکیلاتی -محفل نبودن-.

شاید بتوان گفت یکی از نتایج عمده‌ای که این کنفرانس علیرغم شکست آن دربرداشت، آشنایی گروه‌ها با یکدیگر و به وجود آمدن زمینه‌های مقدماتی وحدت‌های جزیی و به عبارت دیگر وحدت این یا آن گروه و یا حتی چند گروه با یکدیگر بود. از آن جمله موجب وحدت دو گروه «کارگران مبارز» و «طرفدار جنبش طبقه کارگر» -که در همین کنفرانس شرکت داشتند- با سازمان پیکار و وحدت گروه «اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر» با «رزمندگان طبقه کارگر» و بالاخره تشکیل سازمان وحدت انقلابی مرکز از هفت گروه که اکثر آن‌ها در همین کنفرانس شرکت داشتند، گردید. آن چه قابل توجه است آن بود که هیچیک از گروه های فوق طرفداران خاصی در بین طبقه کارگر نداشته و بعضا عناصر روشنفکر این گروه ها خودرا به لباس کارگری درآورده و به درون کارخانجات رفته بودند تا علم انقلاب رهائی طبقه کارگررا برای او به ارمغان ببرند؟!

مهم ترین موضوعی مه از همان اوان تشکیل پیکار وجودداشت ، ذهنیت منفی و عدم اقبال عمومی به آنان ه مناسبت افشای قتل های درون گروهی دوران تغییر ایدئولوژی بود . همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، اعضای سازمان پیکار از مجاهدین مارکسیست شده بودند که پس از تغییر ایدئولوژی در سال ۱۳۵۴، مرتکب جنایاتی از جمله ترور شهید مجید شریف واقفی شدند که خاطره تلخ آن همچنان بر جنبش انقلابی ونیروهای مبارز مسلمان سایه افکنده است. علاوه بر مردم و انقلابیون، حتی سازمان مجاهدین خلق که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری مسعود رجوی مجدداً دارای تشکیلات شده بود نیز بر سازمان تازه تأسیس پیکار فشار وارد می‌آورد و در واقع آن را طرد می‌کرد. تراب حق‌شناس از اعضای پیکار، در این زمینه می‌نویسد: «جو عمومی بسیار علیه ما مجاهدینی بود که تغییر ایدئولوژی داده بودیم. بد و بیراه و اتهام خیانت و غیره بر سر و روی ما می‌بارید و نفس مقاومت در برابر این موج طرد و سرکوب و رنج، نیروی ویژه‌ای می‌طلبید. ما نه فقط از سوی کسانی که به قدرت رسیده بودند مطرود تلقی می‌شدیم، بلکه سازمان مجاهدین به رهبری رجوی هم به این وضعیت دامن می‌زد.»

ساختار و تشکیلات پیکار –رهبری سازمان پیکار در اختیار «شورای مسئولین» بود که تعداد آن به یازده نفر می‌رسید: علیرضا سپاسی آشتیانی، حسین احمدی روحانی، مسعود پورکریم، احمدعلی روحانی، بهجت مهرآبادی، شهرام محمدی، مظاهر محمودی، قاسم عابدینی، سلیم –اسم مستعار–، مسعود جیگاره‌ای و محمد نمازی.

اعضای شورای مسئولین به سه گروه تقسیم شدند و هر گروه به صورت یک جمع به فعالیت خود ادامه می‌داد که در مواقع ضروری همه این جمع‌ها در کنار هم تشکیل جلسه می‌دادند. همچنین شورای مسئولین برای پیشبرد کارهای اجرایی و روزمره، یک جمع چهار نفره را از میان افراد خود به عنوان کمیته اجرایی برگزید که افراد آن عبارت بودند از: علیرضا سپاسی آشتیانی، حسین احمدی روحانی، شهرام محمدیان و احمدعلی روحانی. هر یک از شورای مسئولین به نوبه خود یک یا چند جمع را تحت مسئولیت داشتند و مواضع و تصمیمات متخذه از سوی این شورا، توسط آن‌ها به این جمع‌ها و در نهایت به کل تشکیلات منتقل می‌گردید. سازماندهی فوق‌الذکر تا مدتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل اولین کنگره سازمان ادامه داشت و پس از تشکیل کنگره سازمان در اسفندماه ۱۳۵۷، شکل سازماندهی و رهبری سازمان تغییر اساسی یافت.

پس از پیروزی انقلاب، ابتدا عده‌ای از اعضا و کادرهای سازمانی خواستار آن شدند تا شورای مسئولین در حضور آن‌ها پاسخگوی سؤالات آن‌ها در زمینه عدم شرکت سازمان در مبارزات و قیام مردم در آستانه انقلاب باشد. این انتقادات و بحث‌ها به تدریج و در پایان منجر به آن گردید که تمام افراد سازمان خواستار تشکیل کنگره و انتخاب رهبری و همچنین تعیین خط‌مشی سازمان در زمینه‌های مختلف شوند. به این ترتیب اعضای شورای مسئولین در پاسخ به این درخواست زمینه تشکیل کنگره را علیرغم عدم تدارک قبلی آن فراهم ساختند و براساس آئین‌نامه‌ای که در همین رابطه به تصویب رسید، قرار بر این شد که هر یک از حوزه‌های سازمانی که عموماً سه - چهار نفر عضو را شامل می‌شد، یک نماینده به کنگره بفرستند و چند نفری نیز به عنوان ناظر در آن شرکت نمایند. انتخابات در فرصت کوتاهی انجام گرفت و جلسات اصلی کنگره در اسفندماه ۱۳۵۷ و با شرکت ۱۴ نفر تشکیل گردید. اسامی افراد شرکت کننده در اولین کنگره سازمانی شامل :« علیرضا سپاسی آشتیانی، قاسم عابدینی، حسین احمدی روحانی، شهرام محمدیان، محمدعلی رحمانی، مسعود پورکریم، محمد نمازی، بهجت مهرآبادی، احمدعلی روحانی، سلیم –اسم مستعار–، ایوب –اسم مستعار–، نسرین ایزدی – اسم مستعار: منیژه–، عباس مدنی –اسم مستعار: فرامرز– و مظاهر محمودی». بود. در همین کنگره « علیرضا سپاسی آشتیانی، حسین احمدی روحانی، قاسم عابدینی، علیرضا رحمانی و شهرام محمدیان، به عنوان اعضای اصلی مرکزیت و دو عضو علی‌البدل شامل مسعود پورکریم و محمد نمازی، که پس از مدتی به عنوان عضو اصلی وارد مرکزیت شدند.

دستور کار کنگره عبارت بود از تحلیل شرایط جدید پس از قیام بهمن‌ماه و تحلیل طبقاتی حاکمیت و خط‌مشی سازمان در قبال آن و بالاخره تعیین رهبری جدید سازمان. درباره مسائل مذکور، بحث‌های فراوانی در کنگره صورت گرفت که در پایان منجر به صدور دو قطعنامه گردید که هر یک از آن‌ها از ناحیه عده‌ای از اعضای کنگره مورد تأیید قرار گرفته بود.

الف- قطعنامه اکثریت. این قطعنامه بر آن بود که انقلاب توده‌ها درنتیجه‌ی قیام ۲۲ بهمن، علیرغم برخی دستاوردها، در نیمه راه به دلیل خصلت سازشکارانه رهبری آن دچار توقف گردیده و هنوز تا پایان آن، راه درازی در پیش است. به عبارت دیگر، انقلاب در عین حال که شکست نخورده، پیروز هم نشده است. توده‌های مردم نیز از آن جهت که به هدف‌های سیاسی مورد نظر خود دست نیافته‌اند، در زمانی نه چندان طولانی و در سایه آگاهی سیاسی‌ای که در زندگی روزمره خود و در برخورد با قدرت حاکمه به دست خواهند آورد، به این مسئله وقوف یافته و پا به میدان خواهند گذاشت و با قیام مجدد خود، انقلاب را سرانجام بخشیده و نمایندگان واقعی خود را به حاکمیت خواهند رسانید.

در تحلیل ساخت طبقاتی حاکمیت، این قطعنامه دو جناح را شناسایی می‌کند: یک جناح که نماینده سرمایه‌داری متوسط است و از منافع کل سرمایه‌داری ایران دفاع می‌کند. به این عنوان در یک نبرد تا به آخر، در کنار سرمایه‌داری باقی می‌ماند و به عبارتی جناح مذکور در این قطعنامه به لیبرال‌ها اشاره دارد. جناح دیگر، خرده بورژوازی مرفه سنتی و اساساً متکی به بازار است که آیت‌الله خمینی نماینده آن‌ها محسوب می‌شود. این جریان با حاکمیت روابط مشخص و دیرینه‌ای دارد. این نیرو در برخورد با رژیم شاه جنبه انقلابی و ترقی‌خواهانه از خود نشان داد اما در عین حال جریان ناپیگیر است و به سازش با لیبرال‌ها کشیده خواهد شد. دولت موقت جمهوری اسلامی که به قدرت رسیده، عمدتاً به لیبرال‌ها اتکا دارد و خرده بورژوازی سنتی عموماً در کمیته‌ها و در شورای انقلاب یافت می‌شود. این قطعنامه معتقد است که علیرغم ائتلاف و وحدتی که بین این دو جریان وجود دارد نباید اختلافشان را نادیده گرفت. این اختلاف که از مواضع طبقاتی گوناگون آن‌ها ناشی می‌شود، باعث به وجود آمدن نوعی دوگانگی در قدرت سیاسی گشته است.

ب- قطعنامه اقلیت. از نظر این جریان کنگره که اقلیت آن را تشکیل می‌داد، قیام توده‌ها در ۲۲ بهمن صرفاً نقطه آغاز انقلاب ایران محسوب می‌شود و باید آن را ادامه داد. خیانت لیبرال‌ها و دیگر نیروهای سازشکاری که قدرت سیاسی را به دست گرفتند، نوعی وقفه در پیشرفت انقلاب و در تعمیق آن ایجاد کرده است، اما این وقفه کوتاه مدت بوده و توده‌ها به سرعت به ماهیت ضدخلقی رژیم پی برده و حرکت انقلابی خود را ادامه داده و این رژیم را سرنگون خواهند کرد. این قطعنامه بر ائتلاف دو جریان بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی اذعان دارد اما معتقد است که خرده بورژوازی به دلیل تمایلات سازشکارانه‌اش هرگونه جنبه انقلابی خود را از دست داده و باید مستقیماً با آن مبارزه کرد.

پس از تشکیل کنگره اول، نخستین اقدام تنظیم قطعنامه‌ها و به خصوص قطعنامه اکثریت بود؛ چرا که می‌بایست تبلیغات سازمان براساس مواضع آن صورت می‌گرفت. اقدام دیگر سازمان بلافاصله پس از کنگره، انتشار جزوه‌ای تحت‌عنوان «برنامه دولت انقلابی موقت» بود. این برنامه که تا حدودی مشابه برنامه حداقل کمونیست‌ها -برنامه جمهوری دموکراتیک چین- بود، صرفاً از سوی برخی از اعضای مرکزی سازمان پیشنهاد و با توافق مرکزیت و بدون هیچ بحثی در درون سازمان و حتی مرکزیت در سطح بیرون انتشار یافت. سومین اقدام عمده سازمان انتشار نشریه و ارگان رسمی سازمان تحت عنوان «پیکار» بود. اولین شماره این نشریه در هشتم اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۸ منتشر گردید و قرار بر این شد که به‌طور هفتگی در روزهای دوشنبه انتشار آن ادامه یابد و مضمون آن عمدتاً تبلیغی - سیاسی باشد. هیأت تحریریه که در رأس آن یکی از افراد

مرکزیت -محمد نمازی- قرار داشت، از ۵ تا ۹ نفر عضو سازمان که اکثراً آن قدرها هم سابقه و تجربه نداشتند، تشکیل گردید و به همین دلیل نشریه تا مدت‌ها از نظر سطح و کیفیت مورد نظر سازمان، بسیار نازل بود و مدت‌ها طول کشید تا جمع هیأت تحریریه وضعیت مناسب‌تری پیدا کند و با استفاده و جمع‌بندی تجربیات قبلی خود، سطح و کیفیت نشریه را بالا ببرد. علاوه بر این، تراب حق‌شناس که به تازگی در فروردین ۱۳۵۸ به ایران بازگشته بود، به واسطه تجربیاتش، در تحریریه نشریه پیکار مشغول فعالیت شد و تلاش کرد به مرور کیفیت مطالب نشریه را بهبود بخشد.

به جز نشریه پیکار، سازمان پس از کنگره اول، نشریه‌ای به نام «کارگر به پیش» را که در واقع یک ارگان کارگری بود، منتشر ساخت که جمعاً شش شماره از آن تا حدود نیمه سال ۱۳۵۸ انتشار یافت و از آن به بعد دیگر ادامه پیدا نکرد. علاوه بر این نشریات، سازمان چندین نشریه منتشر کرد که اهم آن عبارت بودند از: پیکار کردستان، پیکار آذربایجان، پیکار دانشجو و پیکار تئوریک که چاپ نشریه اخیر پس از کنگره دوم سازمان آغاز شد.

در نخستین کنگره، تأکید شده بود که دومین کنگره سازمانی باید پس از گذشت یک سال از انعقاد کنگره اول برگزار گردد. از این رو در اوایل زمستان ۱۳۵۸، اعضا و مسئولین سازمان از مرکزیت خواستند تا مقدمات ضروری و تدارکات لازم را برای برگزاری کنگره را در رأس موعد مقرر یعنی اسفند و یا فروردین‌ماه فراهم نماید. این کنگره تشکیل شد و مصوباتی که در دستور کار قرار گرفت عبارت بودند از:

۱- تجزیه و تحلیل جامعه و حکومت شوروی، ۲- ساختمان اقتصادی جامعه و مرحله‌ی انقلاب، ۳- تحلیل حاکمیت و قدرت سیاسی و نیروهای شرکت‌کننده آن، ۴- تعیین خط‌مشی تاکتیکی سازمان، ۵- تحلیل بحران سازمان و راه‌حل برخورد با آن، ۶- وحدت جنبش کمونیستی و ایجاد حزب کمونیست ایران، ۷- تصویب اساسنامه سازمان، ۸- انتخاب ارگان مرکزی.

در پی برپایی اجلاس کنگره دوم، اعضای مرکزیت نیز مشخص شدند که اعضای اصلی شامل «مظاهر محمودی، مسعود جیگاره‌ای، محمدعلی رحمانی، علیرضا سپاسی آشتیانی و حسین احمدی روحانی» و اعضای علی‌البدل نیز «شهرام محمدیان و احمدعلی روحانی » بودند.

اقدام سازمان پس از اتمام کنگره دوم، تقسیم کار در درون مرکزیت بود که حاصل آن به این شرح شد: محمدعلی رحمانی -مسئولیت کمیته تئوریک و کمیته آموزشی-، حسین احمدی روحانی -مسئولیت هیأت تحریریه پیکار-، علیرضا سپاسی آشتیانی -مسئولیت سازمان دانشجویان و دانش‌آموزان پیکار و ارتباط با گروه‌ها و خارج از کشور-، مسعود جیگاره‌ای -مسئولیت ارگان‌های مرکزی نظیر کمیته‌های ارتباطات، تدارکات، چاپ، مالی، جعل، الکترونیک، امنیتی، ضربت و...-.

دومین اقدام مرکزیت تعیین شورای تحریریه جدید بود که می‌بایست نشریه پیکار را بر اساس مواضع جدید سازمان -به صورت کنگره دوم- به‌طور هفتگی انتشار دهد. این شورا به جز مسئول آن -حسین احمدی روحانی- شامل سه نفر دیگر به اسامی تراب حق‌شناس، کمال و اصغر -مهرداددرویش پور و کمال ایجادی» می‌شد.

کمیته تئوریک نیز وظیفه داشت در زمینه‌های مختلف تئوریک نظیر ساختمان اقتصادی جامعه شوروی، بورژوازی دولتی، ماهیت حزب جمهوری اسلامی، تحلیل جنگ ایران و عراق، تحلیل و ارزیابی شرایط جنبش توده‌ای و... در مقاطع مختلف فعالیت خود مقالات متعددی تهیه کرده و در اختیار افراد سازمان بگذارد و در صورت لزوم در سطح جنبش انتشار داده شود. نشریه «پیکار تئوریک» بنا بود که در چارچوب این قسمت از فعالیت‌های سازمان چاپ و منتشر شود. نشریه پیکار تئوریک زمان مشخصی نداشت، اگر چه در ابتدا قرار بر این بود که هر دو ماه یکبار، یک شماره انتشار یابد؛ ولی انتشار آن تا چند ماه به تعویق افتاد و اولین شماره آن هم درباره جنگ ایران و عراق و موضع سازمان و دیگر گروه‌ها در این مورد بود.

تحلیل جغرافیایی فعالیت‌های سازمان

در زمینه تشکیلاتی، سازمان پس از کنگره اول کوشید تا اولاً فعالیت و سازماندهی خود را در تهران گسترش داده و تحت انسجام درآورد و از همین رو کمیته تهران با ترکیبی بالا و قوی تشکیل گردید و افراد بیشتری از سازمان در سطوح مختلف -کادر، عنصر، کاندید، عضو و هوادار- به کارخانه‌ها -به عنوان اساسی‌ترین ریشه‌های تولیدی- فرستاده شدند؛ ثانیاً علاوه بر تهران، سازمان کوشید تا به فعالیت خود در شهرستان‌ها نیز توسعه بیشتری بدهد و در این رابطه، علاوه بر آذربایجان و شمال که در گذشته نیز فعالیت داشتند، بر روی خوزستان و مناطق نفتی و کارگری جنوب نیرو گذاشت. ابتدا یک کمیته فرعی را در آن‌جا به وجود آورد که بعدها در پروسه تکاملی خود به سطح کمیته ارتقا یافت. همچنین سازمان تصمیم گرفت در منطقه کردستان نیز فعالیت خود را آغاز کند؛ چرا که معتقد بود مناطق کرد و دیگر صنف‌های تحت ستم ملی، آمادگی بیشتری را در مقایسه با خلق فارس جهت مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی دارند و در این میان خلق کرد از سایر خلق‌های تحت ستم مهم‌تر است. در این رابطه در کردستان نیز کمیته‌ای برقرار گردید و این کمیته کوشید تا در رابطه با «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان» -کومله- و به خصوص با کمک برخی از عناصر روشنفکر کرد طرفدار سازمان، فعالیت سیاسی -و بعدها نظامی- خود را در کردستان و شهرهای مختلف آن آغاز نماید.

پس از تشکیل کنگره دوم نیز سازماندهی کمیته‌های مناطق به تدریج به لحاظ کمی و کیفی گسترش بیشتری پیدا کرد. در این رابطه سازمان کوشید که فعالیت خود را در نقاط مختلف کشور به خصوص در مناطق خوزستان، کردستان و آذربایجان افزایش دهد. کمیته خوزستان در طول فعالیت خود به تدریج در منطقه فارس و جنوب ایران تشکیلات خود را گسترش داد و این گسترش در شیراز و بندرعباس در مقایسه با دیگر نقاط موقعیت چشمگیرتری داشت. همچنین برای اولین‌بار و به کمک گروه‌ها و محافل هوادار سازمان در سیستان و بلوچستان کمیته‌ای در این منطقه به وجود آمد و سازمان در همین رابطه موفق گردید که در ابتدا به فعالیت گروه‌های محلی هوادار سروسامانی داده و آن‌ها را با حفظ تشکیلات خودشان رهبری کند که در مرحله بعدی منجر به وحدت و ادغام آن‌ها در تشکیلات پیکار گردید.

مواضع سازمان

برای بررسی و مطالعه فعالیت‌ها و دیدگاه‌های غالب در یک سازمان، بایستی مواضع و رویکردهای آن را نسبت به وقایع و پدیده‌های سیاسی جاری در کشور مورد واکاوی قرار داد. مهم‌ترین رویدادهایی که در دوران حیات سیاسی سازمان پیکار در کشور به وقوع پیوست عبارتند از: رفراندوم جمهوری اسلامی -فروردین ۱۳۵۸-، ارائه پیش‌نویس قانون اساسی -خرداد ۱۳۵۸-، انتخابات مجلس خبرگان -مرداد ۱۳۵۸-، تسخیر لانه جاسوسی آمریکا -آبان ۱۳۵۸-، رفراندوم قانون اساسی -آذر ۱۳۵۸-، انتخابات ریاست جمهوری -بهمن ۱۳۵۸-، انتخابات مجلس شورای اسلامی -اسفند ۱۳۵۸- و جنگ تحمیلی -شهریور ۱۳۵۹- که سازمان درخصوص هر یک از این وقایع واکنشی از خود نشان داده که لازم است به آن‌ها پرداخته شود.

۱. **رفراندوم جمهوری اسلامی که پیکارآن را با رای «نه» تحریم کرد**

۲. پیش‌نویس قانون اساسی که پیکار آن را به دلیل درنظرنگرفتن خواسته های مردم و اقلیت ها مردود اعلام کرد.

۳. انتخابات مجلس خبرگان – برای بررسی نهایی و تصویب قانون اساسی و سرانجام ارائه آن جهت همه‌پرسی عمومی، در ۱۲ مرداد ۱۳۵۸ انتخابات مجلس خبرگان برگزار گردید و نخستین جلسه آن در ۲۸ مرداد همان سال تشکیل شد.

برخلاف رفراندوم جمهوری اسلامی که سازمان تصمیم تحریم همه‌پرسی را اتخاذ کرده بود، در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی شرکت در این فرآیند را در دستور کار خود قرار داد. نمایندگانی نیز از سوی سازمان معرفی شدند که به مجلس خبرگان راه یابند، اما سازمان در اعلامیه‌ای تأکید کرد که هدف از شرکت در این انتخابات، افشای ماهیت رژیم است و نه شرکت در مجلس تصمیم‌گیری و تدوین قانون اساسی.

۴. تسخیر لانه جاسوسی آمریکا – یکی از وقایعی که طی آن سازمان خود را در پیچ تندی یافت که با تحلیل‌هایش خوانایی نداشت و اعضا را برای دوره‌ای گیج و سردرگم کرد، تسخیر سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ بود. در این رویداد تاریخی، دانشجویان انقلابی طرفدار امام خمینی که بعدها به «دانشجویان پیرو خط امام» شهرت یافتند، با حمله به سفارت آمریکا خواستار استرداد شاه شدند و کارکنان سفارت را به گروگان گرفتند.

در واقع تسخیر سفارت آمریکا، اولین چالش مهم سازمان بعد از انقلاب به شمار می‌رفت؛ چرا که این حرکت ضدامپریالیستی از سوی جوانان انقلابی خط امامی صورت گرفته بود و سازمان باید موضع مشخصی در رد یا تأیید این اقدام می‌گرفت. اکثریت مرکزیت سازمان -۴ نفر در مقابل ۳ نفر- این اقدام را به مثابه یک حرکت و اقدام ضدامپریالیستی ارزیابی ننموده و آن را به عنوان یک اقدام مقابله‌جویانه در برابر لیبرال‌ها که از سوی جناح خرده بورژوازی حاکمیت و حزب جمهوری اسلامی صورت می‌گرفت و در چارچوب اختلافات و منازعات دو جناح حاکمیت تلقی می‌شد، مطرح کردند. با ارائه این

تحلیل سازمان برای اولین‌بار، نه تنها کل حاکمیت بلکه جناح خرده بورژوازی، اعم از خط امامی‌ها، حزب جمهوری اسلامی و... را علیرغم اختلافاتی که به عقیده سازمان در میان آن‌ها وجود داشت، ضد انقلابی ارزیابی نمود.

۵. رفراندوم قانون اساسی – سازمان پیکار هم نظیر کانون مستقل معلمان، سازمان دانشگاهیان، جمعیت آزادی، گروه سیاسی بشارت، سازمان مجاهدین خلق، سازمان چریک‌های فدایی خلق، حزب دموکرات کردستان ایران، سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران -کومله-، جمعیت کردهای مقیم مرکز رفراندم را تحریم کردند.

۶. انتخابات ریاست جمهوری – نخستین انتخابات ریاست جمهوری در ۵ بهمن ۱۳۵۸ برگزار شد و سازمان پیکار این انتخابات را نیز تحریم کرد. توضیحی که سازمان در این باره می‌داد این بود که چون رژیم جمهوری اسلامی از دیدگاه ما یک رژیم ضد انقلابی و ضد مردمی است، هرگونه شرکت سازمان در انتخابات ریاست جمهوری، به معنی نوعی سازش با این رژیم بوده و به زیان منافع توده‌ها و جنبش آنان خواهد بود.

۷. انتخابات مجلس شورای اسلامی -سازمان این اتخابات را تحریم نکرد و نه تنها خود عده‌ای را در تهران و برخی از شهرستان‌ها به عنوان نامزد انتخاباتی معرفی کرد، بلکه از برخی نامزدهای بعضی از گروه‌ها نیز حمایت و پشتیبانی به عمل آورد و از توده‌ها خواست که با شرکت فعال خود در این انتخابات و دادن رأی به نامزدهای مورد نظر سازمان، امکان انتخاب آن‌ها را در مجلس شورای اسلامی فراهم نموده و از این طریق زمینه افشا و تضعیف رژیم جمهوری اسلامی را فرآهم آورند. لیست سازمان که در آن از نامزدهای سازمان چریک‌های فدایی خلق، مجاهدین خلق و گروه‌های راه کارگر، نبرد برای رهایی طبقه کارگر و... نیز پشتیبانی شده بود به این ترتیب اعلام شد: تهران ۵ نفر، خوزستان ۳ نفر، کردستان ۲ نفر، سیستان و بلوچستان ۲ نفر، آذربایجان ۲ نفر، بندرانزلی ۱ نفر، سیستان و بلوچستان ۱ نفر.که کاندیداهای مورد نظر نیز به استثنای جندتن کاندیداهای جنبش مجاهدین هیچیک رای نیاوردند.

۸. جنگ ایران و عراق -در ابتدا و قبل از شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، سازمان در رابطه با درگیری‌های متعدد مرزی در کشور اعلام نمود که در صورت تجاوز عراق به ایران باید در برابر نیروهای عراقی مقاومت نمود و با تمام نیرو آن‌ها را از ایران به پشت مرزها راند. اما با شروع جنگ به شکل گسترده آن و حمله نیروهای عراقی به ایران و بمباران مناطق مختلف، از جمله فرودگاه مهرآباد، برای اکثریت قریب به اتفاق افراد سازمان و همچنین عناصر مرکزی، تردیدی وجود نداشت که در صورت اشغال خاک ایران از سوی عراق باید به مقابله با نیروهای عراقی برخاست. بحث‌های اولیه‌ای که در مرکزیت نیز انجام گرفت مؤید همین مسأله بود. اما با ادامه بحث و به خصوص با کوشش دو تن از افراد تئوریک سازمان – احمد و محسن: نام مستعار-، مرکزیت درباره جنگ و ماهیت آن موضع جدید اتخاذ نمود و جنگ را از نظر ماهیت ارتجاعی و غیرعادلانه ارزیابی کرده و از همین رو شرکت در آن را نیز امری نادرست خواند. و اعلام داشت «جنگ ایران و عراق یک جنگ غیرعادلانه و فریبکارانه است.

ارتباطات پیکار با سایرگروه ها :

ارتباطات سازمان با سایر گروه‌ها – روابط پیکار با سایر سازمان‌ها و گروه‌ها به چز مجاهدین فعال بود است. پیکار با سازمان مجاهدین خلق ایران هیچ‌گونه ارتباط تشکیلاتی نداشت. به جز یک مورد تماسی که در اوان پیروزی انقلاب اسلامی با آن‌ها گرفته شد که حاصلی هم در برنداشت.

سازمان پیکار که تا قبل از انشعاب در درون سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، با این سازمان در ارتباط و تماس نسبتاً فعال بود و حتی جلساتی در سطوح مرکزی با آن‌ها داشت، پس از انشعاب تماس خود را با بخش «اکثریت» به دلیل رویزیونیست دانستن آن‌ها قطع کرد و صرفاً با بخش «اقلیت» ارتباط خود را ادامه داد.

پیکار با کومله چه در تهران و چه در کردستان، دارای روابط نسبتاً عمیق و گسترده‌ای بود به طوری که حتی در دوران ضربات به پیکار کومله از رهبران دعوت کرده بود به کردستان در پناهگاه های آنان به پیوندند و مبارزات ایدئولوژیک خودرا ادامه دهند تا لااقل جان آنها محفوط بماند اما شرافت مبارزاتی رهبران و کج اندیشی حاصل از مهاجرت تقی شهرام به انگلستان درسال ۱۳۵۶ به بهانه رکود و سکون، باعث شد رهبران پیکاردعوت کومله را قبول نکنند و در صحنه مبارزات همدوش اعضا باقی بمانند که همین تصورنادرست همه را به کشتن داد. پیکار اما به دلیل ضد انقلابی دانستن حزب دموکرات کردستان با آن رابطه مستقیمی نداشت . مستندات و شواهد نشان می دهد که هدف پیکار ازمنظر اتحاد، وحدت ویا.. صرفا بلعیدن باقی گروه ها و ادغام انها در خودپیکاربوده که تا حدودی در جذب و ادغام گروه های خط سه موفق شد اما بحران و ضربات سال ۱۳۶۰ پیکاررا به خاموشی کشانید.

خاموشی پیکار– در درون سازمان از اوایل سال ۱۳۶۰ اختلافاتی به وجود آمده بود. مضمون این اختلافات در ارتباط با تغییر در توازن قوای حاکمیت و انعکاس آن در میان نیروهای سیاسی بود. پیکار تحت تأثیر تاکتیکی که سازمان منافقین در این دوره اتخاذ کرد، یعنی سمت‌گیری هرچه عیان‌تر به سوی لیبرال‌ها به سرکردگی بنی‌صدر و مبارزه یک‌جانبه با حزب جمهوری اسلامی و طرفداران آن، شعار استراتژیکی گذشته خود را تغییر داد و این سمت‌گیری جدید در بیانیه‌ای که به «بیانیه ۱۱۰» شهرت یافت و در نشریه پیکار به تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ منتشر شد، آشکار گردید.

مضمون بیانیه این بود که بایستی نوک پیکان مبارزه را به سوی حزب جمهوری اسلامی گرفت و پس از این بایستی تنها با یکی از جناح‌های حاکم به مبارزه پرداخت.

با انتشار این بیانیه سازمان از درون دچار چند دستگی شد و بسیاری از اعضا با آن به مخالفت پرداختند. از نظر منتقدین، بیانیه ۱۱۰ تمام نظریات پایه‌ای سازمان را زیر سؤال می‌برد و با برخورد اپورتونیستی و رویزیونیستی، شعار استراتژیک قبلی یعنی «علیه حزب جمهوری، علیه لیبرال‌ها، زنده باد پیکار توده‌ها» را مورد نقض قرار داده و لیبرال‌ها را از لبه تیز حمله خارج می‌کرد. از نظر این گروه از منتقدین، بیانیه عملاً رفرم را بر انقلاب ترجیح می‌داد.

در این شرایط دستگیری‌ها از سوی سپاه پاسداران نیز افزایش یافت که مهم‌ترین آن در تیرماه تابستان ۱۳۶۰ ضربه به «خوت» خدمات و تدارکات کل و ضربه آخر نیز در زمستان همان سال به وقوع پیوست. در ۲۱ تیرماه ۱۳۶۰ طی یک برنامه تنظیم شده از سوی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تعداد قابل توجهی از حوزه‌ها و ارگان‌های مرکزی سازمان و به ویژه بخش‌های تدارکات، چاپ جعل الکترونیک، مورد ضربه قرار گرفت و تعداد نسبتاً زیادی از اعضا و هواداران و به خصوص دستگاه‌های چاپ سه ورقی، یک ورقی و نیم ورقی و تقریباً کلیه سلاح‌های موجود در انبارهای تهران که بیش از ۱۰۰ قبضه تفنگ خودکار یکی از اقلام آن بود، به دست سپاه افتاد. وسعت این ضربه چه به لحاظ نیروی انسانی و چه به لحاظ امکانات مادی، فعالیت سازمان را از جهات مختلف تحت تأثیر قرار داد، به طوری که عملاً هیچ‌گاه امکان ترمیم این ضربه فراهم نگردید و سازمان به لحاظ تدارکاتی و چاپ انتشارات، شدیداً در مضیقه قرار گرفت. بسیاری از افراد به دلیل تخلیه خانه مسکونی خود تا مدت‌ها سرگردان بودند و مرکزیت سازمان تا مدتی به دلیل نداشتن محل امن مناسب، قادر به تشکیل جلسه نشد و افراد مرکزی به‌طور منفرد یا دوتایی زندگی می‌کردند.

پس از گذشت ده روز، بالاخره مرکزیت جلسه خود را تشکیل داد و به بررسی و دلایل ضربه و عوارض آن پرداخت و قرار شد این مسأله را کمیته امنیتی دنبال نموده و در این مورد گزارشی به سازمان ارائه دهد. این گزارش ضمن شرح ضربه و خسارات وارده، گزارش می‌داد که این ضربه ناشی از تعقیب و مراقبت وسیع و چند ماهه از سوی مأمورین امنیتی جمهوری اسلامی بوده است و در واقع باید گفت بخش مهمی از سازمان کاملاً در تور پلیس قرار داشته، بدون آن که کمیته امنیتی مرکزی و تهران و هیچ حوزه و ارگان دیگری از وجود آن اطلاع پیدا کرده باشد.این موضوع بعدها با انتشارخاطرات بازجویان دهه شصت در کتاب « رعددرآسمان بی ابر» تائید شده که درهمان روزهائی گه برخی انحلال طلبان وروشنفکرهای چپ نما اصرار رمبارزه اییدئولوزیک درآن شرایط وتجمع درخانه های تیمی لورفته داشته وامکانات سازمان را از بخش رهبری دریغ می داشتند ، نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی یکی یکی مخفی گاه ها را تجت نظرداشته اند؟!

در واقع اضمحلال سازمان را می‌توان هم در اختلافات ایدئولوژیک درونی به عنوان عامل درونی و هم از ضربات حکومت به عنوان یک عامل بیرونی جستجو کرد که عامل درونی از نظر تقدم و اهمیت، بسیار در سرنوشت سازمان تعیین کننده بود. سازمان و افراد و گرایش‌های مختلف موجود در آن، در مورد بحران و ماهیت آن معتقد بودند که این بحران ماهیت ایدئولوژیکی دارد. سازمان عامل اصلی بحران را رویزیونیسم و به اصطلاح انحراف از مارکسیسم و اصول آن می‌دانست. قرار بر این بود که در جلسه بعدی مرکزیت درباره این مسئله تصمیم نهایی اتخاذ شود. هنوز جلسه موعود تشکیل نشده بود که در بهمن ۱۳۶۰، اکثریت اعضای مرکزی و عده‌ای از مسئولان، اعضا و هواداران سازمان دستگیر شدند.

با اقدامات پاسداران سپاه تهران، مخفیگاه کادر رهبری سازمان پیکار همراه ۲۹ خانه تیمی در تهران کشف شد و به تصرف پاسداران درآمد. با کشف این خانه‌های تیمی رهبران کادر مرکزی و بیش از چهل تن از اعضای فعال شاخه‌های سیاسی - نظامی این گروه توسط پاسداران دستگیر شدند. در همین رابطه چندین انبار بزرگ اسلحه و مهمات و وسایل مخابراتی و چاپی متعلق به سازمان پیکار کشف و ضبط شد.

طی این ضربه، علیرضا سپاسی آشتیانی رهبر سازمان، حسین احمدی روحانی مغز متفکر سازمان و مسعود جیگاره‌ای مسئول و مغز تشکیلاتی گروه دستگیر شدند. به جز افراد فوق بیش از چهل تن از کادرها، مسئولین و اعضای سازمان دستگیر شدند که اسامی تعدادی از آن‌ها شامل است: احمدعلی روحانی -با نام‌های مستعار ناصر و حسن-، بهجت مهرآبادی -با نام تشکیلاتی اعظم-، منیره هدایی -با نام سازمانی سودابه-، زهرا سلیم -با نام سازمانی پری-، قاسم عابدینی -با نام‌های مستعار اکبر، کاوه و مجتبی-، مهری حیدرزاده -با نام‌های سازمانی زهره و گلی-، اصغر اکبرنژاد عشاق -با نام‌های مستعار منوچهر و مسعود-، ادنا صامت -با نام‌های سازمانی زهره و طاهره-، مسعود محمدی -با نام تشکیلاتی فیروز-، فریدون اعظمی -با نام مستعار امیر-.

با این دستگیری‌ها، بحرانی که از هر جهت عمق و شدت لازم را یافته بود، باز هم به شکلی بارزتر و همه‌جانبه‌تر سراپای باقی‌مانده تشکیلات را فراگرفت و با گذشت زمان و به تدریج، سازمان را از درون متلاشی ساخت و برای همیشه به فعالیت‌هایش در ایران خاتمه داده شد. بقایای پیکار هم عمدتا نخست به «اتحاد مبارزان کمونیست » و سپس به «حزب کمونیست ایران »پیوستند که بسیاری از بقایای عناصر ارشد پیکار نظیر «جلال قائدی و سعید یزدانیان» نیز در جریان همین پیوستن و آمدو شدها دستگیر و اعدام شدند .براساس کتاب «از فیضیه تا پیکار نوشته زنده یاد تراب حق شناس» از عناصرفعال و ارشد پیکاردر سال ۱۳۶۰ تنها «دکترمهرداد درویش پور، دکترجلال ایجادی ،مجید نفیسی و فاضل نادری » ، پس از مهاجرت از ایران در سال های پس از ۱۳۶۲ به بعد در خارج کشور سکونت دارند که بعضا هم در تفکراتی غوطه ورند که روح تقی شهرام را به خشم می آورد؟!

بخش بیست وسوم- سرنوشت چپ وظهورچپ نو

درباره سرنوشت چپ درایران که به خصوص پس از سرکوب سنگین دهه شصت و اعدام های همه کشی سال ۱۳۶۷ ومهاجرت انبوه فعالان بازماندگان آن دوران به قهقرا رفته است ، باید تاکید کرد که اصولا مقوله چپ همیشه و در هم جا وجود داشته و خواهد داشت و علی رغم همه دشمنی ها و سرکوب های حکومت ها و جریانات دست راستی، و نیز خطاهای درونیِ خودِ جریانات چپ، همیشه باقی خواهد بود، چرا که جامعه ایستا نیست و مدام در حال تحول است و همراه با این تغییراتِ عینی، نیروهای ذهنی یا عاملانِ تغییر نیز مدام خواستار تغییر فزاینده وضع موجودند. به طور خلاصه چپ مردنی نیست. ممکن است رژیم های ارتجاعی، نیروهای چپ را در یک مقطع تاریخی نابود کنند یا ساکت کنند، و از این موارد در جهان کم نداشته ایم، اما زمینه و تفکر چپ را نمی توانند از بین ببرند. مبارزه برای حقوق بشر در نهایت مبارزه برای آزادی انسان است. و این آزادی بدون برقراری عدالت اجتماعی فاقد معناست.برای تائید این موضوع می توان هم از ایران خودمان وهم ازکشورهای دیگر مثال های متعدد بیان کرد. بعدازسرکوب حزب کمونیست ، حزب توده علم شد و بعداز سرکوب حزب توده درسال ۱۳۳۲و جبهه ملی در سال ۱۳۴۲ ، سازمان چریکهای فدائی خلق مطرح شد وبعدقتل عام های سال ۱۳۶۰ درسال ۱۳۶۲ حزب کمونیست ایران که ترکیبی ازبازماندگان عمدتا خط سه وکومله بودتشکیل شد .درشیلی وآرژانتین وبرزیل واسپانیا بعداز قتل عام جریانات چپ ازدوده گذشته، جنبش های چپ جدید آرام آرام به دایره قدرت بازگشته وبعضا قدرت را هم دردست گرفته اند. فارغ از این که این جریانات آیا چپ اصیل هستند یا به لباس چپ درآمده اند ، آنها باشعار«چپ» ومبارزه برای برقراری عدالت وآزادی مردم را بیسج کرده اند.

باید تاکید ویادآوری کرد که اساسا همان طوری که در آغازنوشتارپیشینه چپ ازمشروطیت بازگوشده ، حضور اندیشه وعمل چپ الزاما درحضور سازمان ها وگروه های چپ نبوده بلکه چپ همیشه ودر همه جا حاضر است اگرچه در بسیاری جاها ممکن است به شکل غایب همیشه حاضر عمل کند. همین حملات رسانه ای – تبلیغاتی و سینمائی که در دهه گذشته و بویژه بعداز جنبش ژینائی به چپ صورت می گیرد و کرارا حضرات منادی نئولیبرالیسم درهرکوی و برزن ، گاه وبیگاه ، بجا و نابجا ، برعلیه چپ سخنوری می کنند به معنی زنده بودن چپ است اگرچه دارودسته غارتگران فکری – اقتصادی از شبح چپ هم وحشت دارند. با تعریفی که در پیش آغازنوشته از چپ ارائه کردم شک نکنید این چپ جدید تفاوت هائی با چپ سنتی و برخاسته ازروسیه دارد. جالب این که بقایای چپ برخاسته ازروسیه نیز امروزه در لباس جدید«دهم مهری ها وراه توده ای ها» هم راستا با حاکمیت نوک حمله خودرا «چپ مستقل قرارداده زیرا او هم فهمیده که چپ جدید همان طوری که بر علیه امریکا و متحدانش مبازه می کند اما نمی خواهد و نمی تواند همچون سال دهه شصت با سرسپردگان روس مسلک بر یک بستربیارامد.

دلیل عدم مشاهده علنی جریانات چپ درایران آن است که متاسفانه فقدان فضای بازسیاسی نظیر سال ۱۳۵۸-۱۳۵۹ ، امکان فعالیت وسیع و آشکارِ چپ را در میان مردم و زحمتکشان بسیار محدود کرده است اما جای پای چپ ها را می توان

درعرصه های مدنی ، محلات، در جنبش های مختلفِ زنان، دانشجویان، و محیط زیست وانتشارکتاب ونشریات مختلف مشاهده کرد زیرا این مسائل عمومابخشی از وظایف ومسئولیت های چپ است .نکته حائزاهمیت جنبش چپ نوین ایران تاثیرپذیری از تفکرات نوین پسا روسی -پسا چینی، به عنوان مقولات ضدچپ سنتی هستند . شرایط بوجودآمده درایران که مردم را با شعار« آب ،برق ،زندگی ، حق مسلم ماست» روانه خیابان واعتراض کرده بخشی از همان مبارزه برای عدالت اجتماعی و رفع استثمار انسان از انسان و زدودنِ از خود بیگانگی است.

اگرروزگاری چپ محصوردرخانه های تیمی درفکربراندازی و سرنگونی حاکمیت با ترور ، برخورد مسلحانه و به نمایندگی از یک گروه از مردم تحت نام طبقه کارگر بود امروزه الزامات عینی موجوددر خیابان ومیدان و کارخانجات وادارات نشان داده که چپ جزازطریق « جامعه کاروتولید» و برقراری جنبش های اجتماعی برآمده ازنهادهای سیاسی – مدنی قادر به کسب قدرت یا وادارکردن حاکمیت به پذیرش خواسته های مردم نیست.

این واقعیت از انجا ناشی شده که در پسامدفروپاشی شوروی و برآمدن نظم نوین جهانی جبهه «کاروتولید » در همه کشورهازیرفشار جبهه جهانی سرمایه داری- برآمده ازالیگارش های مالی وتکنولوژیکی با گسترش زنجیره تولید به اقصی نقاط جهان و دسترسی به نیروی کار بسیارارزان- وافزایش قابل ملاحظه سهم کارغیرمولد -بخش خدمات – درتولیدناخالص جهان ، تضعیف شده و قدرت نهادهای کارگری ، اتحادیه ها وسندیکاهای مزدبگیران به شدت ضعیف و بعضا به علت ناتوانی دنباله رو پایگاه راست گرایانی شده اندکه شدیدا ضد کاروجامعه زحمتکشان هستند. ازطرف دیگر سرمایه داری جهانی با استفاده از ابزارهای الکترونیکی و هوش مصنوعی با ایجاد شبکه های مجازی که میلیون ها نفررا به خود مشغول کرده شبانه روز افکارعمومی جهانیان را با پرتو نگاری سرمایه داری و اشاعه خرافات و داده های دروغین که لابلای داده های درست جاسازی شده اند از مسائل اصلی منحرف و به سوی مسائل و موضوعاتی که شالوده زندگی وهستی را تحت الشعاع قرار می دهند، هدایت می کند و زیر بمباران فکری و شوک درمانی تشعشعات رسانه ای قدرت تصمیم گیری مردم و بویژه جامعه کاروتولید رابا بلاتکلیف نگاه داشتن آنان ، از آنان سلب می نماید تا چرخه تولیدوسرمایه وفرایند « پول – کالا- پول» و «کالا-پول-کالا» سرعت دورانی گرفته و جهان شاهد مولتی میلیاردهائی نظیر ایلان ماسک یا جف بزو و .. شود که ثروت و دارائی آنان بعضا ازتولید ناخالص برخی کشورها بیشترشود . در چنین مهلکه ای وظیفه ومسئولیت اندیشمندان چپ بسی سهمگین و سختتر خواهدبود چرا که خودآنان نیزازدریافت عمق فاجعه چندان خبردارنیستند. آنان بخوبی دریافته اند که طبقه کارگر بعدازانقلاب سوم صنعتی دیگر تنها عامل تحول به شمارنرفته و مدت هاست که انحصار سوژه گی انقلاب به تنهائی را ازدست داده است. ظهور «طبقه کاروتولید یا جامعه کاروتولید» و گستره جمعیتی و توانمندی آن باعث شده سرمایه داری الیگارشی نه تنها از همه خطوط قبلی عبور نماید بلکه برای پیشبرد منویات جهان شمول استثماری به دنیای آخرالزمانی مبتنی برروایات تورات و انجیلی روی آورد وما شاهدبنیادگرائی دینی وبنیادگرائی سرمایه داری شویم. اگرچه بنیادگرائی دینی درنهایت تن به سواری بنیادگرائی سرمایه خواهدداد اما متاسفانه هردوی اینهاعملا مانع و رادع خواسته های طبقه کارگر و جامعه کاروتولید می شوند حتی اگردر مقاطعی متحدنشوند .

دراین شرایط چپ باید قادر به شکل دهی وایجاد بدیلی فراگیر برای ایستادگی دربرابراین دنیای آخرالزمانی شود . همان طوری که سرمایه داری جهانی متحدانه ازتداوم سود ومنفعت وحاکمیت خود دفاع می کند ، همه کسانی که توسط این سرمایه داری مورد بهره برداری قرارمیگیرند نیز باید جبهه متحدی دربرابرآن تشکیل دهند . بدون شک جبهه متحدمزدبگیران یا بهره گیران توسط سرمایه داری جهانی ، به مراتب بیش از جبهه سرمایه داری و الگارش های تکنوسالارهستند. اما توان مندی آنهابرابرنیست که برای ایجاد توازن، جامعه کاروتولید هم باید به تکنولوژی وهوش مصنوعی دست یابد که این امر با توجه به ترکیب جامعه کاروتولید چندان سخت نیست. پیش شرط این امکان برقراری یک نظام دمراتیک مردم سالار مبتنی بر دمکراسی همگانی و ارتقای گسترده آموزش در همه سطوح جامعه کاروتولید به ویژه زنان می باشد. بااین مولفه های نوین چپ نوین باید بداند جامعه کاروتولید متشکل از کارگران، همه مزدبگیرانی که بهره کارشان غارت میشود ، زنان و فمنیست ها ، بخش هائی از بورکرات ها و احتمالا تکنوکرات های مردمی که علاقمندبه توسعه پایدار جوامع بشری هستند خواهدبود و فلسفه مارکس و تحلیل های طبقاتی اورا با چنین تفکری بازخوانی نمایند.

درهمین ارتباط شکل وماهیت تشکیلات فراگیرجامعه کاروتولید چندگانه ، شبکه ای ، تنیده و پیچیده خواهدشدکه هرنهاد وتشکلی را درآن حق رای واعمال اراده داشته وسلسله مراتب تصمیم گیری افقی درفرآیند دمکراسی همگانی خواهدبود. چپ نوین با استفاده از روان شنا سی سیاسی – اجتماعی نیک آگاه است که صرف حضورافراد دراین یا آن گروه اجتماعی الزاما اورا بسوی منویات آن گروه نمی کشاند. لذا باید تطبیق پذیری تشکیلاتی هم را هم مدنطرقراردهد.

چپ نوین با درس گیری از تجربه حزب توده در سازماندهی همه اقشارجامعه و نکات منفی اتصال همه نهادهای مدنی به بخشی ازتشکیلات خودمشابه دوران بعدانقلاب ۱۳۵۷ دیگر درتلاش نخواهدبود جنبش های مدنی ونهادهای آنرا مثل کانون نویسندگان یا اتحادیه های صنفی -سیاسی کارگری را به خودوابسته نماید بلکه هنرچپ اثرگذاری برتصمیمات این جنبش های مدنی و تقویت آنها در یافتن مسیردرست مبارزاتی خواهدبود. با این تعریف وتوصیف چپ ایران میتواند با همه گروه هائی که درهرمرحله ، یا باهربخش ازخواسته های جنبش اجتماعی – انقلابی حاضروهمراه باشند، اتحادعمل یا همکاری نماید .پیش شرط اساسی اتحاد یا همکاری قرارداشتن دردایره خواسته های مردمی است ولاغیر. این خودباعث می شود با برخی اصلا درصدد اتحاد یا همکاری نباشیم . بطور مثال فصل مشترک اتحادعمل درایران برقراری یک نظام سکولار است . چپ دیگر نمی تواندخودرازیرشعار اتحاد همگانی علیه دیکتاتوری با شیطان هم متحدشود اگرچه ما علیرغم شعار سکولاریسم بدون شک ضد مذهبی عمل نخواهیم کرد بلکه اعتقاد علنی به جدائی دین ازدولت و قانون همگانی و عمومی داریم. این موضوع خوشبختانه با عملکرد جمهوری اسلامی حتی دربین طرفداران سابق حکومت وحتی برخی دست اندکاران فعلی حاکمیت نیز وجوددارد ضمن آن که خواسته اصلی جنبش«زن،زندگی،آزادی » هم بود. ازمنظر اقتصادی دست یابی به تولید ناخالص داخلی هزار میلیارددلاری متضمن رفاه اجتماعی کشور خواهدبود. برای دست یابی به این امر بازگشت متخصصان و صاحبان فکرو اندیشه وثروت به کشور می تواند این فرایندرا تسریع نماید. چپ باید بدون شرمساری اعلام نماید برای استقرار یک حاکمیت دمکراتیک سوسیالیستی مشابه کشورهای اسکاندیناوی با لیبرال هائی که علاقمند به

توسعه اجتماعی – اقتصادی پایداردرایران هستند ، دست همکاری خواهدداد. با این توصیف چپ جدید باید تکلیف برنامه ای خودرا برای آینده نگری مستلزم موارد زیر روشن کند تا مجددا سی سال دیگر به بازخوانی تاریخ سی سال گذشته روی نیاورد!

۱) ترکیب طبقات اجتماعی فعلی و نیروی پیش برنده دگرگونی قریب الوقوع پیش روی

۲) نقش طبقات مزد بگیر و رابطه طبقه کارگر با ین طبقات و این که ایا جریان چپ نو طبقه کارگررا بخشی از «جامعه کاروتولید» تلقی یا این که طبقه کارگر را موجد اصلی ارزش و سایر طبقات را پیرو طبقه کارگر می داند

۳) ساماندهی قومیت ها و اتنیک ها در فردای پیش رو ، فدرالیسم است یا خودمختاری تابع مرکزیت و درک چپ نو از حق تعیین سرنوشت چیست ؟

۴) چپ نو چه جایگاهی را برای رقبای خودخوانده سیاسی اعم از نیروهای مذهبی و سلطنت طلب پیش بینی می کند و محدوده اتحادعمل یا ائتلاف با این گروه ها در چه مداری قرارخواهدگرفت ؟

۵) نقش زنان و جوانان در پیکره حاکمیت مورد انتظار چپ نو چیست ؟ و آیا چپ نو حاضراست برمبنای الزامات حاکمیت خوب حداقل تعریف شده ای را از تعداد نمایندگان مجلس و سایر نهادهای حاکمیتی را به زنان واگذار و یا این امررا به انتخابات موکول خواهدکرد؟

۶) نقش سرمایه گذاران داخلی و خارجی در اقتصاد ایران چگونه خواهدبود و ایا اساسا این دوگروه دارای نقش در اقتصاد خواهندبود ؟ آیا مدل چین ر ایران مدنظر چپ نو قرارنخواهدگرفت؟

۷) چپ نو معتقد به جدائی دین از دولت و حاکمیت و آموزش خواهدبود یا اساسا جدائی دین و سیاست راتبلیغ خواهدکرد

۸) مرحله آتی گذر از وضعیت فعلی ، جمهوری دمکراتیک است یا مرحله سوسیالیستی و اگر سوسیالسیتی است مبانی ومفروضات آ« چگونه و مشابه کدام کشورخواهدبود؟

بخش بیست و چهارم - منابع وماخذ-

۱) یرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*.
۲) یرواند آبراهامیان، *اعترافات شکنجه‌شده*.
۳) اوتیس سلطان زاده ، انکشاف سرمایه داری .
۴) ژانت افاری، *انقلاب مشروطه ایران ۱۹۰۶—۱۹۱۱*.
۵) احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*.
۶) احمد کسروی، *تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان*.
۷) ابراهیم فخرایی، *سردار جنگل*.
۸) فریدون آدمیت، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*.
۹) فریدون آدمیت، *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت*.
۱۰) تورج اتابکی، *آذربایجان و هویت و قدرت در ایران معاصر*
۱۱) تورج اتابکی ، *ایران و جنگ جهانی اول*
۱۲) استِفنی کرونین ، *اصلاح‌گران و انقلابیون در ایران معاصر: چشم‌اندازهایی بر چپ ایران*
۱۳) محمدعلی همایون کاتوزیان، *دولت و جامعه در ایران*.
۱۴) احمدکسروی ، تاریخ مشروطیت.
۱۵) مازیار بهروز، *شورشیانِ آرمانخواه: ناکامی چپ در ایران*
۱۶) پیمان وهابرزاده، *اودیسه چریکی*
۱۷) ایرج اسکندری، *خاطرات ایرج اسکندری*.
۱۸) بیژن جزنی، *نبرد با دیکتاتوری شاه*.
۱۹) مسعود احمدزاده، *مبارزه مسلحانه: هم استراتژی، هم تاکتیک*.
۲۰) امیرپرویز پویان، *ضرورت مبارزه مسلحانه و ردّ تئوری بقا*.
۲۱) بابک امیرخسروی، *روزی روزگاری حزب توده*.
۲۲) غلامحسین دوانی ، مختصری درباره سرمایه داری وابسته .
۲۳) افشین شمس قهفرجی ، بازخوانی نخستین تحلیل های مدون مارکسیستی ازجامعه ایران
۲۴) نقد اقتصاد سیاسی ، مجموعه مقالات درباره چپ ایرانی
۲۵) کاوه بیات، *ایران در بازی بزرگ: روس و انگلیس در ایران* گزیده مقالات تاریخی مرتبط.
۲۶) رحیم نامور، *نهضت جنگل و جمهوری گیلان*
۲۷) مجموعه *اسناد فرقه دموکرات آذربایجان* -انتشارات اسنادی/کتابخانهٔ ملی.